

ره توشه

راهیان نور

ره توشه

راهیان نور

آموزش قرآن و احکام

ویژه مقطع دبیرستان (۴)

«ستاد طرح تابستانی هجرت»

«شناسنامه»

نام کتاب: ره توشه راهیان نور (آموزش قرآن و احکام ویژه مقطع دبیرستان)

گردآورنده: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم - امور استانها

ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم - امور استانها

حروفچینی و صفحه آرایی: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

چاپ، لیتوگرافی و صحافی: چاپخانه سازمان اقتصادی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

نوبت چاپ: اوّل / تیرماه ۱۳۷۴

تیراژ: ۳۵۰۰ جلد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست کلی کتاب

آشنایی با قرآن و سرگذشت انبیاء

۱۱	پیشگفتار
۱۳	فهرست مطالب
۱۷	مقدمه
۲۱	بخش اوّل
۳۳	بخش دوّم
۵۹	بخش سوّم
۱۸۲	منابع و مأخذ

آموزش احکام

۱۸۵	پیشگفتار
۱۸۷	فهرست مطالب
۱۸۹	مقدمه
۱۹۳	مدخل

آشنایی با قرآن و سرگذشت انبیاء

گردآورنده

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

امور استانها

پیشگفتار

قرآن کریم ثقل اکبر و کلام خدا است. این کتاب مرجع و ملاک سنجش سایر منابع دینی است و لذا شناخت قرآن در ابعاد گوناگون، از تلاوت، درک معنا، شأن نزول، تفسیر و تاریخ و علوم قرآنی و... برای یک جوان مسلمان در عصر ما، ضروری می باشد.

برای آشنایی نسل جوان با کتاب مبین، در تابستان ۱۳۷۴ تصمیم بر این شد که کلاس قرآن شامل دو بخش، آشنایی اجمالی با علوم قرآن و داستانهای پیامبران الهی باشد. تألیف کتابی جامع در این زمینه، فرصت زیادی می طلبد، اما در فرصت کمی که در اختیار بود، برادر گرامی جناب آقای حمید ملکی این مهم را بر عهده گرفته و دست به تحقیق و تألیف کتاب حاضر زدند. امید که مورد استفاده مبلغین گرامی قرار گیرد.

ما ضمن تشکر و تقدیر از زحمات فراوان ایشان و اساتید محترمی که کتاب را مطالعه کرده و نظرات اصلاحی خود را ارائه فرموده اند، و همچنین با قدردانی از عزیزانی که در چاپ و انتشار این مجموعه کوشا بودند، از درگاه ایزد منان توفیق ایشان را خواهانیم

دفتر تبلیغات اسلامی

امور استانها

فهرست مطالب

مقدمه ۱۷

بخش اول - شناخت قرآن، از زبان قرآن واحادیث

شناخت قرآن از زبان قرآن ۲۳

شناخت و اهمیت قرآن از زبان احادیث ۲۷

بخش دوم - علوم قرآن

درس اول: خط قرآن ۳۵

درس دوم: آغاز نزول قرآن ۳۷

درس سوم: اقسام مختلف سور قرآن ۴۰

درس چهارم: اسباب نزول قرآن ۴۲

درس پنجم: قرآن قبل از رحلت پیامبر اکرم (ص) ۴۳

درس ششم: جمع آوری قرآن پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) ۴۶

درس هفتم: مصحف علی (ع) ۴۸

درس هشتم: اعجاز قرآن ۵۰

درس نهم: اعجاز قرآن از جهت کسی که بر او نازل شده ۵۲

درس دهم: اعجاز قرآن از نظر اخبار غیبی ۵۳

درس یازدهم: اعجاز قرآن از نظر عدم خلاف در آن ۵۴

- درس دوازدهم: اعجاز قرآن از نظر بلاغت ۵۵
- درس سیزدهم: اعجاز قرآن از نظر علم ۵۶
- درس چهاردهم: اعجاز قرآن از نظر نظم و هماهنگی ۵۷

بخش سوم - سرگذشت انبیا

- درس اول: اهمیت تاریخ و قصص قرآن ۶۱
- پسران آدم (قربانی دو برادر) ۶۳
- درس دوم: پند برادرانه ۶۵
- درسی که از کلاغ آموخت ۶۶
- پیامها و اشعار ۶۸
- پرسش و پژوهش ۶۹
- درس سوم: حضرت صالح و قوم ثمود ۷۰
- درس چهارم: ناقه صالح ۷۳
- سرانجام قوم ثمود ۷۵
- پیامها و اشعار ۷۶
- پرسش و پژوهش ۷۸
- درس پنجم: حضرت ایوب (ع) ۷۹
- شکر ایوب (ع) و سرانجام صبرش ۸۱
- پرسش و پژوهش ۸۵
- درس ششم: داستان حضرت سلیمان (ع) ۸۶
- سلیمان در وادی مورچگان ۸۸
- درس هفتم: هدهد و ملکه سبا ۹۰
- درس هشتم: مرگ سلیمان ۹۹
- پیامها و اشعار ۱۰۰
- پرسش و پژوهش ۱۰۳

۱۰۴	درس نهم و دهم، حضرت یونس(ع)
۱۰۸	قوم یونس
۱۰۹	پیامها و اشعار
۱۱۱	پرسش و پژوهش
۱۱۲	درس یازدهم: دوران کودکی و تولد موسی(ع)
۱۱۹	درس دوازدهم: دوران جوانی و بلوغ
۱۲۳	درس سیزدهم: هجرت بسوی مدین و آشنایی با شعیب
۱۲۹	درس چهاردهم: آغاز نبوت و نخستین جرقه وحی
۱۳۳	درس پانزدهم: موسی در برابر فرعون و مبارزه با ساحران
۱۳۹	آسیه همسر فرعون
۱۴۱	درس شانزدهم: نجات بنی اسرائیل و غرق فرعونیان
۱۴۴	درس هفدهم: جریان سامری و گوساله پرستی بنی اسرائیل
۱۵۰	درس هجدهم: خلاصه ای از داستان موسی(ع) در المیزان
۱۵۵	درس نوزدهم: موسی و خضر(ع)
۱۶۴	پرسش و پژوهش
۱۶۷	درس بیستم: داستان اصحاب کهف
۱۷۰	خصوصیات این ماجرا
۱۷۲	سرانجام اصحاب کهف
۱۷۷	پرسش و پژوهش
۱۷۸	پرسشهای عمومی قرآنی
۱۸۲	منابع و مآخذ

مقدمه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هدف از تألیف این کتاب آشنایی بیشتر جوانان با علوم قرآن و متن آن همراه با سرگذشت انبیاء و پیشینیان و پیامها و نکات مهم آن می باشد. از آنجا که مطالب حاضر برای جوانان در مقطع متوسطه تألیف شده، از طرح بحثهای طولانی و جزئی خودداری گردیده است. در کتاب حاضر متن داستان و ترجمه از تفسیر نمونه بصورت تلخیص استفاده شده و بر ترجمه تفسیر المیزان تطبیق گردیده و مطالبی به آن افزوده شده است. در پایان هر داستان، پیامها و نکات داستان، سپس اشعاری مربوط به داستان و چند پرسش و پژوهش آورده شده است.

متن حاضر از سه بخش تشکیل شده است:

بخش اول: شناخت قرآن و اهمیت آن از زبان قرآن و اهل بیت (ع)

بخش دوم: علوم قرآن

بخش سوم: سرگذشت انبیا

در این جا به برخی از نکات ضروری جهت معرفی متن و روشی تدریس آن اشاره می نمایم.

۱- مطالب متن حاضر مطابق با سطح معلومات مقطع دبیرستان تهیه شده است، حتی المقدور رعایت این سطح را بفرمایید تا در حفظ جاذبه کلاس مؤثر باشد.

۲- جلسات مشخص شده آن یک طرح پیشنهادی است، در صورت نیاز می توانید ساعات آن را تغییر داده و یا آنها را جابجا نمایید.

- ۳- اگر نکات و پیامهای دیگری از داستان به ذهن شما می‌رسد در کلاس مطرح نمایید.
- ۴- در صورتی که آیات مطرح شده در داستان کم بوده می‌توان در حدود نصف صفحه و روخوانی خارج از موضوع داستان داشته باشید.
- ۵- آیات مربوط به قصص را ابتدا ترجمه تحت اللفظی کرده و مفردات آیاتی را که در قرآن کاربرد بیشتری دارند توضیح دهید و سپس داستان مورد نظر را شروع فرمایید در پایان نیز داستان را یک بار دیگر با قرآن کریم تطبیق نمایید.
- ۶- اساتید محترم می‌توانند در صورت داشتن توان، کلاس تربیت مربی قرآن داشته باشند.
- ۷- مدت کلاس قرآن ۱ ساعت است که بترتیب زیر تقسیم می‌شود.
- ۱- ۱۵ دقیقه جهت روخوانی و ترجمه آیات.
- ۲- ۱۵ دقیقه جهت بیان قواعد روخوانی.
- ۳- ۱۰ دقیقه جهت بیان آشنایی با قرآن.
- ۴- ۲۵ دقیقه جهت بیان داستان قرآنی و پیام آن.
- البته در صورت جذاب بودن برنامه‌ها و کشش آن، می‌توان به مدت کلاس اضافه نمود.
- ۸- از بین داستانها ابتدا داستانهایی را که کوتاه تر است انتخاب کنید، و یا به رأی و نظر افراد بگذارید که با اشتیاق بیشتر به آن توجه کنند.
- ۹- در ابتدای هر درس، یک یا دو نمونه از آیات و روایات مطرح شده در قسمت «معرفی قرآن از زبان قرآن» و احادیث را انتخاب کرده و روی تابلو بنویسید و پیرامون آن چند دقیقه ای سخن گفته و اهمیت شناخت قرآن را گوشزد نمایید.
- ۱۰- جدول راهنمای آیات مطرح شده در قصص، می‌تواند روحانیون محترم را در پیش مطالعه قصص کمک نماید. اساتید محترم می‌توانند هنگام تلاوت قرآن روزانه خود، آیات مشخص شده در جدول را قرائت کنند، تا این که متن داستان و مفردات آیات، پیش مطالعه شود تا با مراجعه به کتاب، نقل آن در کلاس آسانتر گردد. لازم به تذکر است که ترتیب آیات جدول، طبق ترتیب آیات مطرح شده در داستان است.

۱۱- از آن جا که در این جزوه، بنا بر اختصار بوده، از طرح تفصیلی داستان خودداری شده و تا آن جا که آیات، بیانگر داستان بوده اند، عین ترجمه آیات و ارتباط بین آنها بیان گردیده و در صورتی که احتیاج به توضیح داشته، از روایات استفاده، و بیان شده است، تا این که شیوه قرآن در بیان داستان حفظ شود. لذا فقط در صورت لزوم آنرا به صورت داستانسرایی بیان کنید.

- انشاء الله بعد از تدریس این کتاب،

الف- دانش آموزان ضمن آشنایی با روخوانی قرآن، با معانی و داستانهای قرآن نیز آشنا شده و به صورت ملموس و محسوس به معارف قرآنی دست یابند.

ب- اساتید محترم، داستان مستند به قرآن را همراه با آموزش قرآن به افراد می آموزند و نکات و پیامهای داستانی را با استفاده از آیات به افراد تعلیم می دهند.

۱۲- در پایان هر داستان، اشعاری مربوط به آن داستان آورده شده تا کلاس از حالت یکنواختی بیرون آید.

ج- جوانان با متن قرآن تا حدودی آشنا شده و لذت انس با قرآن را در می یابند.

د- در صورتی که قصه های موجود در این جزوه به دقت و همراه با تطبیق با آیات خواننده شود با بیش از ۲۰۰ آیه در ضمن ۱۵ سوره آشنا می شوند.

۱۳- اساتید محترم توجه داشته باشند که روی آیاتی که ظاهراً عصمت انبیاء را زیر سؤال می برد تکیه نکنند و از آن سریع بگذرند. و در صورت نیاز، این را در ضمن مباحث اعتقادی مطرح کنند.

۱۴- اساتید محترم می توانند سؤالاتی را در کلاس مطرح کرده و جواب آن را به درس بعد موکول کنند تا افراد در مورد آن تحقیق کرده و جواب آن را خود به دست آورند.

امید است در آینده نزدیک، با استفاده از پیشنهادها و نظریات اصلاحی همکاران و خوانندگان محترم، تالیف بهتر و مطلوبتری فراهم آمده و مجلدات بعدی بصورت کامل تر عرضه گردد

ومن الله التوفیق

بخش اول
شناخت قرآن
از زبان قرآن و احادیث

شناخت قرآن از زبان قرآن

بهترین معرف قرآن خود قرآن است که گفته اند: «آفتاب آمد دلیل آفتاب». پس چه بهتر که معرفی قرآن را از خود قرآن بخوانیم: «هدی و بشری للمؤمنین»؛^۱ «هدی و موعظة للمتقين»؛^۲ «هدی و رحمة و بشری للمسلمین»^۳.

همه جا سخن از نور افشانی و هدایت است که گاهی آمیخته با بشارت برای مؤمنان و گاه توأم با موعظه و اندرز برای پرهیزکاران و زمانی آمیخته با رحمت برای همه مسلمین است.

در جای دیگر خدای متعال قرآن را این گونه معرفی می کند: «نزلنا عليك الكتاب تبياناً لكل شيء»؛^۴ قرآن بیان کننده تمام علوم و معارف ضروری و سودمند بشری است. پس قهراً خود روشن است؛ تا خودش روشن نباشد بیانگر علوم و معارف دیگر نیست.

در جای دیگر خدای متعال می فرماید: ما نوری فرستادیم و این کتاب نور و روشن است و از خواص نور این است که هم ذاتاً روشن است و هم روشنگر چیزهای دیگر و هم به غیر نیازی ندارد؛ یعنی هم ذاتاً ظاهر و روشن است و هم مظهر و روشنگر چیزهای دیگر و هم بی نیاز از چیزهای دیگر است؛ زیرا هر چیز را باید با نور دید، اما نور را نمی شود با چیز دیگر دید.

۱ - بقره ، ۹۷ .

۲ - آل عمران ، ۱۳۸ .

۳ - نحل ، ۸۹ .

۴ - نحل ، ۸۹ .

در آیه ای دیگر خدای متعال قرآن را به عنوان شفای آنچه در دلها و افکار است معرفی می کند: «ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين»^۱.

اگر قرآن شفا باشد پس هرگز مریض نمی شود و هرگز مراجعه کننده به قرآن بدون بهبودی و درمان باز نمی گردد؛ بلکه قرآن به حق او را درمان می کند، که درمان او همان فهم قرآن و پذیرفتن و عمل کردن به آن است.

پس چون جهل یک بیماری است، در حریم قرآن جهل راه ندارد.

اشتباه یک تاریکی است، در محدوده قرآن اشتباه نیست.

و چون نور است و تناقض یک ظلمت است، در حریم قرآن تناقضی نیست.

اختلاف و عدم انسجام و ابهام و گنگی و مانند آن، چون همه ظلمتند و قرآن نور است، در حریم قرآن راه ندارند.

فقط کسی می تواند قرآن را بیابد و ببیند که بینا باشد؛ این شرط آن است؛ و آنچه که مانع تدبر است، بستگی دل است؛ دل بسته، اهل اندیشه و تدبر نیست.

«افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها»^۲

قرآن کریم برای فهم آیات قلب باز و صدر شرح را لازم می داند؛ چون در متن قرآن پیچیدگی نیست. گیرنده باید قلب باز داشته باشد تا بپذیرد؛ در آیه ای دیگر خداوند می فرماید: «فی کتاب مکنون لا یمسُّه الا المطهرون»^۳. قرآن یک ریشه و یک کتاب دیگری دارد به نام مکنون؛ که این قرآن در آن کتاب مکنون است. این مرحله به آن مرحله بالا مرتبط و متصل است «لا یمسسه الا المطهرون». ارتباط و تماس با ظاهر قرآن، پاکي و طهارت ظاهری می خواهد؛ مثل وضو؛ اما اگر کسی بخواهد با باطن قرآن آشنا شود و حقایق آنرا درك کند باید دلی پاک و طاهر داشته باشد و از هر پلیدی و آلودگی بدور باشد.

۱- بنی اسرائیل، ۸۲.

۲- محمد، ۲۴.

۳- واقعه، ۷۸-۷۷.

قرآن نمونه افراد مطهر را اینگونه معرفی می کند: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً»^۱.

قرآن کتاب جاویدان

خداوند قرآن را اینگونه معرفی کرده که هرگز بطلان نمی پذیرد؛ نه از درون و نه از بیرون. نه عمرش محدود و موقت است، که بعد از گذشت یک زمان از درون فرسوده شود، و نه هیچ عاملی از بیرون می تواند او را فرسوده کند. نه فرساینده ای است که قرآن را کهنه کند، نه عمرش کوتاه است که سپری شود.

در آیه ای دیگر خداوند می فرماید: «وانه لکتاب عزیز، لایاتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه تنزیل من حکیم حمید»^۲. خداوند که متکلم این کتاب است آن را به عزت ستوده آن جا که می فرماید: این کتابی است عزیز؛ زیرا محتوای آن هم از درون با فطرت، هم از بیرون با جهان مطابق است، و هم شکل او شکل برهانی است، هم از نظر قلب مطابق با فطرت است؛ هم از نظر قالب و اندیشه مطابق با برهان. چون: لایاتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه.

خداوند در جای دیگر می فرماید: «یس والقرآن الحکیم»^۳. خداوند قرآن را محکم می داند؛ چرا که به موقع سخن می گوید؛ خوب سخن می گوید؛ و سخن خوب می گوید. خداوند برای این که ما را با اهمیت قرآن آشنا کند این مطلب را در حد یک تمثیل بازگو می کند: «لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرايته خاشعاً متصدعاً من خشية الله»^۴.

اگر ما این قرآن را بر کوه نازل می کردیم، کوه با تمام استحکامش توان تحمل این قرآن را نداشت و متلاشی می شد؛ همانند یک انسان که در برابر یک مطلب

۱- احزاب، ۳۳.

۲- فصلت، ۴۲-۴۱.

۳- یس، ۱۰۲.

۴- حشر، ۲۱.

سنگین به سردرد مبتلا می شود.

در جایی می فرماید: «انا سنلقى عليك قولاً ثقیلاً»؛ گفتار وزین و سنگین بر تو القا می کنیم. اینها همه نشان می دهد که انسان با چه آمادگی و با چه فطرت خالصی باید به سراغ قرآن و تفسیر آن برود. آنچه که یافتن قرآن و آشنایی به معارف قرآن را آسان می کند این است که بکوشیم با فطرت خالص برویم.

معلم این قرآن مستقیماً الله است چون فرموده است: «الرحمن؛ علم القرآن»^۱.

انسان زمانی از قرآن بهره می گیرد که با معلم قرآن در ارتباط باشد؛ اگر معلم قرآن را رها کرد از قرآن چه بهره ای می گیرد؟ پیوند با الله پیوندی عبادی است و رابطه بین انسان و خدا رابطه عبودیت است. پس ما با کتابی روبرو هستیم که خودش خودش را معرفی کرده. چرا که خداوند می فرماید قرآن نور است «تیباناً لكل شیء»؛ «شفاء لما فی صدور» است. گفتاری است وزین و سنگین و آن چنان از عزت و صلابت برخوردار است که هرگز باطل شدنی نیست. آن چنان منسجم است که هیچ گونه اختلاف و پراکندگی در او نیست آن چنان استوار است که خدا او را به عنوان حکیم ستوده و معلم او هم خداست که آغاز همه نعمتها است. هیچ نعمتی بالاتر از قرآن کریم نیست؛ چون این از بالاترین جای جهان امکان نازل شده و اگر انسان با این کتاب انس بگیرد ممکن است به آن بالاترین مقام امکان برسد.

لذا می فرماید: ای رسول ما، آیات قرآن کریم از جانب خدای حکیم به وحی

بر تو القا می شود. «وانك لتلقى القرآن من لدن حکیم علیم»^۲.

قرآن کتابی است جهانی؛ «ندیراً للبشر» یا «ذکری للعالمین» است. قرآن همین که آمد فرمود: من همگانی و همیشگی ام؛ برنامه ای نیست که فقط برای یک عصر و یا یک اقلیم باشد. قرآن از درون با فطرت و از بیرون با جهان در ارتباط است^۳.

۱- رحمن، ۲۱.

۲- نمل، ۶.

۳- این قسمت از تفسیر موضوعی ج ۱ آیت الله جوادی آملی تلخیص گردیده است (ج ۱ از ص ۴-۳۰).

شناخت و اهمیت قرآن از زبان احادیث

قرآن از دیدگاه پیامبر(ص)

این فصل را با ذکر حدیثی بلند از سید رسولان خدا حضرت محمد(ص) آغاز می‌کنیم. حدیثی که نه یک بار و نه ده بار که همواره باید مضمون تفکرات خداجویانه ما باشد؛ همان تفکرات راهگشایی که فرمودند: «ساعتی از آن برتر از هزار سال عبادت است»؛ پیامبر عزیز در این حدیث مفصل، بسیاری از فضیلت‌های قرآن را متذکر شده‌اند و به راستی اگر معرفی در وجود ما باشد همین یک حدیث، آری فقط درک این حدیث، کافی است که دل‌های رمیده ما را با کتاب خدا بیش از این آشنا کند.

* حدیث:

«همانا قرآن، نور آشکار و ریسمان محکم و شفابخش از بیماری‌ها و بزرگترین فضیلت و سعادت است. کسی که از قرآن نور و راهنمایی بخواند، او را نورانیت می‌دهد.

کسی که کارهای خود را با قرآن هماهنگ سازد، خدا او را از لغزشها حفظ خواهد کرد.

کسی که به قرآن تمسک جوید، خدا دست او را گرفته و نجات خواهد داد.

کسی که از احکام قرآن جدا نشود، خدا به او رفعت خواهد داد.

کسی که از قرآن شفا بخواند، به او شفا خواهد داد.

کسی که دستور قرآن را بر تمایلات خود و بر هر چیز دیگر مقدم بدارد، خدا او را هدایت خواهد کرد.

کسی که هدایت را جز در سایه قرآن بیابد، خدا او را گمراه خواهد کرد.
کسی که قرآن را شعار و شیوه خود قرار دهد، خدا او را سعادتمند خواهد کرد.
و کسی که قرآن را مقتدا و رهبر و نقطه اتکای خود قرار دهد. خداوند او را در بهشت نعیم منزل خواهد داد.^۱

پیامبر اکرم (ص) در سخنانی دیگر می فرماید:

«القرآن افضلُ كل شيء دون الله.»

قرآن از همه چیز جز خدا افضل است.^۲

* «افضل العبادۃ قراءة القرآن.»

بالاترین عبادتها، قرائت قرآن است.^۳

* «أشرف أمتي حملة القرآن.»

شریفترین افراد امت من حاملان معارف قرآنند.^۴

* «من قرأ القرآن فقد قرأ الله ومن لم يقرأ القرآن فقد استخف بحرمه الله.»

کسی که از قرآن تجلیل کند از خدا تجلیل کرده و کسی که قرآن را تجلیل نکند به

حریم خدا اهانت کرده است.^۵

* «ويل لمن لا كها بين لحييه ولم يتدبرها.»

وای بحال کسی که آیات الهی را بر زبان آورد ولی در آنها تدبر نکند.^۶

* «قارئ القرآن والمستمع في الاجر سواء.»

۱- بخار، ج ۹۲، ص ۳۱. به نقل از آداب تلاوت.

۲- مستدرک، ج ۱- به نقل از آداب تلاوت قرآن.

۳- مجمع البیان، ج ۱. به نقل از قرآن در احادیث اسلامی و آداب تلاوت قرآن.

۴- من لایحضره الفقیه ج ۲ به نقل از قرآن در احادیث اسلامی

۵- مستدرک ج ۱ به نقل از قرآن در احادیث اسلامی و آداب تلاوت قرآن.

۶- مجمع البیان ج ۲ به نقل از قرآن در احادیث اسلامی و آداب تلاوت قرآن ص ۱۴۹.

تلاوت کننده و گوش فرا دهنده به قرآن در پاداش مساوی هستند.^۱

* «النَّظْرُ فِي الْمُصْحَفِ مِنْ غَيْرِ قِرَاءَةِ عِبَادَةٍ.»

نگاه کردن به خطوط قرآن بدون خواندن نیز عبادت است.^۲

* «لَيْسَ شَيْءٌ أَشَدَّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنَ الْقِرَاءَةِ فِي الْمُصْحَفِ نَظْرًا.»

سخت ترین چیز برای شیطان قرائت قرآن است از روی آن.^۳

* «وَمَا عَدَلَ أَحَدٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا إِلَى النَّارِ.»

هر کس از قرآن برگردد، ناچار در آتش سقوط خواهد کرد.^۴

شناخت و اهمیت قرآن از زبان ائمه اطهار

* امام صادق (ع) در معرفی قرآن و آداب تلاوت آن می فرماید:

«مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَلَمْ يَخْضَعْ لِلَّهِ وَلَمْ يَرْقُ قَلْبُهُ، وَلَا يَكْتَسِبِ حَزْناً وَوَجِلاً فِي سِرِّهِ، فَقَدْ اسْتَهَانَ بِعِظَمِ شَأْنِ اللَّهِ تَعَالَى، وَخَسِرَ خُسْرَاناً مُبِيناً.»

هر کس که قرآن را تلاوت کند و در قلبش نسبت به پروردگار خضوع ننماید و خوف و حزنی در باطن او ایجاد نشود، به درستی که عظمت شأن پروردگار متعال را خوار و کوچک شمرد و به ضرر و خسارت بزرگی دچار شده است.^۵

در سیره حاملان حقیقی قرآن، امامان معصوم (ع)، آمده است که همگی آنان قرآن را با صوت زیبایی قرائت می کردند و صدای دلنشین آنان اثرات عجیبی در دیگران می گذاشته است:

در احادیث آمده است که:

- ۱ - مستدرک الوسائل ج ۱ به نقل از قرآن در احادیث اسلامی و آداب تلاوت قرآن ص ۱۶۵.
- ۲ - من لایحضره الفقیه ج ۱ به نقل از قرآن در احادیث اسلامی و آداب تلاوت قرآن ص ۱۷۴.
- ۳ - بحار الانوار ج ۹۲ به نقل از قرآن در احادیث اسلامی و آداب تلاوت قرآن ص ۱۷۴.
- ۴ - کافی ج ۲ به نقل از قرآن در احادیث اسلامی و آداب تلاوت قرآن ص ۱۷۴.
- ۵ - مصباح الشریعه به نقل از آداب تلاوت قرآن ص ۲۰۵.

امام علی بن الحسین زین العابدین (ع)، قرآن را از همه بهتر می خواند. صدای خود را به هنگام قرائت قرآن چندان بلند می کرد که همه اهل خانه می شنیدند و سقاها که از در خانه او می گذشتند می ایستادند و به قرآن خواندن او گوش می دادند. امام محمد باقر (ع) نیز در خواندن قرآن صوتی نیکو داشت و چون سحرگاهان از بستر بر می خاست و قرآن می خواند، بانگ بلند می کرد و گذرندگان از سقایان و غیر ایشان می ایستادند و به قرائت قرآن او گوش می دادند.^۱

* امام صادق (ع) در پیشگاه خداوند اینچنین دعا می کند:

«پروردگارا! عهدنامه خود را منتشر ساختی؛ پس نگاه مرا در آن عبادت و قرائتم را تفکر و تفکر را موجب عبرت قرار ده. خدایا! قرائتم را قرائت بدون تفکر قرار مده و نظرم را در قرآن توأم با غفلت مگردان».^۲

* حضرت علی (ع) درباره اهمیت قرآن و تدبیر در آن می فرماید:

«أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةِ لَا تَدْبُرُ فِيهَا».

آگاه باشید که تلاوت بدون تفکر خیری ندارد.^۳

* حضرت علی (ع) در جایی دیگر در اهمیت قرآن و حالت مومنان به هنگام

تلاوت می فرماید:

... پس هرگاه به آیه ای برخوردند که امیدواری در آن است به آن طمع می نمایند و با شوق به آن نظر می کنند؛ مانند آن که پاداشی که آیه از آن خبر می دهد در برابر چشم ایشان است و آن را می بینند و هرگاه به آیه ای برخوردند که در آن ترس و بیم است، گوش دلشان را به آن می گشایند، چنانکه گویا شیون و فریاد اهل دوزخ در بیخ گوشهایشان است.^۴

۱- وسائل الشیعه جلد ۴ به نقل از آداب تلاوت قرآن ص ۲۰۶.

۲- مصباح الانوار ص ۱۱۴ به نقل از آداب تلاوت قرآن ص ۲۰۷.

۳- معانی الاخبار ص ۶۷ به نقل از آداب تلاوت قرآن ص ۲۰۷.

۴- نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه ۱۸۴ به همان نقل ص ۲۰۷.

* امام صادق(ع) می فرمایند:

«يُجِبُّ الْإِنصَاتُ لِلْقُرْآنِ فِي الصَّلَاةِ وَغَيْرِهَا، وَإِذَا قُرِئَ عِنْدَكَ الْقُرْآنَ وَجِبَ عَلَيْكَ الْإِنصَاتُ وَالِاسْتِمَاعُ»؛

سکوت به هنگام تلاوت قرآن، چه در نماز و چه در غیر نماز، واجب است و هرگاه در حضور تو قرآن خوانده می شود، بر تو واجب است که سکوت کامل را رعایت کنی و گوش فرادهی.^۱

* و نیز امام صادق(ع) در بیان کمال قرآن می فرماید:

«خداوند در قرآن همه چیز را بیان و نیازهای بشر را روشن کرده است و جایی باقی نگذاشته تا کسی بگوید: ای کاش این مطلب هم در قرآن آورده می شد.»^۲

* در پایان این فصل، بخشی از مناجات امام سجاد(ع) را بیان می کنیم که از خداوند می خواهد:

«خداوندا ما را با کاروانی همراه کن که شبها و روزها آیات قرآن تلاوت همی کردند و در پیشگاه تو به نماز همی ایستادند، تا از پلیدیها و تباهیها تطهیر شویم.»^۳

ما نیز در پایان دست به دعا بر می داریم و از خدا می خواهیم، عشق به قرآن را در ذره ذره وجودمان جای دهد تا عظمت و عمق قرآن را دریابیم؛ به آن دل بدهیم؛ با آن زندگی کنیم؛ و با آن بمیریم. آمین!

۱ - مجمع البیان ج ۱ به نقل از قرآن در احادیث اسلامی و آداب تلاوت قرآن.
 ۲ - تفسیر قمی ۸۷ به نقل از قرآن در احادیث اسلامی و آداب تلاوت قرآن.
 ۳ - صحیفه سجّادیه قسمتی از دعای ۴۲ ترجمه جواد فاضل به همان نقل ص ۲۰۹.

بخش دوم
علوم قرآن

تاریخ قرآن

درس اول: خط قرآن

به عقیده محققین از مورخین رسم الخط سرزمین حجاز در زمان پیامبر اکرم (ص) کوفی بوده است.

خط حجازی بر دو نوع است: یکی خط کوفی که با آن قرآن و کتیبه‌های مساجد را می‌نوشتند که تا زمان بنی امیه بدون نقطه و اعراب بود. دیگری خط نسخ است که همین خط فعلی قرآن می‌باشد. با این خط نامه‌ها، دفاتر و دیگر مکتوبات خود را می‌نوشتند.^۱

قرآن مجید در زمان پیامبر اکرم (ص) و قرنهای اول و دوم با خط کوفی استنساخ می‌شد. ابهام خط کوفی موجب پیدایش سازمان حفظ و روایت و قرائت گردید؛ زیرا تنها حفاظ و روات بودند که تلفظ صحیح قرآن را می‌دانستند و برای هر کسی تلاوت قرآن آسان نبود. از این روی در اواخر قرن اول هجری ابوالاسود دُئلی، از اصحاب علی (ع) به راهنمایی آن حضرت، دستور زبان عربی را نوشته بود، به امر عبدالملک خلیفه اموی نقطه گذاری حروف را بنا گذاشت و به این ترتیب ابهام تا حدودی رفع شد؛ ولی مشکل ابهام به صورت کامل حل نشد؛ تا این که خلیل بن محمد نحوی، معروف به واضع علم عروض، اشکالی برای

۱ - کتاب الوسیط - شیخ مصطفی عنانی ص ۱۲۲ به نقل از علوم قرآن یا تفسیر موضوعی ص ۱۱.

کیفیت تلفظ حروف وضع کرد که عبارت بودند از: مد، تشدید، فتحه و کسره، ضمه، سکون، تنوین و . . . و به این نحو ابهام تلفظ رفع شد.^۱

۱ - قرآن در اسلام - علامه طباطبائی ص ۱۸۶ - اتقان ج ۲ ص ۱۷۱ .

درس دوم:

آغاز نزول قرآن

به عقیده بیشتر محققین و مفسرین، قرآن در شب قدر نازل شده و آیاتی را هم به عنوان شاهد می آورند؛ که عبارتند از:

۱ - «انا انزلناه في ليلة القدر»^۱.

۲ - «انا انزلناه في ليلة مباركة»^۲.

۳ - «شهر رمضان، الذي انزل فيه القرآن؛ هدى للناس و بينات من الهدى والفرقان»^۳.

حدیثی مرحوم صدوق از حضرت امام رضا(ع) نقل می کند که آن حضرت فرمود: از پدرم شنیدم که پدرش فرمود: اولین سوره ای که بر پیامبر(ص) نازل شده، سوره علق است و آخرین سوره قرآن، سوره نصر است.^۴

سور و آیات قرآن مجید یکجا نازل نشده است. این مطلب، علاوه بر دلیل تاریخی قطعی که بر نزول تدریجی قرآن مجید در طول بیست و سه سال دعوت پیامبر اکرم(ص) شهادت می دهد، از مضامین خود آیات نیز روشن است، خدای متعال می فرماید: «و قرآن را از هم جدا کردیم تا آن را با درنگ به مردم بخوانی و

۱ - قدر ۱.

۲ - دخان ۳.

۳ - بقره ۱۸۵.

۴ - تفسیر برهان - ج ۱ ص ۲۹ به نقل از علوم قرآن یا تفسیر موضوعی آیه الله حائری ص ۱۴ . - به نظر علامه طباطبایی آخرین سوره قرآن کریم سوره براءت می باشد.

آن را با یک نوع تدریج نازل نمودیم.»^۱

همچنین سوره و آیات قرآنی به این ترتیب، که در قرآن قرار گرفته، نازل نشده‌اند؛ به این معنا که اول، سوره حمد و پس از آن سوره‌های بقره، آل عمران و نساء و مائده و... نازل شده باشد و همچنین آیات قرآن به ترتیبی که در سوره‌ها قرار گرفته‌اند.^۲

در این خصوص نیز علاوه بر دلیل قطعی، مضامین خود آیات هم نشان می‌دهد که برخی از آنها که با اوایل بعثت سازگارند، مانند سوره علق و نون، در اواخر قرآن مجید ثبت شده و سوره‌ها و آیه‌های بسیاری که مضامین آنها با پس از هجرت و اواخر عهد رسول اکرم (ص) سازگار است، مثل سوره‌های بقره و آل عمران، در اوایل قرآن قرار داده شده‌اند.^۳ بدیهی است که به موجب این مضمونهای مختلف سوره و آیات قرآنی از جهت نزول، ارتباط کامل با حوادث و وقایع و نیازمندیهای گوناگونی دارد که در خلال دعوت پیامبر اکرم (ص) بوقوع پیوسته است.

نتیجه اینکه درباره نزول قرآن میان مفسرین اختلاف می‌باشد و جمع میان نظریات آنان این است که تمام قرآن در شب قدر و در بیت المعمور، که در آسمان چهارم است، نازل شده و سپس به مرور و به مقتضیات زمان، جبرئیل به امر پروردگار آیات قرآن را بر قلب مبارک پیامبر (ص) نازل کرده است. این نظریه را روایاتی نیز تایید می‌کنند که از آن جمله روایتی است که از امام صادق (ع) نقل شده است که از آن حضرت از این آیه شریفه سوال کردند: «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن»^۴ در حالی که قرآن در مدت ۲۰ سال بر پیامبر نازل گردیده؟ حضرت

۱- اسراء ۱۰۶.

۲- قرآن در اسلام علامه طباطبائی ص ۱۴۲.

۳- قرآن در اسلام علامه طباطبائی ص ۱۴۲.

۴- بقره ۱۸۵.

جواب دادند: «تمام قرآن در شب قدر و در بیت المعمور نازل شده و سپس به تدریج در مدت ۲۰ سال بر پیامبر اکرم (ص) نازل گردیده است.»^۱

۱ - علوم قرآن یا تفسیر موضوعی ص ۱۵.

درس سوّم:

تقسیمات گوناگون سور قرآن

بنابر آنچه گذشت سور و آیات قرآنی به حسب اختلافاتی که در محل نزول و زمان نزول و اسباب و شرائطی که زمینه نزول را فراهم آورده، تقسیماتی پیدا می‌کنند:

۱- برخی از سور و آیات مکی هستند و برخی از آنها مدنی. معمولاً آنچه از قرآن قبل از هجرت پیامبر اکرم (ص) نازل شده مکی شمرده می‌شود. بیشتر سوره‌های قرآن و بویژه سوره‌های کوچک از این قبیل است. آنچه بعد از هجرت نازل شده مدنی خوانده می‌شود؛ اگر چه در خارج مدینه و حتی در مکه نازل شده باشد^۱.

۲- برخی از آیات و سور قرآن در سفر و برخی در حضر نازل شده بعضی در شب و بعضی روز؛ و تعدادی در صلح و تعدادی در جنگ؛ برخی دیگر نیز در خلوت و برخی در میان مردم.^۲

۳- برخی از سوره‌ها چندین بار نازل شده‌اند؛ مثل سوره حمد که دو مرتبه نازل شده؛ در مکه و در مدینه. برخی از آیات هم مکرراً نازل شده‌اند؛ مثل آیه

۱- قرآن در اسلام - علامه طباطبائی ص ۱۴۴.

۲- همان مأخذ.

فَبَآيٍ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؛ در سوره رحمان که ۳۰ مرتبه تکرار شده است.
تقسیمات دیگری نیز وجود دارد که در این مباحث نمی‌گنجد^۱.

درس چهارم

اسباب نزول

اکثر آیات قرآن بدون آن که به حادثه خاصی مربوط باشند نازل شده اند و شأن نزول خاصی ندارند؛ ولی پاره‌ای دیگر از جهت نزول با حوادث و وقایعی که در خلال مدت دعوت اتفاق افتاده ارتباط دارد، مانند سوره بقره، حشر و عادیات. در برخی موارد نیازمندیهایی، از جهت روشن شدن احکام و قوانین اسلام، موجب نزول سوره یا آیاتی شده که احکام مورد نیاز را بیان کند، مانند سوره نساء، انفال، طلاق و نظایر آن. گاهی نیز سوره‌ها و آیات در جواب سؤالی که از پیامبر اکرم (ص) می‌شد نازل می‌گردید؛ مانند «یستلونک عن الروح قل الروح من امر ربی» این زمینه‌ها را که موجب نزول سوره یا آیه مربوطه می‌باشد اسباب نزول می‌گویند^۱.

استاد شهید مطهری می‌فرماید: «شان نزول چیزی نیست که معنای آیه را در خود محدود کند؛ بلکه به عکس دانستن شأن نزول تا حد زیادی در روشن شدن مضمون آیات مؤثر و راهگشاست^۲.

۱ - همان مأخذ ص ۱۴۶.

۲ - شناخت قرآن ص ۲۰ - آشنایی با قرآن ص ۶۳.

درس پنجم

۱ - قرآن قبل از رحلت پیامبر اکرم(ص)

قرآن مجید که سوره به سوره و آیه به آیه نازل می شد به سبب بلاغت و فصاحت فوق العاده ای که داشت آوازه اش در میان اعراب، که عنایت شگفت آوری به بلاغت و فصاحت کلام داشته و شیفته آن بودند، پیچید. آنها برای شنیدن آیات قرآن از راههای دور نزد پیامبر اکرم(ص) آمده چند آیه ای می شنیدند و آن را فرا می گرفتند. با وجود این بزرگان مکه و بت پرستان و دشمنان سرسخت دعوت اسلامی که از این کار مردم جلوگیری می کردند خود در شبهای تاریک، از ظلمت شب استفاده نموده، پنهان از یکدیگر و از بستگان و زیردستان می آمدند و در نزدیکی خانه پیامبر(ص) به تلاوت قرآن گوش فرا می دادند.

البته مسلمانان نیز از این روی که قرآن مجید را کلام خدا و یگانه مدرک دینی می دانستند و هم از این روی که در فریضه نماز سوره حمد و مقداری از سایر قرآن را باید بخوانند و هم از این روی که پیامبر اکرم مأموریت داشت قرآن مجید و سایر احکام اسلام را به آنان یاد دهد، در یادگرفتن سوره و آیات قرآنی و حفظ و ضبط آنها نهایت جدیت را به خرج می دادند.

این روش پس از آن که پیامبر اکرم(ص) به مدینه هجرت کرد و جامعه مستقل اسلامی تشکیل داد، منظم تر و متشکل تر گردید و به دستور پیامبر اکرم(ص)

جمعیت قابل توجهی از یاوران وی به قرائت قرآن و تعلیم و تعلم احکام اسلام، که روزبروز بر آن حضرت نازل و تکمیل می شد، موظف شدند و حتی طبق دستور صریح قرآن «از شرکت در جنگ و جهاد معذور شدند»^۱

چون بیشتر یاران پیامبر اکرم (ص)، و مخصوصاً صحابه که از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند، بیسواد بودند و به خواندن و نوشتن آشنایی نداشتند به دستور پیامبر اکرم (ص) از اسیران یهود برای یادگرفتن خط، که آن زمان بسیار ساده بود، استفاده کردند و بدین ترتیب گروهی خواندن و نوشتن را آموختند^۲. از این جماعت گروهی که به قرائت قرآن و حفظ و ضبط سوره و آیات آن مشغول بودند قرآء نامیده می شدند. از این گروه در واقعه بئر معونه چهل یا هفتاد تن یکجا شهید شدند^۳.

در زمان رسول خدا ۵ نفر از انصار تمام قرآن را حفظ کرده بودند به نامهای، معاذبن جبل، عبادة بن صامت، ابی بن کعب، ابویوب انصاری، ابوالدرداء، که اینان جماع القرآن بودند.

سپس پیامبر اکرم دستور داد علاوه بر حفظ قرآن افراد با سواد آیات را بنویسند؛ البته به خط کوفی آن هم بدون نقطه و اعراب. در آن زمان چون هنوز صنعت کاغذ رواج پیدا نکرده بود، قرآن را بر روی الواح و استخوان شانه شتر و سعف خرما و نظایر آن می نوشتند^۴.

کتاب وحی تا چهل و سه نفر نام برده شده اند که ۷ تن آنان عبارتند از: علی بن ابی طالب، سعدبن عبید، ابودرداء، معاذبن جبل، زیدبن ثابت، ابی بن کعب، عبیدبن معاویه^۵.

۱- توبه ۱۲۲.

۲- قرآن در اسلام- علامه طباطبائی ص ۱۶۰ اتقان ج ۱ ص ۷۲.

۳- همان مأخذ.

۴- تاریخ تمدن- جرجی زیدان ج ۳ ص ۸۳ و همان مأخذ ص ۱۶۱.

۵- فهرست ابن ندیم ص ۴۱ نقل از علوم قرآن ص ۲۰.

علت آن که قرآن مجید در زمان پیامبر اکرم (ص) به صورت مصحف جمع آوری نشد آن بود که وحی الهی به تدریج بر پیامبر اکرم نازل می شد و نزول آیات الهی پی در پی و بر حسب اقتضای زمان و پیش آمدها تا آخرین ساعات حیات پیامبر (ص) ادامه داشت. لذا پیامبر اکرم (ص) دستور جمع آوری و تدوین قرآن کریم را صادر نکرد.

درس ششم

۲ - جمع آوری قرآن پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)

پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) علی (ع) که به نص قطعی و تصدیق پیامبر اکرم (ص) از همه مردم به قرآن مجید آشناتر بود. در خانه خود به انزوا^۱ نشست و قرآن مجید را به ترتیب نزول در یک مصحف جمع آوری فرمود و هنوز شش ماه از رحلت پیامبر اکرم (ص) نگذشته بود که فراغت یافت. حضرت مصحف را بر شتری بار کرده نزد مردم آورد و به آنان نشان داد^۲.

پس از یکسال^۳ و اندی که از رحلت پیامبر اکرم (ص) گذشته بود، جنگ یمامه در گرفت که در آن هفتاد نفر از قراء کشته شدند. خلیفه وقت از ترس این که ممکن است جنگ دیگری برای مسلمانان پیش آید و بقیه قراء کشته شوند و در اثر از بین رفتن حمله قرآن خود قرآن از بین برود، به فکر افتاد که سور و آیات قرآنی را در یک مصحف جمع آوری کند.

به دستور خلیفه جماعتی از قراء صحابه، با تصدی مستقیم زید بن ثابت صحابی، سور و آیات قرآنی را از الواح و سعف ها و کتفها، که در خانه پیامبر اکرم (ص) به خط کتاب وحی یا نزد قراء بود، جمع آوری کرده در یک مصحف

۱ - اتقان ج ۱ ص ۵۹ بنا به نقل قرآن در اسلام ص ۱۶۲.

۲ - مصحف سجستانی - قرآن در اسلام ص ۱۶۲.

۳ - همان مأخذ.

قرار دادند و نسخه‌هایی از آن به اطراف و اکناف فرستاده شد.

پس از چندی در زمان^۱ خلیفه سوم به اطلاع خلیفه رسانیدند که در اثر مساهله و مسامحه‌ای که مردم در استنساخ و قرائت قرآن کرده‌اند اختلافاتی بوجود آمده و کتاب خدا با تحریف و تغییر روبرو است. خلیفه برای جلوگیری از این خطر دستور داد که مصحفی را که برای اولین بار به امر خلیفه اول نوشته شده بود در نزد حفصه زوجه پیامبر اکرم (ص) و دختر خلیفه دوم بود به امانت گرفتند و ۵ نفر از قراء صحابه را، که یکی از آنان به کمک زیدبن ثابت مصحف اول را جمع آوری کرده بود، مأموریت داد که نسخه‌هایی از آن بردارند که اصل سایر نسخ قرار گیرد و دستور داد که قرآنهایی که در ولایات در دست مردم است جمع آوری شده به مدینه فرستاده شود. از این قرآن‌ها هر چه به مدینه می‌رسید به امر خلیفه آن را می‌سوزانیدند.^۲

بالاخره نسخه‌های زیادی نوشته شد و یکی از آنها را در مدینه نگهداشتند؛ یکی از آنها را به مکه، یکی را به شام، یکی را به کوفه و یکی را به بصره فرستادند. گفته می‌شود که غیر از این ۵ نسخه یک نسخه نیز به یمن و یک نسخه نیز به بحرین فرستاده شد. این نسخه‌ها هستند که مصحف امام نامیده شده و اصل سایر نسخه‌ها می‌باشند.^۳

اختلافی که این نسخه‌ها با مصحف اولی در ترتیب دارند تنها این است که در مصحف اول سوره براءت در میان مئین گذاشته شده بود و سوره انفال نیز در میان مثانی جای داشت و در مصحف امام سوره انفال و براءت را یکجا در میان سوره اغراف و سوره یونس ثبت کردند.^۴

۱ - اتقان ج ۱ ص ۶۱ و قرآن در اسلام ص ۱۶۳.

۲ - همان مأخذ.

۳ - همان مأخذ.

۴ - همان مأخذ.

درس هفتم

مصحف علی (ع)

علی (ع) با این که خودش قبل از آن قرآن مجید را به ترتیب نزول جمع آوری کرده بود و به مردم نشان داده بود قرآنش مورد پذیرش واقع نشده؛ و در جمع آوری قرآن، چه مرحله اول و چه مرحله دوم نیز وی را شرکت ندادند. با این حال حضرت هیچ گونه مخالفت و مقاومتی به خرج نداد و مصحف رایج را پذیرفت و تا زنده بود، حتی در زمان خلافت خود، دم از خلاف نزد^۱.

همچنین ائمه (ع) نیز، هرگز در اعتبار قرآن، حتی به خواص شیعیان خود، حرفی نزدند؛ بلکه پیوسته در بیانات خود استناد به آن جسته اند و شیعیان خود را امر کرده اند که از قرائت مردم پیروی کنند.^۲

به جرأت می توان گفت که سکوت علی (ع)، با این که مصحف معمولی با مصحف او در ترتیب اختلاف داشت، از این جهت بوده که در مذاق اهل البیت تفسیر قرآن به قرآن معتبر است و در این روش ترتیب سور و آیات مکی و مدنی نسبت به مقاصد عالیه قرآن تأثیری ندارد و در تفسیر هر آیه مجموع آیات قرآنی باید در نظر گرفته شود؛ زیرا کلامی که جهانی و همیشگی باشد در کلیات مقاصد و

۱ - همان مأخذ ص ۱۶۵.

۲ - وافی ج ۵ ص ۲۷۳ باب اختلاف القرآن به نقل از همان مأخذ ص ۱۶۶.

مطالب آن خصوصیات زمان و مکان و حوادث و وقت نزول نباید مؤثر باشد؛ ولی حفظ وحدت اسلامی از این فوائد جزئیة مهمتر می باشد^۱.

۱- همان مأخذ.

درس هشتم

اعجاز قرآن

آفریدگار توانایی که برای جسم بشر غذاهای مناسبی از حیوان و گیاه فراهم کرده، برای روح او و هدایت و سعادتش، کتابی را به وسیله کامل ترین انسان فرستاده است؛ کتابی آسمانی که به عنوان معجزه پیامبر اسلام (ص) در اختیار نسل بشر قرار گرفته تا انسانها آن را مطالعه کنند و پس از تفکر و اندیشیدن درباره آن یقین پیدا کنند که بیان این همه سخنان عمیق و زیبا در توان هیچ انسانی نبوده و این کتاب از سوی آفریدگار عالم هستی، در اختیار بشر قرار گرفته.

تردید نیست که قرآن در آیات متعددی (مکی و مدنی) درباره اعجاز خود دست به تحدی زده و تمام این آیات نشانگر این است که قرآن معجزه و خارق عادت است.^۱

قرآن برای عموم طبقات و جمعیتها معجزه است. برای سخن سنجان از نظر بلاغت، برای حکماء از نظر حکمت، برای دانشمندان از جنبه های علمی، برای جامعه شناسان از جهات اجتماعی و بالاخره برای عموم جهانیان از نظر اموری که به آن دسترسی ندارند مانند علوم غیبی و...^۲

بنابراین قرآن مدعی اعجاز از تمام جهات است؛ زیرا تحدی آن عمومیت دارد

۱ - تلخیص از المیزان ج ۱ ص ۹۰ - ۷۲.

۲ - همان مأخذ.

و تمام افراد جن و بشر اعم از دانا و نادان، مرد و زن را شامل می‌شود. کدام عاقل جرأت دارد ادعا کند کتابی آورده‌ام که راهنمای عموم مردم جهان است و در عین حال اخبار غیبیه فراوانی از گذشته و آینده در بابهای مختلف از تاریخ پیشینیان و حوادث مهم اقوام آینده و اموری که از همه کس پنهان است در آن وجود داشته باشد و بعداً هم معلوم شود که هیچ یک از آنها کوچکترین تخلفی از واقع نداشته است؟!؟! خلاصه انسانی که فکر او دائماً در تحول است، چگونه می‌تواند یک سلسله حقایق آن هم بصورت یکنواخت تحویل دهد؟

البته کسانی هم یافت می‌شدند که می‌گفتند این کلمات ساخته بشر است؛ ولی قرآن مجید در سه مرحله و در سه سوره جداگانه جواب آنان را اینگونه می‌دهد: ابتدا می‌فرماید: «اگر بشر می‌تواند چنین سخنانی بگوید پس شما و طرفدارانتان هم اگر می‌توانید همانند این قرآن را بیافرینید»،^۱ در سوره دیگر می‌فرماید: «اگر می‌توانید ده سوره مانند سوره‌های قرآن بیافرینید». ^۲ در سوره دیگر می‌فرماید: «اگر می‌توانید یک سوره مانند سوره‌های قرآن بیافرینید». ^۳ اما هرگز کسی نتوانست حتی یک سوره همانند قرآن بیافریند.

۱ - اسراء ۸۸.

۲ - هود ۱۳.

۳ - بقره ۲۳.

درس نهم

اعجاز قرآن از جهت کسی که بر او نازل شده

۱ - قرآن در سوره یونس آیه ۱۶ به پیامبر اسلام (ص) یعنی فرد درس نخوانده و استاد ندیده ای که قرآن به او نازل شده تحدی می کند^۱.

۱ - المیزان ص ۷۲ الی ص ۹۰ ج ۱.

درس دهم

۲ - اعجاز قرآن از نظر اخبار غیبی:

یک قسمت دیگر از تحدی قرآن، تحدی به اخبار غیبی است که در طی آیات فراوانی بیان شده؛ از جمله آنها سرگذشت انبیای گذشته و اتمهای آنهاست که در سوره های هود/۴۹، یوسف/۱۰۲، آل عمران/۴۴، مریم/۳۴ به آنها اشاره شد.^۱

از جمله خبرهای غیبی قرآن اخبار از حوادث مختلف آینده است که در سوره روم/۲ (غلبت الروم فی ادنی الارض...) به آن اشاره شده؛ و همچنین آیات فراوان دیگری که در آنها وعده هایی به مسلمانان و وعیدهایی به کفار و مشرکان مکه داده شده، که همه آن وعده ها در زمان معین به وقوع پیوست.^۲

۱ - همان مأخذ.

۲ - همان مأخذ.

درس یازدهم

۳ - اعجاز قرآن از نظر عدم اختلاف در آن:

قرآن از جهت عدم اختلاف در آن نیز تحدی کرده و می گوید: «ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً». نساء / ۸۱. در این جهان ماده هر موجودی تدریجاً از نقصان بطرف کمال سیر می کند و انسان هم که یکی از موجودات این جهان است دائماً همه چیز او، حتی آثار فکریش، دستخوش تغییر و تحول و تکامل است. از این نتیجه می گیریم که قرآن برخلاف آثار انسان، کتابی است که به تدریج در مدت ۲۳ سال در حالات و شرائط مختلفی نازل شده (در مکه - مدینه - شب و روز، در سفر و حضر، در جنگ و صلح، در فشار و سختی، در فتح و پیروزی . . .)؛ اما با همه اینها، کوچکترین اختلافی در وضع ترتیب در آن دیده نمی شود و تناقض و منافاتی در میان مطالب آن وجود ندارد^۱ وقتی بصورت مجموعه ای واحد گردآوری شد، آن قدر نظم و هماهنگی در آن مشاهده می شود که هرگز در توان بشر نیست.

درس دوازدهم:

۴ - اعجاز قرآن از نظر بلاغت:

قرآن به بلاغت و شیرین و رسا بودن تعبیرات خود نیز تحدی کرده که در آیات هود/۱۳ و ۱۴ و یونس/۳۸ و ۳۹ به این اعجاز اشاره شده.^۱

در میان همه دانشمندان تمامی عصرها بخصوص دانشمندان عرب تاکنون کسی جرأت تحدی بر قرآن را پیدا نکرد؛ بلکه تعداد زیادی از آنان در مقابل قرآن سر تعظیم فرود آورده و معجزه بودن آن را پذیرفته اند.^۲

۱ - همان مأخذ.

۲ - همان مأخذ.

درس سیزدهم:

۵ - اعجاز قرآن از نظر علم:

قرآن مجید بوسیله آیات نحل/ ۸۹ و انعام/ ۵۹ و آیات دیگری تحدی به علم کرده . قرآن کریم آنچه را که به انسان و اعمال او کوچکترین ارتباطی دارد بیان کرده است.^۱

درس چهاردهم:

یکی دیگر از اعجاز قرآن نظم و هماهنگی است که در قرآن وجود دارد.

الف) نظم در موضوعات:

با این که بین آیات اول قرآن تا آیات پایانی آن، فاصله زمانی زیاد وجود دارد، ولی هیچ گونه اختلافی از نظر موضوعات در آن دیده نمی شود. علاوه بر آن از دید علم آمار، تعداد آیاتی که در هر موضوع خاص به کار رفته، منحنی منظم و شگفت آوری است که جز به وسیله خداوند توانا امکان پذیر نیست^۱.

ب) نظم در کلمات:

علاوه بر موضوعات در بین کلماتی که در طول ۲۳ سال و در موضوعات مختلف به کار رفته نیز آن چنان نظمی برقرار است که در توان بشر نیست. به عنوان نمونه واژه نور ۲۳ بار و واژه ظلمات نیز ۲۳ بار در قرآن به کار رفته است. کلمه دنیا ۱۱۵ بار، آخرت ۱۱۵ بار، کلمه موت و مشتقات آن ۱۴۵ بار، حیات و مشتقات آن ۱۴۵ بار، کلمه نفع و مشتقاتش ۵۰ بار، فساد و مشتقاتش ۵۰ بار، کلمه صالحات ۱۶۷ بار، سیئات ۱۶۷ بار، کلمه شیطان ۸۸ بار، ملائکه ۸۸ بار، کلمه ایمان و مشتقاتش ۸۱۱ بار، علم و مشتقاتش ۸۱۱ بار، واژه (شهر) ۱۲ بار و

۱ - کتاب سیر تحویل قرآن به نقل از بهار نور.

واژه (یوم) ۳۶۵ بار.^۱

ج) نظم در حروف قرآن:

تعداد حروف (بسم الله الرحمن الرحيم) ۱۹ تاست و تعداد هر یک از حروف مقطعه نیز دارای مضرب ۱۹ می باشد. مثلاً سوره قاف، که با حرف قاف شروع می شود دارای ۵۷ (۳×۱۹) حرف قاف است.^۲

۱ - اعجاز عددی در قرآن کریم - عبدالرزاق نوفل بنا به نقل از بهار نور.
 ۲ - امثال القرآن - دکتر اسماعیل اسماعیلی ص ۱۰۲ - ۸۳ نقل از بهار نور.

بخش سوم
سرگذشت انبیا

درس اول

اهمیت تاریخ و قصص قرآن

تاریخ، آزمایشگاه بزرگ زندگی انسانهاست. در این آزمایشگاه سربلندی و شکست اقوام، کامیابی و ناکامیها، خوشبختیها و بدبختیها، همه و همه به آزمایش گذارده شده است و نتایج عینی آن در برابر چشم ما قرار دارد و ما می‌توانیم بخشی از مطمئن‌ترین دانشهای خود را در زمینه مسائل زندگی از آن بیاموزیم. در صورتی که تاریخ خالی از هرگونه تحریف باشد، محصول زندگی هزاران سال عمر بشر است که یکجا در دسترس مطالعه کنندگان قرار داده می‌شود. بنابراین تاریخ آینه‌ای است که گذشته را نشان می‌دهد و معلمی است که رمز عزت و سقوط امتهارا بازگو می‌کند. تاریخ چراغی است که مسیر زندگی انسانها را روشن می‌کند. تاریخ تربیت‌کننده انسانهای امروز است و انسانهای امروز سازنده تاریخ فردا و خلاصه تاریخ یکی از اسباب هدایت الهی است.

بخاطر اهمیت و موثر بودن تاریخ در نفوس انسانها، قرآن قسمت زیادی از معارف خود را از طریق داستانهای حقیقی و تاریخ گذشتگان و انبیا بیان می‌کند؛ و همانطور که تجربه نشان داده جوانان علاقه وافری به شنیدن قصص قرآنی از خود نشان داده و می‌دهند.

بنابراین از مربیان و روحانیون عزیز تقاضا می‌شود، با توجه به کلاس و موقعیت افراد در بیان داستانهای قرآن کوشا باشند و عنایت بیشتری در پیامهای قصص بنمایند. در ضمن، همان طور که در پیشگفتار کتاب ذکر گردید. جدول راهنمای آیات، مربوط به داستانهای قرآنی، به ترتیبی که در این کتاب آمده است.

ذیلاً منعکس می گردد. امید که مورد استفاده اساتید محترم قرار گیرد.

جدول راهنما

- پسران آدم(ع): مائده، ۲۷-۳۱.
- کودکی موسی(ع): قصص/۷؛ طه/۴۰-۳۷؛ شعراء/۱۷.
- جوانی موسی(ع): قصص/۱۵-۱۴. طه/۴۰. قصص، ۲۸-۱۶.
- نبوت موسی(ع): قصص ۳۰-۲۹؛ طه/۱۶-۱۲؛ قصص ۳۴-۳۱؛ طه/۳۶-۲۵؛ قصص/۳۵.
- مبارزه با فرعون: قصص ۳۷-۳۶؛ شعراء/۲۷؛ طه ۶۶-۵۷؛ شعراء/۴۴؛ طه ۷۶-۶۷؛ قصص/۳۸.
- غرق فرعونیان طه/۷۷؛ شعراء/۶۴؛ طه/۷۷؛ شعراء/۶۱؛ طه/۸۲-۷۸.
- گوساله پرستی بنی اسرائیل:
- طه/۸۴؛ اعراف/۱۴۵-۱۴۳؛ طه/۸۵؛ اعراف/۱۴۸؛ طه ۹۵-۸۶؛ اعراف/۱۵۰؛ طه/۹۸-۹۶.
- موسی و خضر: کهف/۸۲-۶۰.
- اصحاب کهف: کهف/۲۱-۹.
- حضرت ایوب: ص/۴۱؛ ص/۴۴؛ ص ۴۳-۴۲؛ انبیاء/۸۴.
- حضرت یونس: صافات/۱۴۲-۱۳۹؛ انبیاء ۸۸-۸۷؛ صافات ۱۴۸-۱۴۳.
- حضرت صالح: هود/۶۱؛ حجر/۱۴۹-۱۴۶؛ هود/۶۳-۶۱؛ شعراء/۱۵۴-۱۵۳؛ هود/۶۴؛ شعراء/۱۵۵؛ قمر/۲۸؛ هود/۶۸-۶۵؛ فصلت/۱۳.
- حضرت سلیمان: سبا/۱۲؛ ص/۳۸ و ۳۷؛ سبا/۱۳.
- سلیمان دروادی مورچگان:
- نمل/۱۹-۱۷؛ سبا/۱۴.
- هد هد و ملکه سبا: نمل ۴۴-۲۰.
- توجه: در پایان دوره افراد با ۲۰۴ آیه در ضمن ۱۵ سوره آشنا می گردند.

داستان پسران آدم

قربانی دو برادر

حوّا(ع) در دو نوبت قایل و خواهر او، و هابیل و خواهر او را به دنیا آورد.^۱ دو پسر آدم برای بدست آوردن روزی خویش در زمین کار می کردند، قایل کشاورزی و برادرش هابیل به چوپانی مشغول بود. با گذشت زمان هر دو برابر تصمیم گرفتند همسر برای خویش انتخاب کنند.

لذا خداوند به آدم امر کرد: خواهر هم جفت هابیل به قایل، و خواهر هم جفت قایل به هابیل داده شود. هنگامی که حضرت آدم(ع) فرمان الهی را به دو فرزند خویش ابلاغ کرد، قایل عصبانی شد و تسلیم اراده پدر خود نگردید؛ زیرا خواهر هابیل از خواهر قایل از زیبایی و جمال کمتری برخوردار بود؛ لذا قایل حسادت ورزید و به این ازدواج راضی نگردید و میل داشت که با هم جفت خویش ازدواج کند.

آدم(ع) از دو فرزندش خواست تا برای خدا قربانی کنند، و قربانی هر کس قبول شد، سزاوارتر است به آنچه میل و اراده کرده است. به این ترتیب هابیل یک شتر نر از میان حیوانات خود برای قربانی حاضر ساخت و قایل نیز مقداری از محصول کشاورزی خود را^۲. هر کدام از این دو برادر آرزو داشتند مسابقه را برده و به هدف خود برسند.

قربانی هابیل، که بهره فراوانی از ایمان برده بود، مورد قبول خداوند قرار گرفت؛ ولی قربانی برادرش قایل مورد قبول واقع نشد؛ زیرا تسلیم قضاوت پدر

۱- البته نام هابیل و قایل در قرآن کریم ذکر نشده است ولی طبق روایات به این اسامی بوده اند در تورات باب ۴ نام یکی قائن و نام دیگری هابیل ذکر شده است - نمونه ج ۴ ص ۳۴۳.

۲- در باره شغل آن دو برادر در قرآن ذکر بیانی نیامده ولی طبق روایات و آنچه در تورات سفر تکوین باب ۴ آمده هابیل چون دامداری داشت بهترین گوسفند خود و قایل چون کشاورز بود قسمتی از زراعت خویش را آورد - نمونه ج ۴ ص ۳۴۳.

نشده بود و قربانی اش از روی اخلاص نبود. «و در آن هنگام که هر کدام کاری برای تقرب به پروردگار انجام دادند؛ از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد^۱». و همین موضوع سبب شد قایل، هابیل را تهدید به قتل کند «و سوگند یاد نماید که تو را خواهم کشت»^۲؛ و به برادر گفت: تو را می کشم تا به بدبختی خویش و نیکبختی تو شاهد باشم؛ من نمی گذارم با آرزوی برآورده شده، زنده بمانی در حالی که من عاطفه خود را کشته باشم. «این جمله که او را تهدید به قتل می کند، به علت حسادت بوده که از قبولی قربانی برادرش و مردودی قربانی او پیدا شده» (المیزان، جلد ۵، ص ۴۶۰).

۱ - مائده - در اینکه فرزندان آدم (ع) از کجا فهمیدند که عمل یکی قبول شده و دیگری نه در قرآن توضیح داده نشده ولی در روایات می خوانیم که صاعقه ای نشانه قبولی به قربانی هابیل خورد و آنرا سوزاند ولی از قایل همانطور باقی ماند البته بعضی مفسران بیان کرده اند که بوسیله وحی به حضرت آدم اعلام شد. نمونه ج ۴ ص ۳۴۹.

۲ - مائده ۲۷.

درس دوم

پند برادرانه

در این موقع هابیل قابیل را نصیحت کرد و گفت: اگر چنین جریانی پیش آمده گناه من نیست، بلکه ایراد متوجه خود توست که عملت با تقوا و پرهیزگاری همراه نبوده است «و خدا تنها از پرهیزگاران می پذیرد.»^۱ «پس اضافه کرد: حتی اگر تو به تهدیدت عمل کنی و دست به کشتن من دراز کنی من هرگز مقابله به مثل نخواهم کرد و دست به کشتن تو دراز نمی کنم»؛^۲ «چرا که من از خدا می ترسم و هرگز دست به چنین گناهی نخواهم زد.»^۳

علاوه بر این من نمی خواهم بار گناه شخص دیگری را نیز بر دوش کشم «بلکه می خواهم تو بار گناه من و خودت را بدوش بکشی»؛^۴ زیرا اگر تو این کار را مرتکب شوی بار گناهان گذشته من نیز بر دوش تو خواهد بود؛ چرا که حق حیات را از من سلب نمودی و باید غرامت آن را پردازی و چون عمل صالحی نداری باید گناهان مرا بر دوش گیری و مسلماً با انجام چنین کاری «از دوزخیان خواهی بود و همین است جزای ستمکاران.»^۵ «سپس نفس سرکش قابیل او را مصمم به

۱ - مائده ۲۷.

۲ - مائده ۲۸.

۳ - مائده ۲۸.

۴ - مائده ۲۹.

۵ - مائده ۲۹.

کشتن برادر کرد و سرانجام او را کشت. ^۱ آری، بعد از قبولی عمل هاییل طوفانی از حسد در درون قایلل بوجود آمد که او را به انتقامجویی دعوت می کرد و از سوی دیگر عاطفه برادری و انسانی، او را از این کار منع می کرد؛ ولی سرانجام نفس سرکش آرام آرام بر عوامل بازدارنده چیره شد و وجدان بیدار را رام کرد؛ و «بر اثر این عمل زیانکار شد. ^۲»

درسی که از کلاغ آموخت

هنگامی که قایلل برادر خویش را کشت او را در بیابان افکنده بود و نمی دانست چه کند. چیزی نگذشت که پرندگان به سوی جسد هاییل روی آوردند و او که گویا تحت فشار شدید وجدان قرار گرفته بود، مدتی جسد را بر دوش کشید؛ اما پرندگان، اطراف او را گرفته بودند و در انتظار افتادن جسد و خوردن آن بودند. در این موقع خداوند کلاغی را فرستاد که خاکهای زمین را کنار بزند و با پنهان کردن جسد بی جان کلاغ دیگر و یا با پنهان کردن قسمتی از طعمه خود، آنچنان که عادت کلاغ است ^۳ به قایلل نشان دهد که چگونه جسد برادر خویش را به خاک بسپارد. سپس قرآن اضافه می کند، در این موقع قایلل از غفلت و بی خبری خود ناراحت شدو «فریاد برآورد که ای وای بر من، آیا من باید از این کلاغ هم ناتوانتر باشم و نتوانم همانند او جسد برادرم را دفن کنم»؛ ^۴

سرانجام قایلل از کرده خود نادم و پشیمان شد؛ قرآن می گوید: «از نادمین و پشیمانان گشت» ^۵. علت پشیمانی او یا به خاطر سرزنش دیگران، یا به خاطر به

۱- مائده ۳۰.

۲- مائده ۳۰.

۳- عادت کلاغ اینست که قسمتی از طعمه خود را بعنوان ذخیره غذایی در زمین دفن می کند - المیزان.

۴- مائده ۳۱.

۵- مائده ۳۱.

دوش کشیدن جسد و دفن نکردن آن بود^۱، یا بخاطر این بود که اصولاً انسان، بعد از انجام هر کار زشتی یک حالت ندامت در خود احساس می کند، اما هیچ کدام از این دلایل، دلیل بر توبه او از گناه نخواهد بود و هیچگونه نشانه‌ای در قرآن از پذیرش چنین توبه‌ای از قایل به چشم نمی خورد.

شکی نیست که سرگذشت فرزندان آدم یک سرگذشت واقعی است و علاوه بر این که ظاهر آیات و روایات این را اثبات می کند؛ تعبیر (بالحق) در نخستین آیات مورد بحث شاهدی برای این موضوع است.

در هر حال هیچ مانعی ندارد که این سرگذشت واقعی نمونه‌ای باشد از نزاع و جنگ مستمری که همیشه در زندگانی بشر بوده. در یک سو مردان پاك و با ایمان، با اعمال صالح و مقبول درگاه خدا و در سوی دیگر افراد آلوده و منحرف با یک مشت کینه توزی و حسادت و تهدید و قلدری قرار داشته‌اند و چه بسیار افراد پاك که به دست آنها شربت شهادت نوشیدند؛ ولی سرانجام آنها از عاقبت زشت اعمال ننگینشان آگاه می شوند و برای پرده پوشی و دفن آن به هر سو می دوند و در این موقع آرزوهای دور و دراز، که کلاغ، سنبل و مظهر آن است، به سراغشان می شتابد و آنها را به پرده پوشی بر آثار جنایتشان دعوت می کند؛ اما در پایان جز خسران و زیان و حسرت چیزی عایدشان نخواهد شد.

دز حدیثی از پیامبر (ص) می خوانیم: «لا تقتل نفس ظلماً الا كان علی ابن آدم الاول كفلاً من دمها لانه كان اول من سنَّ القتل». خون هیچ انسانی به ناحق ریخته نمی شود مگر این که سهمی از مسئولیت آن بر عهده قایل است که این سنت شوم آدم کشی را در دنیا بنا نهاد^۲.

از این حدیث به خوبی بر می آید که هر سنت زشت و شومی مادام که در دنیا باقی است، سهمی از مجازات آن بر دوش نخستین پایه گذار آن می باشد.

۱ - میزان ج ۵ ص ۴۶۹.

۲ - نمونه ج ۴ ذیل این آیات.

اولین خون در جهان ظلم و داد
عقل ما زاغ است نور جاودان
جان که او دنبالهٔ زاغان پُرد
هین مرو اندر پی نفس چو زاغ
گر روی، رو در پی عنقای دل
از کف قابیل بهر زن فتاد
عقل زاغ استاد گور مرده دان
زاغ او را سوی گورستان برد
کوبه گورستان برد نه سوی باغ
سوی قاف و مسجد اقصای دل^۱

پیامها

- ۱- تنها شرط قبولی عمل، تقوا و اخلاص است؛ (انما يتقبل الله من المتقين . «مائده آیه ۲۷
- ۲- یکی از مهمترین عوامل گمراهی، حسد و کفران نعمت الهی و در کار خداوند دخالت کردن است؛
- ۳- انسان با تقوا و خداترس هرگز دست به سوی قتل دراز نمی کند؛
- ۴- انتقام نگرفتن و نکشتن هابیل، قابیل را فقط به خاطر ترس از خدا بود نه ضعف جسمی و ترسو بودن؛
- ۵- جزا و پاداش انسانهای گنهکار آتش جهنم است؛
- ۶- هوای نفس بزرگترین دشمن انسان است؛ (فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ)
- ۷- معلم انسان هواپرست و حسود باید حیوان بی عقل و شعوری همچون کلاغ باشد چنین فردی لیاقت شاگردی قرآن و انبیا و اولیا را ندارد؛
- ۸- اگر پدر انسان پیامبر هم باشد امکان سقوط و انحراف از بین نمی رود.
- ۹- انجام بعض از گناهان مثل شرك و قتل و . . . زمینهٔ توبه را از بین می برد.
- ۱۰- عامل اصلی گمراهی خودپرستی است .

۱- فرهنگ قصه های پیامبران ص ۳۷۱.

پرسش و پژوهش

- ۱- علت پذیرفته نشدن قربانی قابیل از نظر قرآن چه بود؟
 - ۲- درسی که قابیل از کلاغ آموخت چه بود؟
 - ۳- یکی از مهمترین عوامل گمراهی، با توجه به این داستان، چه چیزی می باشد؟
 - ۴- مائده چندمین سوره قرآن است و به چه معناست؟
- تذکر:**
داستان پسران آدم فقط در همین سوره آمده است . مائده/ ۳۱- ۲۷ .

درس سوّم

داستان حضرت صالح و قوم ثمود

بعد از قوم عاد، قوم ثمود بودند که در سرزمین وادی القری، میان مدینه و شام، زندگی می‌کردند^۱ و خداوند حضرت صالح را [که سومین پیامبر می‌باشد^۲] [و خداوند او را پس از نوح و هود ذکر می‌کند^۳] به سوی این قوم فرستاد در قرآن تعبیر برادر در مورد ایشان به کار رفته است. «ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم»^۴؛ چون او برادری دلسوز و مهربان است که جز خیرخواهی هدف دیگری ندارد.

حضرت صالح (ع) خطاب به قوم خود فرمود: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید که هیچ معبودی جز او نیست.»^۵ پس برای تحریک حس حق‌شناسی آنها به گوشه‌ای از نعمتهای مهم پروردگار، که سراسر وجودشانرا فرا گرفته بود، اشاره می‌کند: «او کسی است که شما را از زمین آفرید.»^۶ پس از اشاره به نعمت آفرینش، نعمتهای دیگری را که در زمین قرار داده به این انسانهای سرکش یادآوری

۱- المیزان ج ۱۰ ص ۴۸۳.

۲- همان مأخذ ص ۴۷۱.

۳- همان مأخذ ص ۲۸۵.

۴- هود ۶۱.

۵- هود ۶۱.

۶- هود ۶۱.

می‌کند: «او کسی است که عمران و آبادی زمین را به شما سپرد و قدرت و وسایل آن را در اختیارتان قرار داد.»^۱

در آیات دیگری انگشت زوی نقطه‌های حساس زندگی آنها گذارده و آنان را در یک محاکمه وجدانی محکوم می‌کند. «آیا شما چنین تصور می‌کنید که همیشه در نهایت امنیت در این ناز و نعمت خواهید ماند؟»^۲ «شما گمان می‌کنید در این باغها و چشمه‌ها»^۳ «در این زراعتها و نخلها که میوه‌های شیرین و شاداب و رسیده دارند برای همیشه خواهید ماند.»^۴ سپس به خانه‌های پرتجمل آنها اشاره کرده. می‌گوید: «شما از کوهها خانه‌هایی می‌تراشید و در آن به عیش و نوش می‌پردازید»^۵؛ «اکنون که چنین است از گناهان خود توبه کنید و به سوی خدا بازگردید که پروردگار من به بندگان خود نزدیک است و درخواست آنان را اجابت می‌کند.»^۶ بعد از این دعوت گسترده و منطقی مستدل و خیرخواهانه صالح، قوم او برای نفوذ در صالح و یا لاقبل خنثی کردن نفوذ سخنانش در توده مردم از یک عامل درونی استفاده کردند و گفتند: «ای صالح تو پیش از این مایه امید ما بودی»^۷، در مشکلات به تو پناه می‌بردیم و از تو مشورت می‌خواستیم و به عقل و هوش و درایت تو ایمان داشتیم. در خیر خواهی و دلسوزی تو هرگز تردید به خود راه نمی‌دادیم؛ اما متأسفانه تو امید ما را بر باد دادی و با مخالفت با آیین بت پرستی و خدایان ما، که راه و رسم نیاکان ماست و از افتخارات قوم ما محسوب می‌شود، نشان دادی که نه احترامی برای بزرگان قائلی و نه به عقل و هوش ما ایمان داری و نه مدافع سنتهای ما هستی. «راستی تو می‌خواهی ما را از

۱- هود ۶۱.

۲- حجر ۱۴۶.

۳- حجر ۱۴۷.

۴- حجر ۱۴۸.

۵- حجر ۱۴۹.

۶- هود ۶۱.

۷- هود ۶۲.

پرستش آنچه پدران ما می پرستیدند نهی کنی .^۱ «حقیقت این است که ما نسبت به آیینی که توبه آن دعوت می کنی؛ یعنی آیین یکتاپرستی، در شک و تردیدیم؛ نه تنها شک داریم بلکه نسبت به آن بدبین نیز هستیم.»^۲

بدین وسیله قوم ثمود خود را زیر چتر نیاکان خود می برند و با همان منطق کهنه قدیمی کارهای خود را توجیه می کنند و دعوت پیامبر را نمی پذیرند.

حضرت صالح بدون این که از هدایت آنان مأیوس گردد با متانت خاص خودش چنین پاسخ گفت: «ای قوم من ببینید اگر من دلیل روشنی از طرف پروردگارم داشته باشم و رحمت او به سراغ من آمده باشد و قلب مرا روشن و فکر مرا بیدار کرده باشد و به حقایقی آشنا شوم که قبل از آن آشنا نبوده ام»^۳ آیا باز هم می توانم سکوت اختیار کنم و رسالت الهی را ابلاغ نکنم و با انحرافات و زشتیها نجنگم؟ «در این حال اگر من مخالفت فرمان خدا کنم، چه کسی می تواند در برابر مجازاتش مرا یاری دهد؟»^۴ «بدانید این گونه سخنان شما و استدلال به روش نیاکان و مانند آن برای من جز ایمان بیشتر به زیانکار بودن شما اثری نخواهد داشت.»^۵

۱- هود ۶۲.

۲- هود ۶۲.

۳- هود ۶۳.

۴- هود ۶۳.

۵- هود ۶۳.

درس چهارم

ناقه صالح

در این موقع آنها گفتند: «ای صالح تو مسحور شده‌ای و عقل خود را از دست داده‌ای و سخنان ناموزون می‌گویی.»^۱ «تو فقط بشری مثل ما هستی و هیچ عاقلی اجازه نمی‌دهد از انسانی همچون خودمان اطاعت کنیم، اگر راست می‌گویی آیت و نشانه‌ای بیاور تا ما به تو ایمان آوریم.»^۲

صالح برای نشان دادن معجزه و نشانه‌ای بر حقانیت دعوتش از طریق کارهایی که از قدرت انسان بیرون است و تنها به قدرت پروردگار متکی است وارد شد و به آنان گفت: «ای قوم من؛ این ناقه پروردگار برای شما آیت و نشانه‌ای است. آن را رها کنید که در زمین خدا از مراتع و علفهای بیابان بخورد و هرگز آزاری به او نرسانید که اگر چنین کنید، عذاب الهی شما را فرا خواهد گرفت.»^۳

«در آیات قرآن این مسئله بطور مشروح نیامده که ویژگی‌های این ناقه چه بوده است. همین اندازه می‌دانیم که یک شتر عادی و معمولی نبوده»^۴ «و صالح در مورد این ناقه به قوم خود اعلام کرد که آب آن منطقه باید سهم بندی شود یک روز

۱- شعراء ۱۵۳.

۲- شعراء ۱۵۴.

۳- هود ۶۴.

۴- نمونه ج ۹ ص ۱۵۶.

سهم ناقه و یک روز سهم مردم باشد. ^۱ در سوره قمر می خوانیم: «نبئهم ان الماء قسمة بینهم کل شرب محتضر^۲». و در حدیثی از امام صادق (ع) می خوانیم: روزی که ناقه آب می خورد، مردم از شیر او استفاده می کردند. ^۳

«این تقسیم خارق العاده یا به خاطر آن بود که آن حیوان آب فراوانی می خورده و یا بخاطر این بود که از ترس او حیوانات دیگر نمی توانستند برای آب خوردن بیایند. به هر حال در قرآن این مسأله بطور اجمال و سربسته بیان شده؛ ولی در بعضی روایات از طریق شیعه و سنی نقل شده که از عجایب آفرینش این ناقه آن بود که از دل کوه و صخره ^۴ بیرون آمد.»

به هر حال با تمام تاکیدهایی که این پیامبر بزرگ درباره آن ناقه کرده بود، آنان تصمیم گرفتند ناقه را از بین ببرند؛ چرا که وجود آن باعث بیدار شدن مردم و گرایش به صالح می شد. لذا گروهی از سرکشان قوم ثمود، که نفوذ دعوت صالح را مزاحم منافع خویش می دیدند و هرگز مایل به بیدار شدن مردم نبودند؛ توطئه ای برای از بین بردن ناقه چیدند. گروهی برای این کار مأمور شدند و سرانجام یکی از آنها به نام قدار بن سالف^۵، بر ناقه تاخت و با ضرباتی آن را از پای درآورد. (فعقروها) علت این که فعقروها در قرآن به صیغه جمع آمده، با این که یک نفر ناقه را از پای درآورد، این است که درست است که کار به دست یک نفر انجام شد؛ ولی با شرکت و پشت گرمی گروهی دیگر نیز بود. حضرت امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: ناقه ثمود را یک نفر از پای درآورد؛ اما خداوند همه آن قوم سرکش را مجازات کرد؛ چرا که همه به آن راضی بودند. در پایان

۱- شعراء ۱۵۵.

۲- قمر ۲۸.

۳- المیزان ج ۱۰ ص ۴۷۹.

۴- این صخره را قوم صالح بزرگ می شمردند و سالی یکبار در برابرش قربانی می کردند و دورش گرد می آمدند. همان مأخذ.

۵- نمونه ج ۲۷ ص ۶۰.

۶- نهج البلاغه کلام ۲۰۱- نمونه ج ۹ ص ۱۵۸.

داستان می خوانیم که صالح پس از سرکشی و عصیان قوم و از میان بردن ناقه به آنها اخطار کرد و گفت: «سه روز تمام در خانه های خود از هر نعمتی که می خواهید بهره مند شوید و بدانید پس از این سه روز عذاب و مجازات الهی فرا خواهد رسید، این را جدی بگیرید، دروغ نمی گویم؛ این وعده راست و حقیقی است.»^۱

سرانجام قوم ثمود

بعضی از مفسران گفته اند در این مدت سه روز دگرگونیهایی در پوست بدن آنها ظاهر شد، نخست به زردی سپس به سرخی و بعد به سیاهی گرائید، بلکه هشدار می باشد برای این قوم مشرک سرکش؛ اما متأسفانه هیچ یک از این امور سودی نبخشید و آنان از مرکب غرور پایین نیامدند.^۲

به دنبال آیات سوره مبارکه هود، چگونگی نزول عذاب بر این قوم سرکش بعد از پایان سه روز ذکر گردیده: «هنگامی که فرمان ما مبنی بر مجازات این گروه فرا رسید؛ صالح و کسانی که به او ایمان آورده بودند در پرتو رحمت خویش رهایی بخشیدیم.»^۳ «نه تنها از عذاب جسمانی و مادی که «از رسوایی و خواری و بی آبرویی که آن روز دامن این قوم سرکش را گرفت نیز نجاتشان دادیم»^۴؛ چرا که پروردگارت قوی و قادر بر همه چیز و مسلط بر هر کاری است.»^۵ به همین دلیل نجات گروهی با ایمان از میان انبوهی از جمعیت غرق شدگان به وسیله عذاب الهی هیچگونه زحمتی و اشکالی برای او بوجود نخواهد آورد.

«ولی ظالمان را صیحه آسمانی فرو گرفت و آنچنان این صیحه سخت و

۱- هود ۶۵.

۲- نمونه ج ۲۲ ص ۳۶۶.

۳- هود ۶۶.

۴- هود ۶۶.

۵- هود ۶۶.

سنگین و وحشتناک بود که بر اثر آن همگی آنان در خانه های خود به زمین افتادند و مردند. ^۱ و «آنچنان مردند و نابود شدند و آثارشان بر باد رفت که گویی هرگز در آن سرزمین ساکن نبودند. ^۲ «و بدانید قوم ثمود نسبت به پروردگار خود کفر ورزیدند و فرمانهای الهی را پشت سر انداختند. قوم ثمود از لطف و رحمت پروردگار دور باد و نفرین بر آنها باد. ^۳»

از آیات دیگر قرآن استفاده می شود که مجازات آنها بوسیله صاعقه بوده است. ^۴ در حدیثی از امام صادق (ع) در کافی آمده که «چون نیمه شب شد، جبرئیل آمد و چنان فریادی به آنان زد که گوششان را درید و دل و جگرشان را برید و پاره کرد. قوم صالح در این سه روز حنوط کرده بودند و کفن پوشیده بودند و می دانستند که عذاب بر اینان خواهد آمد. ^۵ این مطلب را علامه طباطبایی (ره) نیز تایید می کند. ^۵»

پیامها

- ۱- رحمت الهی به مؤمنان آنچنان پر بار است که پیش از نزول عذاب همه آنها را به مکانی امن منتقل می کند؛
- ۲- از این آیات به خوبی استفاده می شود که مجازات سرکشان و طغیانگران تنها جنبه مادی ندارد؛ بلکه معنوی را نیز شامل می شود؛
- ۳- اسلام رضایت باطنی به یک امر و پیوند مکتبی با آن را به منزله شرکت در آن می داند. در حدیثی از پیامبر (ص) می خوانیم کسی که شاهد و ناظر کاری باشد اما از آن متنفر باشد همانند کسی است که از آن غایب بوده و در آن شرکت نداشته

۱- هود ۶۷.

۲- هود ۶۸.

۳- هود ۶۸.

۴- فصلت ۱۳.

۵- المیزان ج ۱۰ ص ۴۸۱.

است و کسی که در برنامه ای غایب بوده اما قلباً به آن رضایت داشته همانند کسی است که حاضر و شریک بوده^۱.

در حدیثی از امام رضا(ع) می خوانیم «هرگاه کسی در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب به قتل او راضی باشد در پیشگاه خدا شریک قتل است.»^۲
از حضرت علی(ع) نقل شده که «کسی که به کار گروهی راضی باشد همچون کسی است که با آنها در آن کار شرکت کرده است؛ اما کسی که عملاً شرکت کرده دو گناه دارد، گناه عمل و گناه رضایت.»^۳

ناقه صالح به صورت بد شتر	پی بریدنش ز جهل آن قوم مُر
از برای آب چو خصم ش شدند	نان کور و آب کور ایشان بُدند
ناقه الله آب خورد از جوی میغ	آب حق را داشتند از حق دریغ
ناقه صالح چو جسم صالحان	شد کمینی در هلاک طالحان
تا بر آن امت ز حکم میرگ و درد	ناقه الله و سقیها چه کرد
شحنه قهر خدا زایشان بجست	خونبهای اشتری شهری درست ^۴

گفت صالح چون که کردید آن حسد	بعد سه روز از خدا نقتم رسد
روز اول رویتان چون زعفران	در دوم رو سرخ همچون ارغوان
در سوم گردد همه روها سیاه	بعد از آن اندر رسد قهر خدا ^۵

صالح از خلوت بسوی شهر رفت	شهر دید اندر میان دود و تفت
زاستخوانهاشان شنید او ناله ها	اشک خون از جانشان چون ژاله ها ^۶

۱ - نمونه ج ۹ ص ۱۵۹ .

۲ - همان مأخذ .

۳ - همان مأخذ .

۴ - فرهنگ قصه های پیامبران ص ۲۲۵ .

۵ - فرهنگ قصه های پیامبران ص ۲۲۶ .

۶ - همان مأخذ ص ۲۲۵ .

پرسش و پژوهش

- ۱- حضرت صالح (ع) پیامبر چه قومی بود و این قوم در چه سرزمین زندگی می کردند؟
- ۲- حضرت صالح با چه سخنانی مردم را به توحید دعوت می کرد؟ (از نظر قرآن)
- ۳- سوره هود و حجر چندمین سوره قرآن هستند و هر کدام به چه معناست؟ (حجر نام سرزمین قوم ثمود است و پانزدهمین سوره قرآن است) (هود نام یکی از پیامبران الهی است و یازدهمین سوره قرآن است).
- ۴- جواب قوم ثمود در برابر دعوت های حضرت صالح چه بود؟
- ۵- معجزه حضرت صالح چه بود؟ خصوصیات آن را ذکر کنید؟
- ۶- علت جمع آمدن کلمه (فقروها) در آیه چیست؟ با توجه به این که یک نفر ناقه صالح را از بین برد.
- ۷- خداوند چه نوع عذابی بر قوم ثمود نازل کرد؟

تذکر:

داستان حضرت صالح در سوره های زیر آمده است:

اعراف ۷۹-۷۳؛ هود ۶۸-۶۱؛ شعراء ۱۵۹-۱۴۱؛ اسراء ۵۹؛ نمل ۵۳-۴۵؛ فصلت ۱۸ و ۱۷؛ ذاریات ۴۵-۴۳؛ نجم ۵۱؛ قمر ۳۱-۲۳؛ حاقه ۵ و ۴؛ بروج ۱۸ و ۱۷.

نام حضرت صالح ۷ بار در قرآن آمده است.

درس پنجم

حضرت ایوب (ع)

در این بخش سخن از ایوب است که الگوی صبر و استقامت می باشد تا به مسلمانان آن روز و امروز و فردا درس مقاومت در برابر مشکلات و ناراحتیهای زندگی دهد، و به پیامردی دعوت کند و عاقبت محمود این صبر را روشن سازد. ایوب از نواده های اسحق بن ابراهیم و داماد افرائیم بن یوسف بن یعقوب (ع) بود. خدای متعال او را به پیامبری برگزید و از نعمات بی پایان خود به او عنایت فرمود.

نام یا سرگذشت ایوب در چندین سوره قرآن ذکر گردیده، از جمله در سوره نساء/ ۱۶۳؛ انعام/ ۸۴؛ انبیا/ ۸۴ و ۸۳. در برخی از سوره ها فقط اشاره به نام آن حضرت شده و در برخی دیگر مختصری از زندگی او نیز بیان گردیده است.

قرآن می فرماید: نخست بیادآور بنده ما ایوب را، هنگامی که پروردگارش را عبادت می کرد و میگفت: «شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده» شرح این ماجرا در قرآن نیامده است؛ ولی در کتب معروف حدیث و در تفاسیر ماجرا به این صورت مطرح شده که: کسی از امام صادق (ع) سوال کرد: بلائی که دامنگیر ایوب شد برای چه بود؟ (شاید فکر می کرد کار خلافی از او سرزده بود که خداوند او را مبتلا ساخت) حضرت جواب داد: ایوب به خاطر کفران نعمت گرفتار آن

مصائب سخت و عظیم نشد؛ بلکه به عکس، به خاطر شکر نعمت بود؛ زیرا شیطان به پیشگاه خداوند عرضه داشت که اگر ایوب را شاکر می بینی به خاطر نعمت فراوانی است که به او داده ای؛ مسلماً اگر این نعمتها از او گرفته شود او هرگز بنده شکرگذاری نخواهد بود. خداوند برای این که اخلاص ایوب را بر همگان روشن سازد، و او را الگویی برای جهانیان قرار دهد که به هنگام نعمت و رنج هر دو شاکر و صابر باشند، به شیطان اجازه داد که بر دنیای او مسلط گردد. شیطان از خدا خواست که اموال سرشار ایوب، زراعت و گوسفندانش و همچنین فرزندان او از میان بروند. در نتیجه آفات و بلاها در مدت کوتاهی آنها را از میان برد؛ ولی نه تنها از شکر ایوب کاسته نشد؛ بلکه بر آن افزوده شد. شیطان از خدا درخواست کرد که این بار بر بدن ایوب مسلط شود. لذا حضرت آنچنان بیمار شد که از شدت درد و رنج به خود می پیچید و اسیر و زندانی بستر گردید. این بار نیز از شکر او چیزی کاسته نشد؛ ولی جریانی پیش آمد که قلب ایوب را شکست و روح او را سخت جریحه دار ساخت و آن این که جمعی از راهبان بنی اسرائیل به دیدنش آمدند و گفتند: «تو چه گناه بزرگی کرده ای که به این عذاب الیم گرفتار شده ای؟ ایوب در پاسخ گفت: به خدا سوگند خلافی نکرده ام، همیشه در طاعت الهی کوشا بوده ام و هر لقمه غذایی خوردم، یتیم و بینوایی بر سر سفره من حاضر بود.

درست است که ایوب از این شماتت دوستان بیش از هر مصیبت دیگری ناراحت شد؛ اما رشته صبر را از کف نداد و آب زلال شکر را به کفران آلوده نساخت، تنها رو به درگاه خدا آورد و عرضه داشت پروردگارا! اگر روزی در محکمه عدل تو راه یابم و قرار شود که نسبت به خودم اقامه حجت کنم، آن وقت همه حرفها و درد دلهايم را فاش می گویم.

شکر ایوب و سرانجام صبرش

ناگهان ایوب متوجه ابری شد که بر بالای سرش آمده است. از آن ابر صدایی برخاست که ای ایوب، تو هم اکنون در برابر محکمه منی حجت های خود را بیاور که من اینک به تو نزدیکم؛ هر چند که همیشه نزدیک بوده ام.

ایوب عرضه داشت پروردگارا! تو می دانی که هیچگاه دو امر برایم پیش نیامد که هر دو اطاعت تو باشد، و یکی دشوارتر از دیگری، مگر آن که من آن اطاعت دشوارتر را انتخاب کردم. پروردگارا! آیا تو را حمد و شکر نگفتم و یا تسبیح نکردم که اینچنین مبتلا شدم؟

بار دیگر از ابر صدا برخاست؛ صدایی که با ده هزار زبان سخن می گفت. بدین مضمون که ای ایوب، چه کسی تو را به این پایه از بندگی خدا رسانید، در حالی که سایر مردم از آن غافل و محرومند؟ چه کسی زبان تو را به حمد و تسبیح و تکبیر خدا جاری ساخت، در حالی که سایر مردم از آن غافلند؛ ای ایوب آیا بر خدا منت می نهی به چیزی که خود منت خداست بر تو؟

امام می فرماید: در اینجا ایوب مشتی خاك برداشته و در دامان خود ریخت و عرضه داشت: پروردگارا! منت، همگی از توست و تو بودی که مرا توفیق بندگی دادی

پس از آن خدای عزوجل فرشته ای بر او نازل کرد. فرشته با پای خود زمین را خراشی داد و چشمه آبی جاری شد؛ ایوب را با آن آب شست بطوری که تمامی زخمهایش بهبودی یافته دارای بدنی شاداب تر و زیباتر از حد تصور شد. در این هنگام خداوند پیرامونش باغی سبز و خرم برویاند و اهل و مال، فرزندان و زراعتش را بوی برگرداند و آن فرشته را امر کرد که با او بنشیند و گفتگو کند.

امام می فرماید: در این میان همسرش رسید در حالی که پاره نانی که به گدایی گرفته بود همراه داشت. از دور نگاهی به مکانی که ایوب بود افکند، دید وضع آن

محل دگرگون شده و به جای یک نفر دو نفر در آنجا نشسته اند. از همان دور بگریست که ای ایوب، چه بر سرت آمده؟ و تو را کجا بردند؟ ایوب صدا زد این منم، نزدیک بیا. همسرش نزدیک آمد و چون او را دید که خدا همه چیز را به او برگردانیده به سجده شکر افتاد. در سجده نگاه ایوب به گیسوان همسرش افتاد که بریده شده بود. جریان از این قرار بود که او نزد مردی رفت تا صدقه ای بگیرد و طعامی برای ایوب به دست آورد. چون گیسوان زیبایی داشت به او گفتند: ما طعام به تو می دهیم به شرطی که گیسوانت را به ما بفروشی، رحمت^۱ از در اضطرار و ناچاری، و به منظور این که همسرش ایوب گرسنه نماند، گیسوان خود را فروخت.

ایوب چون دید گیسوان همسرش بریده شده، قبل از این که جریان را پرسد سوگند خورد که صدتازیان به او بزند. چون همسرش علت بریده شدن گیسوانش را شرح داد، ایوب (ع) در اندوه شد که این چه سوگندی بود که من خوردم. پس خدای عزوجل به او وحی کرد: «یک مشت شاخه در دست بگیر و به او بزن تا سوگند خود را نشکسته باشی»^۲ و او نیز چنین کرد و از عهده سوگند برآمد.

قتاده می گوید ناراحتی و رنج و بیماری ایوب هفت سال ادامه داشت از امام صادق (ع) نیز همین مقدار روایت شده است. و به روایتی ۱۸ سال طول کشید و کار به جایی رسید که حتی نزدیکترین یاران و اصحابش او را ترك گفتند و تنها همسرش بود که در وفاداری به ایوب استقامت به خرج داد^۳. اما در میان تمام این ناراحتی ها و رنجها، آنچه بیشتر روح ایوب را آزار می داد مسأله شماتت دشمنان بود در حدیثی می خوانیم: بعد از آن که ایوب سلامت خود را باز یافت و درهای رحمت الهی به روی او گشوده شد از او سوال کردند، بدترین درد و رنج تو چه

۱ - «رحمت» نام همسر حضرت ایوب (ع) می باشد.

۲ - ص ۴۴.

۳ - نمونه ج ۱۹ ص ۲۹۶.

بود؟ گفت: شماتت دشمنان^۱.

سرانجام ایوب از این آزمایش الهی سالم به در آمد و فرمان رحمت خدا از اینجا آغاز شد که به او دستور داد: «پای خود را بزمین کوب چشمه آبی می جوشد که هم خنک است برای شستشوی تنت و هم گواراست برای نوشیدن»^۲ بعضی معتقدند که این چشمه دارای یک نوع آب معدنی بوده که هم برای نوشیدن گوارا بود و هم اثرات شفابخشی داشته است^۳.

نخستین و مهمترین نعمت الهی، که عافیت و بهبودی و سلامتی بود، به ایوب بازگشت. پس از آن نوبت بازگشت مواهب و نعمتهای دیگر رسیده. قرآن می گوید: «ما خانواده اش را به او بخشیدیم و همانند آنان را با آنان قرار دادیم تا رحمتی از سوی ما باشد و هم تذکری برای صاحبان فکر و اندیشه.»^۴ نظیر همین آیه در سوره ای دیگر نیز آمده که خانواده او را به او بازگرداندیم و همانندشان را به آنان افزودیم^۵. در تفسیر این آیه آمده که خداوند فرزندان او را به حیات نخست بازگردانید و علاوه بر آن فرزندان دیگری نیز به او داد^۶.

در حدیث دیگری می خوانیم که خداوند هم فرزندانی را که در این ماجرا از میان رفته بودند به او برگرداند و هم فرزندانی را که قبل از این از دنیا رفته بودند. گرچه در مورد اموال ایوب در آیات سخنی به میان نیامده، ولی از قراین پیداست که خداوند آنها را به صورت کالمتربه او بازگرداند^۷.

تذکر: داستان حضرت ایوب(ع) فقط در سوره های انبیاء وص آمده و نام او ۴ بار در قرآن ذکر شده است.

۱- همان مأخذ.

۲- ص ۴۲.

۳- نمونه ج ۱۹ ص ۲۹۷.

۴- ص ۴۳.

۵- انبیاء ۸۴.

۶- نمونه ج ۱۳ ص ۴۸۱.

۷- نور الثقلین ج ۳ ص ۴۴۸ به نقل از میزان ج ۱۷ ص ۳۴۱.

هفت سال ایوب با صبر و رضا
تا چو وا گردد بلای سخت رو
در بلا خوش بود با ضیف خدا
پیش حق گوید به صدگون شکر او
کز محبت با من محبوب گُش
رو نکرد ایوب یک لحظه ترش
از وفا و خجالت علم خدا
بود چون شیر و عسل با او بلا^۱

پرسش و پژوهش

- ۱- ایوب (ع) به شکرانه نعمت های خداوند چه کارهایی انجام داد؟
- ۲- شیطان درباره ایوب به خداوند چه گفت؟
- ۳- خداوند چه اختیاراتی به شیطان داد؟
- ۴- ایوب (ع) مشکل ترین قسمت امتحان الهی را کدام قسمت معرفی می کند؟
- ۵- سوره، ص، و انبیا چندمین سوره قرآن هستند؟

درس ششم

داستان حضرت سلیمان

پیامبری و حکومت به ارادهٔ خداوند به سلیمان انتقال یافت؛ در حالی که او از تمام فرزندان داود خردسالتر بود.

پادشاهی او از پادشاهی پدرش هم عظیم تر بود. خداوند به حضرت داود دو موهبت بخشیده بود؛ اما در مورد فرزندش سلیمان از سه موهبت بزرگ بحث می کند. می فرماید: «ما باد را مسخر سلیمان قرار دادیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می پیمود و عصرها نیز مسیر یک ماه»^۱؛ سپس به دومین موهبت الهی به سلیمان اشاره می کند: «و برای او چشمه مس (مذاب) را روان ساختیم»^۲؛ و بالاخره به بیان سومین موهبت پروردگار به سلیمان؛ یعنی تسخیر گروه عظیمی از جن پرداخته چنین می گوید: «و گروهی از جن نزد او به اذن پروردگار برایش کار می کردند»^۳ «و هر گاه کسی از آنها از فرمان ما سرپیچی می کرد او را به آتش سوزان مجازات می کردیم»^۴. از آیات دیگر قرآن بر می آید «که خداوند گروهی از شیاطین را در اختیار او قرار داده بود که برای او کارهای عمرانی مهمی انجام

۱- سیأ ۱۲.

۲- سیأ ۱۲.

۳- سیأ ۱۲.

۴- سیأ ۱۲.

می دادند و هرگاه تخلف می کردند آنها را به زنجیر می افکند. ^۱ قابل توجه این که برای اداره یک حکومت وسیع و کشوری پهناور، همچون کشور سلیمان، عوامل زیادی لازم است؛ که از همه مهمتر سه عاملی است که در آیه ۱۲ سبأ به آنها اشاره شده. نخست یک وسیله نقلیه سریع و مستمر و فراگیری است که رئیس حکومت بتواند با آن از تمام امور کشورش آگاه گردد، دوم مواد اولیه ای که برای تهیه ابزار لازم برای زندگی مردم و صنایع مختلف مورد استفاده قرار می گیرد و سرانجام نیروی فعال کار که بتواند از آن مواد بهره گیری کرده و کیفیت لازم را به آنها داده در نتیجه نیازهای مختلف کشور را از این لحاظ بر طرف سازد و می بینیم خداوند این هر سه وسیله را در اختیار سلیمان قرار داده بود. او نیز به نحو احسن برای رفاه مردم و عمران و آبادی و امنیت از آنها بهره می گرفت. این موضوع اختصاص به عصر سلیمان و حکومت او ندارد و توجه به آن امروز و فردا برای اداره صحیح کشورها نیز ضرورت دارد.

در آیه بعد سوره مبارکه سبأ به بخشی از کارهای مهم تولیدی گروه جن، که به فرمان سلیمان انجام می دادند، اشاره کرده می گوید: «سلیمان هر چه می خواست از معبدها و تمثالها گرفته تا ظرفهای بزرگ غذا، که همچون حوضهای بزرگ بود، و دیگهای عظیم ثابت برای او تهیه می کردند» ^۲ که بخشی از آنها مربوط به مسائل معنوی و عبادی بود و بخشی با نیازهای جسمانی انسانها و جمعیت عظیم لشکریان و کارگزارانش تناسب داشت. در پایان آیه بعد از ذکر این مواهب خداوند، خطاب به دودمان حضرت داود کرده می فرماید: «ای آل داود شکر گذاری کنید» ^۳؛ «اما عده کمی از بندگان من شکر گذارند.» ^۴

۱- ص ۳۸-۳۷.

۲- سبأ ۱۳.

۳- سبأ ۱۳.

۴- سبأ ۱۳.

سلیمان در وادی مورچگان

در آیات سوره مبارکه نمل داستان اینگونه آمده است: «لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند.»^۱ جمعیت لشکریانش به قدری زیاد بود که برای نظم سپاه «دستور داده می شد که صفوف اول را متوقف کنند و صفوف آخر را حرکت دهند تا همه به هم برسند.»^۲ از این بیان استفاده می شود که لشکریان سلیمان هم بسیار زیاد بوده اند و هم دارای نظم خاصی.

به هر حال سلیمان با این لشکر عظیم حرکت کرد «تا به سرزمین مورچگان رسیدند.»^۳ در اینجا مورچه ای از مورچگان هم نوعان خود را مخاطب ساخت و گفت: «ای مورچگان داخل لانه های خود شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را پایمال نکنند؛ در حالی که نمی فهمند و غافلند.»^۴ از این جمله استفاده می شود که عدالت سلیمان حتی بر مورچگان ظاهر و آشکار بود؛ چرا که مفهومی این است که اگر آنها متوجه باشند حتی مورچه ضعیفی را پایمال نمی کنند و اگر پایمال کنند بر اثر عدم توجه آنهاست. «سلیمان با شنیدن این سخن تبسم کرد و خندید.»^۵ در این حال رو به درگاه خداوند کرد و چند تقاضا نمود: نخست این که عرضه داشت: «پروردگارا! راه و رسم شکر نعمتهایی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام فرما»^۶؛ تا بتوانم این همه نعمتهای عظیم را در راهی که تو فرمان داده ای و مایه خشنودی تو است به کار گیرم و از مسیر حق منحرف نگردم که ادای شکر این همه نعمت جز به مدد و یاری تو ممکن نیست.

۱- نمل ۱۷.

۲- نمل ۱۷.

۳- نمل ۱۸.

۴- نمل ۱۸.

۵- نمل ۱۹.

۶- نمل ۱۹.

دیگر این که: «مرا موفق دار تا عمل صالحی بجای آورم که تو از آن خشنود می شوی.»^۱ سومین تقاضایش این بود که عرضه داشت: «پروردگارا! مرا به رحمت در زمره بندگان صالحت داخل گردان.»^۲

۱- نمل ۱۹.

۲- نمل ۱۹.

درس هفتم

هدهد و ملکه سبا

در این بخش به فراز دیگری از زندگی شگفت انگیز سلیمان اشاره کرده، ماجرای هدهد و ملکه سبا را بازگو می کنیم. قرآن کریم می فرماید: «سلیمان هدهد را ندید و در جستجوی او برآمد»^۱ و «گفت: چه شده است که هدهد را نمی بینم یا این که او از غایبان است»^۲ هدهد یکی از پرندگانی بود که هنگام حرکت کردن بر سر سلیمان سایه می افکندند و او از وجود روزنه ای در این سبایان گسترده از غیبت هدهد آگاه شد^۳ در این موقع سلیمان برای این که حکم غیابی صادر نکرده باشد افزود: «من او را قطعاً کیفر شدیدی خواهم داد»^۴ «یا او را ذبح می کنم و یا برای غیبتش باید دلیل روشنی به من ارائه دهد»؛^۵ «ولی غیبت هدهد چندان به طول بیانجامید»^۶ که بازگشت و رو به سلیمان کرد و گفت: «من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نداری. من از سرزمین سبا یک خبر قطعی برای تو آورده ام»^۷.

۱- نمل ۲۰.

۲- نمل ۲۰.

۳- نمونه ج ۱۵ ص ۴۴۱.

۴- نمل ۲۱.

۵- نمل ۲۱.

۶- نمل ۲۲.

۷- نمل ۲۲.

هدهد گویا آثار خشم را در چهره سلیمان مشاهده کرد و برای برطرف کردن ناراحتی او نخست به صورت کوتاه و سر بسته خبر از مطلب مهمی داد که حتی سلیمان با تمام علم و دانشش از آن آگاهی نداشت. و هنگامی که خشم سلیمان فرو نشست به شرح آن پرداخت.

قابل توجه این که لشکریان و حتی پرندگان که مطیع فرمان او بودند، آن قدر عدالت سلیمان به آنان آزادی و امنیت و جسارت داده بود که هدهد بدون ترس و بی پرده و با صراحت و بدون چاپلوسی و تملق می گوید که غیبت من بی دلیل نبوده، خبر مهمی آورده ام که تو از آن با خبر نیستی.

به هر حال هدهد در شرح ماجرا چنین گفت: «من به سرزمین سبا رفته بودم؛ زنی را در آنجا دیدم که بر آنها حکومت می کند و همه چیز را در اختیار دارد؛ مخصوصاً تخت عظیمی داشت»^۱. هدهد با این سه جمله تقریباً تمام مشخصات کشور سبا و طرز حکومت آن را برای سلیمان بازگو کرد و سلیمان از شنیدن این سخن در فکر فرو رفت؛ ولی هدهد به او مجال نداد و افزود: مسأله عجیب و ناراحت کننده ای که من در آنجا دیدم این بود که «مشاهده کردم آن زن و قوم و ملتش در برابر خورشید سجده می کنند»^۲ «و شیطان بر آنها تسلط یافته و اعمالشان را در نظرشان زینت داده»^۳ و افتخار می کنند که در برابر آفتاب سجده می نمایند و به این ترتیب «شیطان آنان را از راه حق باز داشته و آنان هدایت نخواهند شد.»^۴ سپس افزود: «چرا آنان برای خداوندی سجده نمی کنند که آنچه در آسمانها و زمین پنهان است خارج می کند و آنچه را مخفی می دارید و آشکار می سازید می داند.»^۵

۱ - نمل ۲۳.

۲ - نمل ۲۴.

۳ - نمل ۲۴.

۴ - نمل ۲۴.

۵ - نمل ۲۵.

هدهد چون دارای حس ویژه‌ای بود که از وجود آب در درون زمین با خبر می‌شد؛ لذا سخن از خداوندی می‌گوید که از همه آنچه در عالم هستی پنهان است آگاهی دارد و سرانجام سخن خود را چنین پایان می‌دهد که: «همان خداوندی که معبودی جز او نیست و پروردگار و صاحب عرش عظیم است.»^۱ به این ترتیب روی توحید در عبادت و توحید در ربوبیت پروردگار و نفی هر گونه شرك تأكيد کرده و سخن خود را به پایان می‌برد.

سلیمان با دقت به سخنان هدهد گوش فراداد و در فکر فرو رفت، ممکن است بیشترین گمان سلیمان این بوده که این خبر راست است و دلیلی بر دروغی به این بزرگی وجود ندارد؛ اما از آنجا که مسأله ساده‌ای نبود و با سرنوشت یک کشور و یک ملت بزرگ گره می‌خورد؛ لذا تنها به گفتار مخبر اکتفا نکرد و چنین گفت: «ما تحقیق به عمل می‌آوریم، ببینیم تو راست گفتی یا از دروغگویان هستی.»^۲

به هر حال سلیمان نامه‌ای بسیار کوتاه و پرمحتوا نوشت و به هدهد داد و گفت: «این نامه را ببر و نزد آنان بیفکن؛ سپس برگرد و در گوشه‌ای توقف کن، بین آنان چه عکس‌العملی نشان می‌دهند.»^۳

ملکه سبا وقتی نامه را گشود و از مضمون آن آگاهی یافت، چون قبلاً اسم و آوازه سلیمان را شنیده بود و محتوای نامه نشان می‌داد که سلیمان تصمیم شدیدی درباره سرزمین سبا گرفته، سخت در فکر فرو رفت و چون در مسائل مهم مملکتی با اطرافیان مشورت می‌کرد از آنان دعوت کرد و به آنان گفت: ای اشراف و بزرگان، نامه ارزشمندی به سوی من افکنده شده است.^۴ سپس ملکه سبا به ذکر مضمون نامه پرداخت و گفت: «این نامه از سوی سلیمان است و محتوایش

۱- نمل ۲۶.

۲- نمل ۲۷.

۳- نمل ۲۸.

۴- نمل ۲۹.

چنین است. به نام خداوند بخشنده مهربان^۱، «توصیه ام به شما این است برتری جویی در برابر من نکنید و به سوی من آید و تسلیم حق شوید»^۲.

بعید به نظر می‌رسد که سلیمان نامه را با همین عبارات و الفاظ عربی نوشته باشد. بنابراین جمله‌های فوق می‌تواند نقل به معنا و یا به صورت خلاصه‌گیری و فشرده‌نامه سلیمان بوده باشد؛ که ملکه سبا برای ملت خود بازگو کرد. جالب این که مضمون این نامه در واقع سه جمله بیش نبود. یک به نام خدا و بیان وصف رحمانیت و رحیمیت او؛ جمله دوم توصیه به کنترل هوای نفس و ترك برتری جویی که سرچشمه بسیاری از مفاسد فردی و اجتماعی است؛ و سوم تسلیم در برابر حق شدن. اگر دقت کنیم چیز دیگری لازم نبود که نیاز به ذکر داشته باشد.

بعد از ذکر محتوای نامه سلیمان برای اشراف و بزرگان رو به آنان کرد و «گفت: ای اشراف و صاحب نظران، رای خود را در این کار مهم برای من ابراز دارید که من هیچ کار مهمی را بی حضور شما و بدون نظر شما انجام نداده‌ام»^۳ اشراف قوم در پاسخ «گفتند: ما قدرت کافی داریم و مرد جنگیم؛ اما تصمیم نهایی با تو است بین چه فرمان می‌دهی؟»^۴ به این ترتیب هم تسلیم خود را در برابر دستورات او نشان دادند و هم تمایل خود را به تکیه بر قدرت و حضور در میدان جنگ.

ملکه هنگامی که تمایل آنها را به جنگ مشاهده کرد، در حالی که خود باطناً تمایل به این کار نداشت، برای فرونشاندن این عطش و هم برای این که حساب شده با این جریان برخورد کند. چنین گفت: «پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی می‌شوند آن را به فساد و ویرانی می‌کشاند»^۵ «و عزیزان اهل آن را به

۱- نمل ۳۰.

۲- نمل ۳۱.

۳- نمل ۳۲.

۴- نمل ۳۳.

۵- نمل ۳۴.

ذلت می‌نشانند»^۱. عده‌ای را می‌کشند و جمعی را اسیر می‌کنند و گروهی را آواره و بی‌خانمان؛ و تا آنجا که می‌توانند دست به غارت و چپاول می‌زنند. سپس برای تاکید بیشتر گفت: «آری این چنین می‌کنند.»^۲ پس افزود: ما باید قبل از هر کار سلیمان و اطرافیان او را بیازماییم و ببینیم به راستی چه کاره‌اند؟ سلیمان پادشاه است یا پیامبر؟ ویرانگر است یا مصلح؟ ملتها را به ذلت می‌کشاند یا عزت؟ برای این کار باید از هدیه استفاده کرد. لذا «من هدیه قابل ملاحظه‌ای برای آنها می‌فرستم تا ببینیم فرستادگان من چه واکنشی را از ناحیه آنها برای ما می‌آورند»^۳. در این که ملکه سبا چه هدایایی برای سلیمان فرستاد، قرآن سخنی نگفته است و تنها با نکره آوردن کلمه هدیه، عظمت آن را نشان داده است.

فرستادگان سبا با کاروان هدایا سرزمین یمن را پشت سر گذاشتند و به سوی شام و قصر سلیمان حرکت کردند. آنان وقتی با سلیمان روبرو شدند، صحنه عجیبی در برابرشان نمایان گشت؛ سلیمان نه تنها از آنها استقبال نکرد؛ بلکه گفت: «آیا شما می‌خواهید مرا با مال خود کمک کنید؟ در حالی که این اموال در نظر من بی‌ارزش است. آنچه خداوند به من بخشیده از آنچه به شما داده است بهتر و پرارزش‌تر است»^۴؛ «مال چه ارزشی در برابر مقام نبوت و علم و دانش و هدایت و تقوا دارد»^۵؛ «شما هستید که به هدایای خود خوشحال می‌شوید.»^۶

به این ترتیب حضرت سلیمان معیارهای ارزش را در نظر آنان تحقیر کرده و روشن ساخت که معیارهای دیگری برای ارزش در کار است که معیارهای معروف نزد دنیاپرستان در برابر آن بی‌رنگ و بی‌بها است.

۱- همان مأخذ.

۲- همان مأخذ.

۳- نمل ۳۵.

۴- نمل ۳۶.

۵- همان مأخذ.

۶- همان مأخذ.

سپس برای این که قاطعیت خود را در مسأله حق و باطل نشان دهد، به فرستاده مخصوص ملکه سبا چنین گفت: «به سوی آنان باز گرد؛ اما بدان ما به زودی با لشکریانی به سراغ آنان خواهیم آمد که توانایی مقابله با آن را نداشته باشند و ما آنان را از آن سرزمین آباد با ذلت خارج می کنیم؛ در حالی که کوچک و حقیر خواهند بود.»^۱ البته این تهدید برای فرستادگانی که وضع سلیمان را از نزدیک دیدند و لشکر او را تماشا کردند یک تهدید جدی و قابل ملاحظه بود.

سرانجام فرستادگان ملکه سبا هدایا و بساط خویش را برچیدند و به کشورشان بازگشتند و ماجرا را برای ملکه و اطرافیان شرح دادند. همچنین عظمت اعجازآمیز ملک سلیمان و دستگاهش را بیان داشتند. لذا ملکه سبا با عده ای از اشراف قومش تصمیم گرفتند به سوی سلیمان بیایند و شخصاً مسأله را بررسی کنند، تا معلوم شود سلیمان چه آیینی دارد. این خبر به گوش سلیمان رسید و تصمیم گرفت تا آنان در راه هستند، قدرت نمایی شگرفی نماید؛ و آنان را بیش از پیش به واقعیت اعجاز خود آشنا و در مقابل دعوتش تسلیم نماید. لذا رو به اطرافیان کرد و گفت: «ای گروه بزرگان، کدام یک از شما توانایی دارید تخت او را، قبل از آن که خودشان نزد من بیایند و تسلیم شوند، برای من بیاورید؟»^۲

حضرت با این کار می خواست قدرتش را نشان دهد تا راه برای تسلیم بی قید و شرط آنها و اطرافیانشان هموار سازد و نیاز به حضور در میدان نبرد و خونریزی نباشد.

در این هنگام دو نفر اعلام آمادگی کردند که کار هر یک عجیب تر از کار دیگری بود. نخست «عفریتی از جن رو به سوی سلیمان کرد و گفت: من تخت او را پیش از آن که مجلس تو پایان گیرد و از جای برخیزی نزد تو می آورم»^۳. من

۱- نمل ۳۷.

۲- نمل ۳۸.

۳- نمل ۳۹.

این کار را با زحمت انجام نمی‌دهم و در این امانت گران‌قیمت نیز خیانتی نمی‌کنم؛ چرا که «من نسبت به آن توانا و امینم»^۱. دومین نفر مرد صالحی بود که آگاهی قابل ملاحظه‌ای از کتاب الهی داشت. چنانکه قرآن در حق او می‌گوید: «کسی که علم و دانشی از کتاب داشت گفت: من تخت او را قبل از آن که چشم برهم بزنی نزد تو خواهم آورد.»^۲ هنگامی که سلیمان با این امر موافقت کرد او با استفاده از نیروی معنوی خود تخت ملکه سبا را در یک چشم برهم زدن نزد او حاضر کرد. «هنگامی که سلیمان آن را نزد خود دید زبان به شکر پروردگار گشود و گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت او را بجای می‌آورم؟ یا کفران می‌کنم؟»^۳ سپس افزود «هر کس شکر کند به سود خویش شکر کرده است و هر کس کفران کند پروردگار من غنی و کریم است.»^۴

ظاهر این است که این شخص یکی از نزدیکان با ایمان و دوستان خاص حضرت سلیمان بوده است و غالباً در تواریخ نام او را (آصف بن برخیا) نوشته‌اند و می‌گویند وزیر سلیمان و خواهرزاده او بوده است^۵ بسیاری از مفسران گفته‌اند این مرد با ایمان از اسم اعظم الهی با خبر بوده است؛ همان نام بزرگی که همه چیز در برابر آن خاضع می‌گردد و به انسان قدرت فوق‌العاده می‌دهد.

به دنبال داستان، به صحنه دیگری از ماجرای عبرت‌انگیز سلیمان و ملکه سبا برخورد می‌کنیم. سلیمان برای این که میزان عقل و درایت ملکه سبا را بیازماید و نیز زمینه‌ای برای ایمان او به خداوند فراهم سازد؛ دستور داد تخت او را که حاضر ساخته بودند، دگرگون و ناشناس سازند؛ «گفت: تخت او را برایش ناشناس

۱- همان مأخذ.

۲- نمل ۴۰.

۳- همان مأخذ.

۴- همان مأخذ.

۵- نمونه ج ۱۵ ص ۴۶۹.

سازید ببینیم آیا هدایت می شود، یا از کسانی خواهد بود که هدایت نمی یابد»^۱.
ممکن است آزمایش به این منظور انجام شده که بدانند با کدامین منطق باید با او
روبرو شود؟ و چگونه دلیلی برای اثبات مبانی عقیدتی برای او بیاورد.

به هر حال «هنگامی که ملکه سبا وارد شد کسی اشاره ای به تخت کرد و
گفت: «آیا تخت تو این گونه است»^۲. «ملکه سبا زیرکانه ترین و حساب
شده ترین جوابها را داد و گفت گویا خود آن تخت است»^۳ و بلافاصله افزود «وما
پیش از این آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم»^۴.

اگر منظور سلیمان از این کارها این است که ما به اعجاز او پی ببریم، ما پیش
از این با نشانه های دیگر از حقانیت او آگاه شده بودیم و حتی قبل از دیدن این
معجزه ایمان آورده بودیم و چندان نیازی به این کار نبود. به این ترتیب سلیمان «او
را از آنچه غیر از خدا می پرستید بازداشت که قبل از آن از قوم کافر بود»^۵ آری،
او با دیدن این نشانه های روشن با گذشته تاریک خود وداع گفت و در مرحله
تازه ای از زندگی، که مملو از نور ایمان و یقین بود، گام نهاد.

در آخرین صحنه این داستان، ماجرای داخل شدن ملکه سبا در قصر
مخصوص سلیمان مطرح می شود که سلیمان دستور داده بود صحن یکی از
قصرها را از بلور بسازند و در زیر آن آب جاری قرار دهند. هنگامی که ملکه سبا به
آنجا رسید «به او گفته شد داخل حیاط قصر شو»^۶ ملکه وقتی آن صحنه را دید
گمان کرد نهر آبی است؛ ساق پاهای خود را برهنه کرد تا از آن آب بگذرد؛ «در
خالی که سخت در تعجب فرو رفته بود که نهر آب در اینجا چه می کند»^۷ اما

۱- نمل ۴۱.

۲- نمل ۴۲.

۳- همان مأخذ.

۴- همان مأخذ.

۵- نمل ۴۳.

۶- نمل ۴۴.

۷- همان مأخذ.

«سلیمان به او گفت که حیاط قصر از بلور صاف ساخته شده است»^۱ و این آب نیست که بخواهد پا را برهنه کند و از آن بگذرد. «لذا هنگامی که ملکه سبا این صحنه را دید» چنین گفت: پروردگارا! من بر خویشان ستم کردم. و به سلیمان در پیشگاه الله پروردگار عالیمان اسلام آوردم.^۳

من در گذشته در برابر آفتاب سجده می کردم، بت می پرستیدم، غرق تجمل و زینت بودم و خود را برترین انسان در دنیا می پنداشتم؛ اما اکنون می فهمم که قدرتم تا چه حد کوچک بوده. خداوندا! من همراه رهبرم سلیمان، به درگاه تو آمدم، از گذشته پشیمانم و سر تسلیم بر آستانت می سایم.^۴

۱- همان مأخذ.

۲- همان مأخذ.

۳- همان مأخذ.

۴- نمونه ج ۱۵ ص ۴۸۳.

درس هشتم

مرگ سلیمان

آیه ۱۴ سوره مبارکه سبأ از مرگ عجیب و عبرت انگیز این پیامبر بزرگ خدا سخن می گوید و این واقعیت را روشن می سازد که پیامبر با آن عظمت و حکمرانی با آن قدرت و ابُهت، چگونه به آسانی جان به جان آفرین سپرد و حتی بیش از آنکه تن او در بستر آرام گیرد، چنگال اجل گریانش را گرفت.

در بعضی از روایات می خوانیم که در آن روز سلیمان دید جوانی خوش رو و خوش لباس از یکی از زوایای قصر بیرون آمد و بسوی او حرکت کرد. سلیمان تعجب کرد و گفت تو کیستی و به اذن چه کسی اینجا آمده ای؟ من گفته بودم امروز کسی اینجا نیاید. او در پاسخ گفت: من کسی هستم که نه از پادشاهان می ترسم و نه رشوه می گیرم. من فرشته مرگم. آمده ام تا روح تو را قبض کنم. این را گفت و فوراً روح او را قبض کرد^۱.

خداوند می فرماید: «هنگامی که مرگ را برای سلیمان مقرر کردیم، کسی مردم را از مرگ او آگاه نساخت، مگر جنبنده ای از زمین که عصای او را می خورد تا عصا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد.»^۲

از تعبیر آیه فوق و روایات متعدد استفاده می شود هنگامی که مرگ سلیمان

۱- تفسیر برهان ج ۳ ص ۳۴۵ طبق نمونه ج ۱۸ ص ۴۵ - علل الشرایع طبق المیزان ج ۱۶ ص ۳۶۱.

۲- سبأ ۱۴.

فرارسید، او ایستاده بود و بر عصای خود تکیه کرده بود. ناگهان مرگ گریانش را گرفت و روح از بدنش پرواز کرد و او در همان حال مدتی سرپا ماند تا این که موریانه، که قرآن از آن به جنبنده زمین تعبیر کرده، مامور شد و عصای او را خورد. در این هنگام بود که حضرت سلیمان تعادل خود را از دست داد و بر زمین افتاد. در نتیجه مردم از مرگ او آگاه شدند. لذا بعد می فرماید: «هنگامی که سلیمان فرو افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند.»^۱ جمعی از مفسران گفته اند مفهوم آیه این است که بعد از افتادن سلیمان انسانها فهمیدند که جنیان از اسرار غیب آگاه نیستند و بی جهت عده ای چنین عقیده ای درباره آنان دارند.^۲

پیامها

- ۱- رئیس حکومت، یا یک مدیر، باید آن چنان در سازمان تشکیلاتی خود دقیق باشد که حتی غیبت یک فرد عادی و کوچک را احساس و پی گیری کند و هرگز نباید غیباً آن را محاکمه کند و باید جریمه به مقدار جرم باشد؛
- ۲- در محیط جامعه باید آن قدر صراحت و آزادی حکم فرما باشد که یک فرد عادی بتواند موقع لزوم به رئیس حکومت بگوید، من از چیزی آگاهم که تو نمی دانی؛
- ۳- در سازمان اجتماعی بشر نیازهای متقابل آن قدر زیاد است که گاه سلیمانها محتاج یک پرنده می شوند؛
- ۴- مردم غالباً بر همان آیینی هستند که زمامدارانشان می باشند؛
- ۵- از این داستان، آداب نامه نگاری را هم می توان فهمید نامه سلیمان الگویی است برای دیگران زیرا با نام خدا شروع می شود و با دو جمله حساب شده جان

۱- همان مأخذ.

۲- نمونه ج ۱۸، ص ۴۳.

سخن را بیان می کند؟

- ۶- روح دعوت انبیا در نفی برتری جویی، که نفی هرگونه استعمار و تسلیم در برابر قانون حق است، خلاصه می شود و هدف نهایی آنان کشورگشایی نیست؛
- ۷- هدف از لشکرکشی کشتار انسانها نیست؛ بلکه هدف آن است که دشمن خود را در موضع ضعیفی بداند و قدرت مقابله در خود ببیند؛
- ۸- سلیمان مخالفان خود را تهدید به قتل نمی کرد؛ بلکه آنان را تهدید به بیرون راندن از کاخها و قصرها با ذلت و خواری می کرد؛
- ۹- سلیمان مخالفان خود را غافلگیر نمی کرد؛ بلکه با صراحت قبلاً آنها را در جریان حمله خویش می گذارد؛
- ۱۰- سلیمان هیچگونه چشم داشتی به اموال دیگران نداشت؛ بلکه می گفت آنچه خدا داده بهتر است؛
- ۱۱- انسان اگر به اوج قدرت هم برسد باز موجودی ضعیف است در برابر حوادث همچون پرکاهی است در مسیر طوفان که به هر سو پرتاب می شود. علی(ع) در خطبه ۱۸۲ می فرماید: «اگر کسی در این جهان نردبانی به عالم بقا می یافت و یا می توانست مرگ خود را از خود دور کند، سلیمان بود که حکومت جن و انس توأم با نبوت برای او فراهم شده بود.»

سلیمان و ملکه سبا (فرستادن هدایا توسط بلقیس خدمت سلیمان)

هدیه بلقیس چل آستر بُدست	بار آنها جمله خشت زر بدست
چون به صحرای سلیمانی رسید	فرش آن را جمله زر پخته دید
خندش آمد چون سلیمان آن بدید	کز شما من کی طلب کردم ثرید
من نمی گویم مرا هدیه دهید	بلکه گفتم لایق هدیه شوید

«دعوت سلیمان بلقیس را و تهدید وی»

هین بیا بلقیس ورنه بُد شود	لشکرت خصمت شود مرتد شود
پرده دار تو دَرَت را بر کند	جان تو با تو به جان خصمی کند
ملک را بگذار بلقیس از نخست	چون مرا یابی همه ملک آن تُست
خود بدانی چون بر من آمدی	که تو بی من نقش گرمابه بدی

رسیدن پیغام سلیمان به ملکه سبا و پذیرفتن این پیغام

چون که بلقیس ازدل و جان عزم کرد	بر زمان رفته هم افسوس خورد
ترك مال و ملک کرد او آن چنان	که به ترك نام و ننگ آن عاشقان ^۱
آن غلامان و کنیزان به ناز	پیش چشمش همچو پوسیده پیاز
باغها و قصرها و آب رود	پیش چشم از عشق، گلخن می نمود ^۲

پس سلیمان گفت گرچه فی الاخیر	سرد خواهد شد بر او تاج و سریر
لیک خود با این همه بر نقد حال	جست باید تخت او را انتقال
تا نگردد خسته هنگام لقا	کودکانه حاجتش گردد روا
هست بر ما سهل و او را بس عزیز	تا بود بر خوان حوران دیو نیز
عبرت جاننش شود آن تخت ناز	همچو دلق و چارقی پیش ایاز
تا بداند در چه بود او مبتلا	از کجاها در رسید اندر کجا ^۳

بعد از آن آمد ندا از پیش تخت	بر سلیمان آن نبی نیکبخت
کای سلیمان مسجد اقصی بساز	لشکر بلقیس آمد در نماز ^۴

۱- فرهنگ قصه های پیامبران ص ۱۸۴.

۲- فرهنگ قصه های پیامبران ص ۱۸۳.

۳- فرهنگ قصه های پیامبران ص ۱۸۷.

۴- همان مأخذ ص ۱۸۸.

۵- همان مأخذ ص ۱۸۸.

پرسش و پژوهش

- ۱- علت عظمت پادشاهی حضرت سلیمان نسبت به پدرش چه بود؟
- ۲- شیاطین در پیشگاه حضرت سلیمان چه می کردند؟
- ۳- چه کسی تخت بلقیس را حاضر کرد و در چه مدت؟
- ۴- اخبار تازه هدهد مربوط به کدام سرزمین و کدام ملکه بود؟
- ۵- سوره شعرا و نمل چندمین سوره قرآن هستند و به چه معنا می باشند؟
سوره شعراء بیست و ششمین سوره قرآن است و به معنی شاعران می باشد. سوره نمل بیست و هفتمین سوره قرآن است و به معنای مورچه می باشد.
- ۶- متن نامه سلیمان به ملکه سبا چند جمله بود؟
- ۷- چه عامل و واقعه ای باعث اسلام آوردن بلقیس شد؟ قصر بلورین و . . .
- ۸- حضرت سلیمان به جوانی که بدون اجازه وارد قصر شده بود چه گفت و چه پاسخی شنید؟

تذکر

داستان حضرت سلیمان در سوره های، بقره/ ۱۰۳ و ۱۰۲؛ انبیا ۸۲- ۷۸؛ نمل ۴۴- ۱۷؛ سباء/ ۱۴- ۱۲ و ص/ ۴۰- ۳۰ آمده است. نام حضرت سلیمان ۱۶ بار در قرآن کریم ذکر شده است.

درس نهم و دهم

قصه حضرت یونس(ع)

حضرت یونس بن متی از رسولان و دارای لقب «ذوالنون» است. این لقب از آن رو است که سرگذشت او با داستان ماهی گره خورده است. وی از پیامبران معروفی است که ظاهراً بعد از موسی و هارون قدم به عرصه وجود گذاشت. سرزمین ظهور او منطقه ای از عراق به نام نینوا بود. «یونس از رسولان خدا بود»^۱.

یونس(ع) همانند سایر انبیاء دعوت خود را از توحید و مبارزه با بت پرستی شروع کرد و سپس با مفاسدی که در محیط رایج بود به مبارزه پرداخت؛ اما آن قوم گمراه و متعصب، که چشم و گوش بسته از نیاکان خود تقلید می کردند، در برابر دعوت او تسلیم نشدند. یونس(ع) همچنان از روی دلسوزی و خیرخواهی مانند پدری مهربان آن قوم گمراه را اندرز می داد؛ ولی در برابر این منطق حکیمانه چیزی جز مغالطه و سفسطه از دشمنان نمی شنید؛ تنها گروه اندکی، که شاید از دو نفر تجاوز نکردند، به او ایمان آوردند^۲.

یونس مدت ۴۰ سال تبلیغ کرد و تقریباً از ایمان آوردن آنان مأیوس شد. در بعضی از روایات آمده است که به پیشنهاد مرد عابد و با ملاحظه اوضاع و احوال

۱- صافات ۱۳۹.

۲- قوم حضرت یونس(ع) از صد هزار نفر تجاوز می کرده- المیزان ج ۱۷ ص ۲۶۲.

قوم گمراه تصمیم گرفت به آنها نفرین کند^۱.

یونس به آن قوم نفرین کرد و پس از تعیین زمان عذاب از طرف خداوند، هنگامی که موعد عذاب نزدیک شد، یونس همراه مرد عابد از میان آن قوم بیرون رفت و در حالی که خشمگین بود به دریا رسید. در آنجا یک کشتی مشاهده کرد که در حال سفر بود. از آنان خواست که او را نیز همراه خود ببرند.

قرآن به دنبال این جریان می‌فرماید: «به خاطر بیاور هنگامی را که به سوی کشتی مملو از بار و جمعیت فرار کردی.»^۲ بدون شک یونس پیامبر معصوم بود و هرگز مرتکب گناهی نشد؛ ولی بهتر این بود که باز هم تحمل به خرج می‌داد و تا آخرین لحظات قبل از نزول عذاب در میان قوم می‌ماند شاید بیدار می‌شدند. به خاطر همین کار تشبیه به بنده فراری شد.

به هر حال یونس سوار بر کشتی شد، طبق روایات ماهی عظیمی جلو حرکت کشتی را گرفت، دهان باز کرد گویی غذایی می‌طلبد، سرنشینان کشتی گفتند به نظر می‌رسد گناهکاری در میان ماست که باید طعمه این ماهی بزرگ بشود و چاره‌ای جز استفاده از قرعه نیست. در اینجا قرعه کشیدند و قرعه به نام یونس درآمد! طبق روایتی قرعه را سه بار تکرار کردند و هر بار به نام یونس درآمد. ناچار یونس را گرفتند و در دهان ماهی عظیم پرتاب کردند^۳.

قرآن در آیات مورد بحث با یک جمله کوتاه به این ماجرا اشاره کرده می‌گوید: «یونس با آنان قرعه افکند و مغلوب شد»^۴؛ البته این تفسیر نیز گفته شده که دریا طوفانی شد و چون بار کشتی سنگین بود و هر لحظه خطر غرق شدن سرنشینان کشتی را تهدید می‌کرد؛ چاره‌ای جز این نبود که برای سبک شدن کشتی بعضی از افراد را به دریا بیفکنند و قرعه به نام یونس درآمد. او را به دریا انداختند و درست

۱ - تفسیر برهان جلد ۴ ص ۳۵ به نقل از نمونه ج ۱۹ ص ۱۵۴.

۲ - صافات ۱۴۰.

۳ - تفسیر نمونه ج ۱۹ ص ۱۵۵.

۴ - صافات ۱۴۱.

در همین هنگام نهنگی فرارسید و او را در کام خود فرو برد. قرآن می گوید: «ماهی عظیم او را بلعید در حالی که مستحق ملامت بود.»^۱ مسلم است که این ملامت و سرزنش به خاطر ارتکاب گناه کبیره یا صغیره ای نبود؛ بلکه علت آن تنها ترك اولائی بود که از او سر زد و آن عجله در ترك قوم خویش و هجرت از آنان بود.

اما خدایی که آتش را در دل آب و شیشه را در کنار سنگ سالم نگه می دارد، به این حیوان عظیم فرمان داد که کمترین آزاری به بنده اش (یونس) نرساند، او باید یک دوران زندان بی سابقه را طی کند و متوجه ترك اولای خود شود و در مقام جبران آن برآید.

در روایتی آمده که «اوحی الله الى الحوت لا تكسر منه عظماً ولا تقطع له وصلاً» خداوند به آن ماهی و حی فرستاد که هیچ استخوانی را از او نشکن و هیچ پیوندی را از او قطع مکن.^۲

یونس خیلی زود متوجه ماجرا شد و با تمام وجودش رو به درگاه خدا آورد و از ترك اولای خویش استغفار کرد و از پیشگاه خدا تقاضای عفو نمود. در این قسمت ذکر معروف و پرمحتوایی از قول یونس نقل شده که در آیه ۸۷ انبیا آمده این ذکر در میان اهل عرفان به ذکر «یونسیه» معروف است.

«فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انی كنت من الظالمین»^۳

او در میان ظلمتهای متراکم فریاد زد که معبودی جز تو نیست؛ منزهی تو؛ من از ظالمان و ستمکاران بودم؛ بر خویشتن ستم کردم و از درگاهت دور افتادم و به عتاب و سرزنش تو، که جهنم آتش سوزانی برای من است، گرفتار شوم. این اعتراف خالصانه و این تسبیح توأم با ندامت کار خود را کرد و همان گونه که در سوره انبیا آمده، «فاستجینا له ونجیناه من الغم و كذلك ننجي المؤمنین»^۴. ما دعای او

۱- صافات ۱۴۲.

۲- تفسیر فخر رازی ج ۲۶ ص ۱۶۵ و تفسیر برهان ج ۴ ص ۳۷ به نقل از تفسیر نمونه ج ۱۹ ص ۱۵۶.

۳- انبیا ۸۷.

۴- انبیا ۸۸.

زا اجابت کردیم و از غم و اندوه نجاتش دادیم و این گونه مومنان را نجات می دهیم. و می فرماید: «اگر او از تسبیح کنندگان نبود...»^۱ مسلماً تا روز قیامت در شکم ماهی باقی می ماند. «و این زندان موقت به یک زندان دائم تبدیل می شد و آن زندان، گورستان او می گشت. سپس خداوند می گوید: «ما او را در یک سرزمین خشک و خالی از درخت و گیاه افکندیم در حالی که بیمار بود»^۲.

ماهی عظیم در کنار ساحل خشک و بی گیاهی آمد و به فرمان خدا یونس را بیرون افکند؛ اما پیداست این زندان عجیب، سلامت جسم یونس را بر هم زده، بیمار و ناتوان از این زندان آزاد شد.

درست نمی دانیم یونس چه مدت در شکم ماهی بود؛ ولی مسلم است هر چه بود نمی توانست از عوارض آن بر کنار بماند، درست است که فرمان الهی صادر شده بود که یونس هضم و جذب بدن ماهی نشود؛ اما این بدان معنا نبود که آثاری از این زندان را به همراه نیاورد. لذا جمعی از مفسران نوشته اند که او به صورت جوجه نوزاد ضعیف و بی بال و پر از شکم ماهی بیرون آمد؛ بطوری که توان حرکت نداشت.

در حدیثی از حضرت علی (ع) آمده که توقف یونس در شکم ماهی ۹ ساعت بوده است.^۳ بعضی از مفسرین اهل سنت مدت آن را یک ساعت هم ذکر کرده اند.^۴ باز در اینجا لطف الهی به سراغ او آمد، چرا که بدنش بیمار و آزرده و اندامش خسته و ناتوان بود، آفتاب ساحل او را آزار می داد، پوششی لطیف لازم

۱- صافات ۱۴۳.

۲- صافات ۱۴۴.

۳- صافات ۱۴۵.

۴- نمونه ج ۱۹ ص ۱۵۸- تفسیر علی ابن ابراهیم به نقل از نورالتقلین ج ۴ ص ۴۳۶.

۵- تفسیر قرطبی ج ۸ ص ۵۶۷ به نقل از نمونه ج ۱۹ ص ۱۶۴.

بود تا بدنش در زیر آن بیارامد، در قرآن می‌خوانیم: «ما کدوی بر او رویانندیم»^۱ تا در سایه برگهای پهن و مرطوب او بیارامد.

شخصی از حضرت رسول (ص) سؤال کرد: شما کدو را دوست دارید؟ فرمود: آری، آن گیاه برادرم یونس است.^۲

شاید خداوند می‌خواهد درسی را که به یونس در شکم ماهی داده است در این مرحله تکمیل کند، او باید تابش آفتاب و حرارتش را بر پوست نازک تنش احساس کند تا در آینده در مقام رهبری برای نجات امتش از آتش سوزان جهنم تلاش و کوشش بیشتری کند.^۳

قوم یونس:

هنگامی که یونس با حالت خشم و غضب آنان را رها کرد و مقدمات خشم الهی نیز بر آنان ظاهر شد، تکان سختی خوردند و به خود آمدند، اطراف عالم و دانشمندی را که در میان آنان بود گرفتند و با رهبری او در مقام توبه برآمدند.

در بعضی روایات آمده که دسته جمعی به سوی بیابان حرکت کردند و بین زنان و فرزندان و حیوانات و بچه‌های آنها جدایی افکندند، سپس صدای ناله خود را بلند کردند و از ته دل از گناهان خویش و تقصیراتی که درباره پیامبر خدا، یونس، داشتند توبه کردند.^۴

در اینجا پرده‌های عذاب کنار رفت و حادثه بر کوهها ریخت و جمعیت مؤمن توبه کار با لطف الهی نجات یافتند.^۵

۱- صیافات ۱۴۶.

۲- روح البیان ج ۷ ص ۴۸۹ به نقل از نمونه ج ۱۹ ص ۱۵۹، می‌گویند کدو علاوه بر اینکه برگهای پهن و پراپی دارد و می‌توان از آن سایبان خوبی تهیه کرد مگس نیز بر برگهای آن نمی‌نشیند و یونس به خاطر توقف در شکم ماهی پوستش نازک شده بود به نحوی که مگسها هم او را رنج می‌دادند.

۳- نور الثقلین ج ۴ ص ۴۳۶ حدیث ۱۱۶ به نقل از نمونه ج ۱۹ ص ۱۶۰.

۴- تفسیر برهان ج ۴ ص ۳۵ به نقل از نمونه ج ۱۹ ص ۱۶۰، حدیث از امام صادق (ع) نقل شده است.

۵- همان مأخذ.

یونس بعد از این ماجرا به سراغ قومش آمد تا ببیند عذاب بر سر آنان چه آورده. هنگامی که آمد در تعجب فرو رفت و دید که همه خداپرست شده‌اند. قرآن می‌گوید: «ما او را به سوی جمعیت یکصد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم»^۱؛ «آنان ایمان آوردند و ما تا مدت معینی آنان را از مواهب حیات و زندگی دنیا بهره‌مند ساختیم.»^۲

البته ایمان اجمالی و توبه آنها قبلاً بوده؛ ولی ایمانشان بطور تفصیل به خدا و پیامبرش یونس و تعلیمات و دستورات او هنگامی صورت گرفت که یونس به میان آنها بازگشت.

پیامها

- ۱- تخلف، حتی بصورت یک ترك اولی، از یک پیامبر بزرگ در پیشگاه خداوند مهم است و کیفر دارد؛
- ۲- راه نجات مؤمنان از غم و اندوه و گرفتاری و مشکلات، همان راهی است که یونس (ع) پیمود و آن اعتراف به خطا در پیشگاه حق و تسبیح و تنزیه و توبه و بازگشت به سوی اوست؛ (این نکته از آیه ۸۷ انبیا، برداشت می‌شود.)
- ۳- این ماجرا نشان می‌دهد که چگونه یک قوم گنهکار و مستحق عذاب می‌تواند در آخرین لحظات مسیر تاریخ خود را عوض کنند و به آغوش پرمهر و رحمت الهی باز گردند و نجات یابند. مشروط بر این که پیش از آن که فرصت از دست برود متوجه شوند و اگر بتوانند؛ عالمی را به رهبری خود برگزینند؛
- ۴- این ماجرا نشان می‌دهد که ایمان به خدا و توبه از گناه علاوه بر آثار و برکات معنوی، مواهب ظاهری دنیا را نیز متوجه انسان می‌سازد؛
- ۵- قدرت خداوند آنقدر وسیع است که چیزی در برابر آن مشکل نیست تا آن

۱- صافات ۱۴۷.

۲- صافات ۱۴۸.

حد که می‌تواند انسانی را در دهان و شکم جانور عظیم و وحشتناکی سهالم
نگه دارد.

قوم یونس را چو پیدا شد بلا	ابر پر آتش جدا شد از سما
برق می‌انداخت می‌سوزید سنگ	ابر می‌غرید رخ می‌ریخت رنگ
جملگان بر بامها بودند شب	که پدید آمد زبالا آن کرب
جملگان از بامها زیر آمدند	سربرهنه جانب صحرا شدند
مادران بچگان برون انداختند	تا همه ناله و نفیر افراختند
از نماز شام تا وقت سحر	خاک می‌کردند بر سر آن نفر
جملگی آوازا بگرفته شد	رحم آمد بر سر آن قوم شد
بعد نومیدی و آه ناشگفت	اندک اندک ابر واگشتن گرفت
چون تضرع را بر حق قدرهاست	وان بها کانجاست زاری را کجاست
هین امید اکنون میان را چست بند	خیز ای گرینده و دایم بخند
که برابر می‌نهد شاه مجید	اشک را در فضل با خون شهید ^۱

پرسش و پژوهش

- ۱ - یونس (ع) پیامبر کدام سرزمین بود؟
- ۲ - یونس در اثر ایمان نیاوردن قوم خود چه تصمیمی گرفت؟
- ۳ - تنبیه یونس از طرف خداوند به خاطر چه بود؟
- ۴ - یونس (ع) در شکم ماهی به درگاه خداوند چه گفت؟
- ۵ - صفات چندمین سوره قرآن است و معنی آن چیست؟
- ۶ - انبیا چندمین سوره قرآن است؟

تذکر:

- داستان حضرت یونس علاوه بر سوره های انبیاء و صفات در سوره قلم/ ۵۰ -
 ۴۸ و یونس/ ۱۷ ذکر شده است.
 نام یونس ۴ بار در قرآن آمده است.

درس یازدهم

قصه حضرت موسی(ع)

حضرت موسی(ع) از قوم بنی اسرائیل بود^۱. لقب وی کلیم الله است و بعد از نوح و ابراهیم(ع) سومین پیامبر اولوالعزم می باشد. حضرت موسی کتاب و شریعتی بزرگ داشت و به امر خدا تصمیم داشت بنی اسرائیل را از دست فرعون نجات دهد.

موسی پسر عمران و از نسل لاوی بن یعقوب بود که از زمان یوسف در مصر بودند و عده ایشان بسیار زیاد بود؛ اما فرعون بنی اسرائیل را اندک می شمرد. فرعون چون بت پرست بود. بر بنی اسرائیل سخت می گرفت و آنان را به کارهای دشوار و پستی مانند بردگی گماشته و قبطیان مصری را سرور و مهتر ایشان می دانست؛ چون بنی اسرائیل خود را از خاندان پیامبر می دانستند لذا در سختی و مشقت بودند.

فرعون از نسل عاد بود. داستان عاد و ثمود را خوانده بود و پیامبری یعقوب و یوسف و ایوب را می دانست. به این دلیل بنی اسرائیل را خوار می داشت تا از میان آنان کسی به پیامبری برنخیزد. او بزرگی را خاص خود می دانست؛ چون سخت

۱- نام حضرت موسی(ع) در ۱۶۶ جای قرآن کریم ذکر شده و در ۳۶ سوره بگوشه هایی از داستانهایش بطور اجمال یا تفصیل اشاره شده، حضرت موسی(ع) در بین انبیاء به کثرت معجزه اختصاص یافته است.

توانا و جهاندار بود^۱.

بنی اسرائیل چنین روزگار می گذراندند تا اینکه یک روز کاهنان و غیب گوینان بتخانه اعظم به فرعون گفتند: ما از گردش ستارگان و زمزمه بتان می دانیم که از امروز تا یک سال از میان بنی اسرائیل پسری متولد خواهد شد که شریعتی بزرگ می آورد. بنی اسرائیل را قدرت می بخشد و تو را هلاک می کند^۲.

و به این ترتیب دستگاه فرعون برنامه وسیعی برای کشتن نوزادان پسر بنی اسرائیل ترتیب داد؛ حتی قابله های فرعون می مراقب زنان باردار بنی اسرائیل بودند. در این میان یکی از قابله ها با مادر موسی دوستی داشت، هنگامی که مادر موسی احساس کرد تولد نوزاد نزدیک شده به سراغ دوست قابله اش فرستاد و گفت: ماجرای من چنین است، فرزندی در رحم دارم و امروز به محبت تو نیازمندم^۳.

قابل ذکر است که حمل موسی مخفیانه صورت گرفت و چندان آثاری از حمل در مادر نمایان نبود. هنگامی که موسی تولد یافت از چشمان او نور مرموزی درخشید؛ چنانکه بدن قابله به لرزه درآمد و برقی از محبت در اعماق قلبش فرو نشست که تمام زوایای دلش را روشن ساخت. زن قابله رو به مادر موسی کرد و گفت: من: در نظر داشتم ماجرای تولد این نوزاد را به دستگاه حکومت خبر دهم و جایزه بگیرم؛ ولی چه کنم که عشق شدیدی از این نوزاد در درون قلبم احساس می کنم، حتی راضی نیستم مویی از سر او کم شود. با دقت از او حفاظت کن^۴.

در حدیثی از امام باقر(ع) می خوانیم که هنگامی که موسی(ع) متولد شد مادر دید نوزادش پسر است رنگ از صورتش پرید. قابله پرسید: چرا این گونه رنگت زرد شده؟ گفت: می ترسم که او را بکشند؛ ولی قابله گفت: ترسی به خود راه

۱- قصه های قرآن - سید ابوتراب صفائی آملی ص ۹۷.

۲- مضمون حدیثی است از امام باقر(ع) در المیزان ج ۱۴ ص ۲۴۴.

۳- همان مأخذ.

۴- همان مأخذ.

مده، موسی چنان بود که هر کس او را می دید دوستش می داشت^۱.
 قرآن کریم می فرماید: «ما به مادر موسی وحی فرستادیم که موسی را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی او را در دریا افکن و ترس و اندوهی به خود راه مده؛ چرا که ما قطعاً او را به تو باز می گردانیم و او را از رسولان قرار خواهیم داد.»^۲
 قابله از خانه مادر موسی بیرون آمد، بعضی از جاسوسان حکومت او را دیدند و تصمیم گرفتند وارد خانه شوند، خواهر موسی ماجرا را به مادر خبر داد، مادر دستپاچه شد آنچنان که نمی دانست چه کند. در میان این وحشت شدید، که هوش از سرش برده بود، نوزاد را در پارچه ای پیچید در تنور انداخت. مأمورین وارد خانه شدند. در آنجا چیزی جز تنور آتش ندیدند. تحقیقات را از مادر موسی شروع کردند و گفتند: این زن قابله در اینجا چه می کرد؟ گفت: او دوست من است و برای دیدن من آمده بود. مأمورین مایوس شدند و بیرون رفتند. مادر موسی در این موقع به خود آمد و به خواهر موسی گفت: نوزاد کجاست؟ او اظهار بی اطلاعی کرد. ناگهان صدای گریه ای از درون تنور برخاست، مادر سراسیمه به سوی تنور دوید و دید خداوند آتش را برای او سرد و سلامت کرده است. (همان خدایی که آتش نمرودی را برای ابراهیم سرد و سالم ساخت).
 آنگاه مادر نوزادش را از تنور بیرون آورد. قرآن کریم می فرماید: «ای موسی، ما بار دیگر نیز بر تو منت گذاردیم و تو را مشمول نعمتهای خویش ساختیم»^۳؛ «در آن هنگام که وحی کردیم به مادر تو آنچه باید وحی شود»^۴ به هر حال مادر احساس کرد که جان نوزادش در خطر است و مخفی نگاه داشتن موقتی او مشکلی را حل نخواهد کرد. در این هنگام خدایی که این کودک را برای قیامی بزرگ نامزد کرده است، به قلب این مادر الهام می کند که او را از این به بعد به ما بسپار و ببین

۱ - نورالتقلین ج ۳ ص ۳۷۸ و المیزان ج ۱۴ ص ۲۴۴.

۲ - قصص ۷ «واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه . . .».

۳ - طه ۳۷.

۴ - طه ۳۸.

چگونه او را حفظ می‌کنیم و به تو باز خواهیم گرداند. لذا به مادر موسی الهام شد: «او را در صندوقی قرار ده و آن صندوق را به دریا بینداز»^۱. سپس اضافه می‌کند: «دریا مأمور است که آن را به ساحل بیفکند تا سرانجام دشمن من و دشمن او وی را برگیرد.»^۲ و او را در دامان خویش پرورش دهد. و از آنجا که موسی (ع) باید در این راه پرنشیب و فراز که در پیش دارد در یک سپر حفاظتی قرار گیرد، خداوند پرتویی از محبت خود را بر او می‌افکند؛ آنچنان که هر کس وی را می‌دید دل‌باخته او می‌شد و نه تنها به کشتن او راضی نمی‌شد؛ بلکه راضی نبود که مویی از سرش کم شود و آن طور که قرآن می‌فرماید: «و من محبتی از خودم بر تو افکندم»^۳ «هدف این بود که در پیشگاه من و در برابر دیدگان من پرورش یابی»^۴.

مادر موسی صبحگاهی، که هنوز چشم مردم مصر در خواب بود و هوا کمی روشن شده بود، نوزاد را همراه صندوقی که برایش تهیه کرده بود به کنار نیل آورد. پستان در دهان او گذاشت و آخرین شیر را به او داد و سپس او را در آن صندوق گذاشت و آن را روی امواج رها کرد. امواج خروشان نیل صندوق را به زودی از ساحل دور کرد؛ در حالی که مادر در کنار ایستاده بود و این منظره سخت را تماشا می‌کرد. در یک لحظه احساس کرد قلبش از او جدا شده و روی امواج حرکت می‌کند و اگر لطف الهی قلب او را آرام نمی‌کرد فریاد می‌کشید و همه چیز فاش می‌شد. این صحنه غم‌انگیز و دشوار را نمی‌شود احساس و بیان کرد.

شاعره فارسی زبان پروین اعتصامی تا حدودی این صحنه را مجسم ساخته است.

مادر موسی چو موسی را به نیل درفکند از گفته رب جلیل

۱- طه ۳۹.

۲- طه ۳۹.

۳- همان مأخذ.

۴- همان مأخذ.

خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه
گفت کای فرزند خُرد بی گناه
گر فراموش کند لطف خدای
چون رهی زین کشتی بی ناخدای
و حی آمد کاین چه فکر باطل است
رهرو ما اینک اندر منزل است
ما گرفتیم آنچه را انداختی
دست حق را دیدی و نشناختی
سطح آب از گاهوارش خوشتر است
رودها از خود نه طغیان می کنند
دایه اش سیلاب و موجش مادر است
آنچه می گوئیم ما آن می کنند
ما به دریا حکم طوفان می دهیم
نقش هستی نقشی از ایوان ماست
خاک و باد و آب سرگردان ماست
به که برگردی به ما بسپاریش
کی تو از ما دوستر می داریش؟^۱

«کاخ فرعون بر گوشه ای از شط نیل ساخته شده بود و احتمالاً شعبه ای از این شط عظیم از درون کاخش می گذشت. امواج آب صندوق را با خود به آن شعبه کشانید؛ در حالی که فرعون و همسرش در کنار نیل به تماشای امواج مشغول بودند. ناگهان این صندوق مرموز توجه آنها را به خود جلب کرد. فرعون به مأمورین دستور داد تا صندوق را از آب بگیرند، هنگامی که در صندوق گشوده شد با کمال تعجب نوزاد زیبایی را در آن دیدند، چیزی که شاید احتمال آن را هم نمی دادند. فرعون متوجه شد که این نوزاد باید از بنی اسرائیل باشد که از ترس مأموران به چنین سرنوشتی گرفتار شده و دستور کشتن او را صادر کرد. ولی همسرش، که بنا به قولی نازا بود، سخت به کودک دل بست و شعاع مرموزی که از چشم نوزاد جستن نمود، در زوایای قلب آن زن نفوذ کرد و او را مجذوب و فریفته خود کرد. دست به دامان فرعون شد و در حالی که از این کودک به نورچشمان تعبیر می کرد تقاضا کرد که از کشتنش صرف نظر شود و حتی بالاتر از آن درخواست کرد به عنوان فرزند خویش و مایه امید آینده شان او را در دامان پرورش

دهند و بالاخره با اصرار موفق شد.^۱

از سوی دیگر کودک گرسنه بود و شیر می خواست و گریه می کرد. چاره‌ای نبود جز این که ماموران هر چه زودتر به جستجوی دایه‌ای بروند؛ ولی هر دایه‌ای آوردند نوزاد پستان او را نگرفت؛ چرا که خدا مقدر کرده بود موسی را به مادرش بازگرداند مامورین دوباره به جستجو پرداختند. «آری ای موسی در آن هنگام که خواهرت در نزدیکی کاخ فرعون راه می رفت»^۲ و به دستور مادر مراقب اوضاع و سرنوشت تو بود به ماموران فرعون که از زن شیردهی سراغ می گرفتند، می گفت: «آیا زنی را به شما معرفی بکنم که توانایی سرپرستی این نوزاد را دارد»^۳ و شاید اضافه کرد که او شیرپاکی دارد که من مطمئنم نوزاد آن را می پذیرد.

مامورین خوشحال شدند و مادر موسی را به قصر فرعون بردند، نوزاد هنگامی که بوی مادر را شنید سخت پستانش را در دهان فشرد و از شیر جان مادر، جان تازه‌ای پیدا کرد. برق خوشحالی از چشمها جستن کرد. همسر فرعون نیز نمی توانست خوشحالی خود را از این پیش آمد کتمان کند.

در بعضی از روایات آمده است که وقتی موسی پستان این مادر را قبول کرد هامان وزیر فرعون گفت: من فکر می کنم تو مادر واقعی او هستی چرا که در میان این همه زن تنها پستان تو را پذیرفت؟ زن گفت: من زنی خوشبو هستم و شیرم بسیار شیرین است و تاکنون کودکی به من سپرده نشده مگر این که پستان مرا پذیرفته^۴. به هر حال فرعون کودک را به او سپرد و همسرش تاکید فراوان نسبت به حفظ و حراست او کرد و دستور داد در فاصله‌های کوتاه کودک به نظر او برسد. اینجاست که قرآن می گوید: «ما تو را به مادرت باز گرداندیم تا چشمش به تو

۱- نمونه ج ۱۶ ص ۳۵- مضمون روایت امام باقر(ع)-المیزان ج ۱۶ ص ۲۱.

۲- طه ۴۰.

۳- همان مأخذ.

۴- تفسیر فخر رازی ج ۲۴ ص ۲۳۱- نمونه ج ۱۶ ص ۳۵.

روشن شود و غم و اندوهی بخود راه ندهد»^۱. در حدیثی از امام باقر(ع) می‌خوانیم که فرمود: «سه روز بیشتر طول نکشید که خداوند نوزاد را به مادرش بازگرداند.»^۲

بعضی گفته‌اند بعد از پایان شیرخوارگی موسی به کاخ برگشت و در دامان فرعون و آسیه پرورش یافت، چون فرعون بعد از مبعوث شدن موسی به نبوت به او گفت: «آیا تو را در کودکی در دامان مهر خود پرورش ندادیم و سالهایی از عمرت را در میان ما نبودی؟»^۳

شبیبه این مطالب که شرح دوران تولد و کودکی موسی(ع) بود در آیات ۱۴ - ۷ سوره مبارکه قصص آمده است که در اینجا به همین مقدار اکتفا می‌شود.

۱- طه ۴۰.

۲- نونه ج ۱۶ ص ۳۵.

۳- شعراء ۱۷.

درس دوازدهم

دوران بلوغ و جوانی

از تفسیر علی بن ابراهیم چنین بر می آید که موسی (ع) با نهایت احترام تا دوران بلوغ در کاخ فرعون ماند. قرآن می فرماید: «هنگامی که موسی نیرومند و کامل شد حکمت و دانش به او دادیم و این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم.»^۱ در حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده است که «أَشُدُّ» ۱۸ سالگی است و «استوی» زمانی است که محاسن بیرون می آید و منظور از (علم و حکمت) وحی و نبوت نبوده؛ زیرا موسی آن روزها با زبان وحی و نبوت فاصله زیادی داشت؛ بلکه منظور همان آگاهی و روشن بینی و قدرت بر قضاوت صحیح و مانند آن بوده.^۲ لذا بر طبق روایتی که در تفسیر قمی آمده است موسی (ع) در این مدت با ناپدریش فرعون از توحید گفتگو می کرد و فرعون سخت او را از سخنها باز می داشت تا آن که تصمیم گرفت او را از بین ببرد. موسی ناگزیر از کاخ او بیرون گشته و وارد شهر شد و به قول قرآن «موسی (ع) در موقعی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد.»^۳ این شهر به احتمال قوی پایتخت مصر بوده و یا منظور وارد شدن در شهر از قصر فرعون بوده است؛ چرا که معمولاً قصرهای فراعنه را در کنار شهر

۱- قصص ۱۴.

۲- معانی الاخبار.

۳- قصص ۱۵.

می ساختند که بهتر بتوانند ورود و خروج افراد را کنترل کنند و منظور از «ساعت غفلت همان اوایل شب می باشد»^۱ بعضی گفته اند نیمه روز بود. موسی «بعد از ورود به شهر با صحنه ای روبرو گردید و دید دو نفر سخت با هم گلاویز شده اند و مشغول زد و خورد هستند که یکی از آنان از بنی اسرائیل و دیگری از فرعونیان.^۲ هنگامی که مرد بنی اسرائیلی چشمش به موسی افتاد، «از موسی که جوانی نیرومند و قوی پنجه بود در برابر دشمنش تقاضای کمک کرد.»^۳ موسی به یاری او شتافت. «در این هنگام موسی مشتى محکم بر سینه مرد فرعونى زد و همین یک مشت کار او را ساخت و بر زمین افتاد و مرد.»^۴ بدون شک موسی قصد کشتن او را نداشت لذا بلافاصله موسی «گفت: (دعواى آن دو نفر) از عمل شیطان بود چرا که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است.»^۵

همین امر سبب شد که دیگر نتواند در مصر بماند و راه مدین را پیش گرفت. سپس قرآن به دنبال آیه ۴۰ سوره طه می فرماید: «و بکشتی نفسی را، پس رها ساختیمت از اندوه و تو را آزمودیم؛ یک آزمایش خوبی. پس سالیانی در میان مردم مدین ماندی و سپس بنا به تقدیر الهی آمدی ای موسی.»^۶ خداوند از قول موسی چنین گفت: «او گفت: پروردگارا! من به خویش ستم کردم، مرا ببخش و خداوند او را بخشید، چرا که او غفور و رحیم است.»^۷ مسلماً موسی در اینجا گناهی مرتکب نشد؛ بلکه در واقع ترك اولایی از او سر زد. و او در برابر همین ترك اولی از خدا تقاضای عفو کرد. «موسی گفت: به شکرانه این نعمت که مرا مشمول عفو خود قرار دادی و در چنگال دشمنان گرفتار نساختی و به شکرانه تمام

۱- نمونه ج ۱۶ ص ۴۱-۴۰-المیزان ج ۱۶ ص ۲۳.

۲- قصص ۱۵.

۳- همان مأخذ.

۴- همان مأخذ.

۵- همان مأخذ.

۶- طه ۴۰.

۷- قصص ۱۶.

نعمتهایی که از آغاز تاکنون به من مرحمت کردی من هرگز پشتیبانی از مجرمان نخواهم کرد و یار ستمکاران نخواهم بود.^۱ «به دنبال این ماجرا موسی در شهر ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه‌ای و در جستجوی اخبار»^۲؛ چون مسأله کشته شدن یکی از فرعونیان به سرعت در مصر منعکس شد. شاید کم و بیش از قرائن معلوم بود که قاتل او یک بنی اسرائیلی است و شاید نام موسی هم بر سر زبانها افتاد. از طرفی این قتل یک قتل ساده نبود، جرّقه‌ای برای یک انقلاب و یا مقدمه‌ای برای آن محسوب می‌شد.

در این موقع که موسی در شهر سرگردان بود ناگهان با صحنه تازه‌ای روبرو شد، «دید همان بنی اسرائیلی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد می‌کشد و از او کمک می‌خواهد و با قبطنی دیگری گلاویز شده»^۳؛ اما «موسی به او گفت: تو به وضوح انسان جاهل و گمراهی هستی»^۴ و هر روز با کسی گلاویز می‌شوی. ولی به هر حال مظلومی بود، در چنگال ستمگری، و باید موسی به یاری او بشتابد؛ «اما هنگامی که موسی خواست آن مرد قبطنی را که دشمن هر دوی آنان بود با قدرت بگیرد و از بنی اسرائیلی دفاع کند؛ فریاد آن مرد بلند شد و گفت: ای موسی تو می‌خواهی مرا بکشی همانگونه که انسانی را دیروز کشتی.»^۵ از قرار معلوم «تو می‌خواهی فقط جباری در روی زمین باشی و نمی‌خواهی از مصلحان باشی.»^۶ این جمله نشان می‌دهد که موسی قبلاً نیت اصلاح طلبی خود را چه در کاخ فرعون و چه در بیرون آن اظهار کرده بود، به هر حال موسی متوجه شد که ماجرای دیروز افشا شده و برای این که مشکلات بیشتری پیدا نکند کوتاه آمد.

۱- قصص ۱۷.

۲- قصص ۱۸.

۳- قصص ۱۸.

۴- قصص ۱۸.

۵- قصص ۱۹.

۶- قصص ۱۹.

ماجرا به فرعون و اطرافیان او رسید و تکرار این عمل را تهدیدی بر وضع خود گرفتند، جلسه مشورتی تشکیل دادند و حکم قتل موسی صادر شد.

در این هنگام «مردی از نقطه دور دست شهر (از مرکز فرعونیان و کاخ فرعون) به سرعت خود را به موسی رساند و گفت: ای موسی این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشستند، فوراً از شهر خارج شو که من از خیرخواهان توام»^۱ این مرد ظاهراً همان کسی بود که بعدها به عنوان (مومن آل فرعون) معروف شد و می گویند نامش حزقیل و از خویشاوندان نزدیک فرعون بود که در جلسات آنان نیز شرکت می کرد^۲ او از وضع جنایات فرعون رنج می برد و در انتظار قیامی بود، و چشم امید به موسی دوخته بود. بعداً خواهیم دید که نه تنها در این ماجرا که در ماجراهای دیگر نیز تکیه گاهی برای موسی بود.

۱- قصص ۲۰.

۲- نمرته ج ۱۶ ص ۵۲.

درس سیزدهم

حرکت موسی بسوی مدین

موسی (ع) این خبر را جدی گرفت «از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای.»^۱ تمام قلب خود را متوجه خداوند کرد و «گفت: پروردگار من! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش.»^۲ موسی تصمیم گرفت که به سوی سرزمین مدین، که شهری در جنوب شام و شمال حجاز بود و از قلمرو مصر و حکومت فرعونیان جدا محسوب می شد، برود؛ اما نکته جالب اینجاست که جوانی که در ناز و نعمت بزرگ شده اکنون با شرایط به وجود آمده به سوی می رود که در عمرش سابقه نداشته. علاوه بر این نه زاد و توشه ای دارد، نه مرکب و نه دوست و راهنمایی؛ ولی در این راه یک سرمایه بزرگ همراه داشت، سرمایه ایمان و توکل بر خدا. لذا «هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت: امیدوارم که پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند.»^۳

این جوان پاك چندین روز در راه بود؛ راهی که هرگز از آن راه نرفته بود. گفته اند ۸ روز در راه بوده، آنقدر راه رفت که پاهایش آبله زد.^۴ کم کم دورنمای مدین در افق نمایان شد و موجی از آرامش بر قلب او

۱- قصص، ۲۱.

۲- قصص، ۲۱.

۳- قصص، ۲۲.

۴- نمونه چ ۱۶ ص ۵۵.

نشست، نزدیک شهر شد؛ «هنگامی که موسی در کنار چاه آب مدین قرار گرفت گروهی از مردم را دید که چارپایان خود را از آب چاه سیراب می کنند^۱ و در کنار آنان دوزن را دید که تنها از گوسفندان خود مراقبت می کند؛ اما به چاه نزدیک نمی شوند.^۲ وضع این دختران با عفت که در گوشه ای ایستاده بودند و کسی به داد آنها نمی رسید و یک مشت شبان گردن کلفت تنها در فکر گوسفندان خویش بودند نوبت به دیگری نمی دادند، نظر موسی را جلب کرد. نزدیک آنان آمد و «گفت: کار شما چیست.^۳ چرا پیش نمی روید و گوسفندان را سیراب نمی کنید؟ دختران در پاسخ او «گفتند: ما گوسفندان خود را سیراب نمی کنیم تا چوپانان همگی حیوانات خود را آب دهند و خارج شوند.^۴ آن هنگام ما از باقی مانده آب آنان استفاده می کنیم. و برای این که سوال دیگری برای موسی پیش نیاید که چرا پدر این دختران عقیف، آنان را به دنبال این کار فرستاده در جواب افزودند: «پدر ما پیرمرد مسنی است»^۵؛ نه خود او قادر است و نه برادری داریم که این کار را بکند و برای حل این مشکل، و برای این که سر بار مردم نباشیم، ما این کار را انجام می دهیم.

موسی از شنیدن این سخنان ناراحت شد و جلو آمد و دلو سنگین را گرفت و در چاه افکند. دلوی که می گویند باید چندین نفر به کمک همدیگر آن را از چاه بیرون بکشند، با قدرت بازوان نیرومندش یک تنه آن را بیرون کشید و «گوسفندان آن دو را سیراب کرد»^۶ و با این کارش تعجب همه را برانگیخت؛ زیرا او با این که خسته و گرسنه بود، نیروی ایمانش به کمک جسمش آمد و او را کمک کرد.

۱- قصص ۲۳.

۲- قصص ۲۳.

۳- همان مأخذ.

۴- همان مأخذ.

۵- همان مأخذ.

۶- قصص ۲۴.

«سپس به سایه روی آورد و به درگاه خدا عرض کرد: خدایا! هر خیر و نیکی بر من فرستی من به آن نیازمندم»^۱؛ به هر حال آب کشیدن و کمک و حمایت از یک مظلوم ناشناخته، فصل تازه‌ای در زندگانی موسی می‌گشاید و یک دنیا برکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می‌آورد و گمشده‌ای را که باید سالیان دراز به دنبال آن بگردد در اختیارش قرار می‌دهد.

آغاز این برنامه زمانی بود که دید، «یکی از آن دو دختر، که با نهایت حیا گام بر می‌داشت و پیدا بود از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد، به سراغ او آمده و تنها این جمله را گفت: پدرم از تو دعوت می‌کند تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان ماکشیدی به تو بدهد.»^۲ برق‌امیدی در دل او جستن گرفت. گویا احساس کرد واقعه مهمی در شرف تکوین است و با مرد بزرگی روبرو خواهد شد که حتی حاضر نیست زحمت انسانی، هر چند کم و اندک، بی‌پاداش بماند. او باید یک انسان نمونه و یک مرد الهی باشد.

آری آن پیرمرد کسی جز «شعیب»^۳ پیامبر خدا نبود که سالیان دراز مردم را در این شهر به خدا دعوت کرده و امروز که می‌بیند دخترانش زودتر از هر روز به خانه بازگشته‌اند، علت را جوینا شده و هنگامی که از جریان آگاه می‌گردد، تصمیم می‌گیرد دین خود را به این جوان ناشناس ادا کند.

موسی به طرف خانه شعیب به راه می‌افتد. طبق بعضی از روایات دختر برای راهنمایی از پیش رو حرکت می‌کرد و موسی از پشت سر؛ ولی موسی اجازه نداد و گفت: من از جلو می‌روم و بر سر چند راهی‌ها مرا راهنمایی کن.^۴

موسی به خانه شعیب وارد شد خانه‌ای که نور نبوت از آن ساطع است.

۱- همان مأخذ.

۲- قصص ۲۵.

۳- در روایات اهل بیت (ع) آمده است که او شعیب، پیامبر مدین بوده و نام او در قرآن ذکر نشده. (المیزان ج ۱۶ ص ۳۴).

۴- نمونه ج ۱۶ ص ۵۹.

پیرمردی با وقار با موهای سفید به موسی خوش آمد گفت. و پرسید از کجا می آیی؟ چه کاره ای؟ در این شهر چه می کنی؟ هدف و مقصودت چیست؟ چرا تنها هستی؟... «موسی هنگامی که نزد او آمد و سرگذشت خود را برای وی شرح داد، او گفت: مترس؛ از جمعیت ظالمان رهایی یافتی.»^۱ موسی به زودی متوجه شد، استاد بزرگی یافته که چشمه های زلال علم و معرفت و تقوا و روحانیت از وجودش می جوشد. شعیب نیز دریافت که شاگرد لایق و مستعدی پیدا کرده و هر دو از یافتن هم بسیار خوشحال شدند.

حضرت موسی بعد از آن که سرگذشت خود را برای شعیب بازگو کرد. یکی از دختران شعیب زبان به سخن گشود و با این عبارت کوتاه و پرمعنی به پدر پیشنهاد استخدام موسی برای نگهداری گوسفندان کرد «گفت: ای پدر این جوان را استخدام کن، چرا که بهترین کسی که می توانی استخدام کنی، فردی است که قوی و امین باشد»^۲ او هم امتحان نیرومندی خود را داده و هم پاکی و درستکاری را.

در اینجا شعیب از پیشنهاد دخترش استقبال کرد، رو به سوی موسی نموده چنین گفت: «من می خواهم یکی از دو دخترم را به همسری تو درآورم، به این شرط که هشت سال برای من کار کنی.»^۳ سپس افزود «اگر هشت سال را به ده سال تکمیل کنی محبت کرده ای، اما بر تو واجب نیست.»^۴ به هر حال «من نمی خواهم کار را برای تو مشکل بگیرم و ان شاء الله به زودی خواهی دید که من از صالحانم»^۵ و به عهد و پیمانم وفادارم و هرگز سخت گیری نخواهم کرد و با خیر و نیکی با تو رفتار خواهم نمود.

۱- قصص ۲۵.

۲- قصص ۲۶.

۳- قصص ۲۷.

۴- قصص ۲۷.

۵- قصص ۲۷.

موسی بعنوان موافقت و قبول این عقد «گفت: این قراردادی میان من و تو باشد»^۱؛ البته «هرکدام از این دو مدت را انجام دهم ظلمی بر من نخواهد بود و در انتخاب آن آزادم»^۲ و برای محکم کاری و استمداد از نام پروردگار افزود «و خدا بر آنچه می‌گوییم شاهد و گواه است»^۳.

و به همین سادگی موسی داماد شعیب شد نام دختران شعیب را صفورا و لیلا نوشته‌اند که اولی با موسی ازدواج کرد^۴.

هیچ کس دقیقاً نمی‌داند در این مدت ده سال چه بر موسی گذشت؛ اما بدون شک این ده سال از بهترین سالهای عمر موسی بود؛ سالهایی گوارا، شیرین و آرام بخش و سالهای سازندگی و آمادگی برای یک مأموریت بزرگ، در حقیقت ضرورت داشت که موسی (ع) یک دوره ده ساله^۵ را در کنار یک پیامبر بزرگ بگذراند و شبانی کند، تا اگر خلق و خوی کاخ نشینی بر فکر و جان او اثر گذاشته است به کلی شستشو داده شود. موسی باید در کنار کوخ نشینان باشد؛ تا از دردهای آنان آگاه گردد و برای مبارزه با کاخ نشینان آماده شود. از سوی دیگر موسی باید زمان طولانی برای تفکر در اسرار آفرینش و خودسازی در اختیار داشته باشد. کجا بهتر از بیابان مدین و کجا بهتر از خانه شعیب؟

«در روایات اسلامی و در تورات آمده که شعیب برای قدردانی از زحمات موسی قرار گذاشته بود گوسفندانی که با علایم مخصوصی متولد می‌شوند به او ببخشد اتفاقاً در آخرین سال، که موسی تصمیم داشت از شعیب خدا حافظی کند و به سوی مصر بازگردد، تمام یا غالب نوزادان گوسفند با همان ویژگی متولد شدند

۱- قصص ۲۸.

۲- قصص ۲۸.

۳- قصص ۲۸.

۴- مجمع البیان ج ۷ ص ۲۴۹.

۵- به روایت از وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۳۴ موسی (ع) ده سال برای شعیب (ع) شبانی کرد.

و شعیب نیز با کمال میل آنها را به موسی (ع) داد.^۱

تذکر

داستان حضرت شعیب جداگانه در این سوره‌ها آمده؛ اعراف/ ۹۳- ۸۵؛ هود/ ۹۵- ۸۴؛ حجر/ ۷۹- ۷۸؛ شعراء/ ۱۹۱- ۱۷۶؛ عنکبوت/ ۳۷ و ۳۶. نام شعیب در قرآن ۱۱ بار ذکر شده است.

پندها

- ۱- در جمله کوتاهی که در آیات فوق از زبان دختر شعیب در مورد استخدام موسی آمده است، مهمترین و اصولی ترین شرایط مدیریت بصورت کلی و فشرده خلاصه شده در قدرت و امانت؛
- ۲- پیامبران الهی همیشه حامی مظلومان بودند؛ (موسی (ع) چه در مصر و چه در مدین حامی مظلومان بود)؛
- ۳- مردان خدا هیچ خدمتی را بی اجر و بی مزد نمی گذارند؛ (اجری که شعیب (ع) به موسی (ع) داد)؛
- ۴- انسان اگر همیشه به یاد خدا و متوجه او باشد این یاد خدا حلال مشکلات است؛ «چه در سختی ها و چه در ناز و نعمتها مثل کاخ فرعون»؛
- ۵- از آیه ۲۴ قصص روشن می شود که موسی (ع) در اعمال خود مراقبت شدیدی داشته و هر کاری و اراده ای را به جز برای خدا انجام نمی داده؛
- ۶- از آیه ۱۷ استفاده می شود که موسی (ع) از این که نیرویش صرف کشتن ظالم و یاری مظلومی شده شکر گذاری می کند.

۱- اعلام القرآن ص ۴۰۹ به نقل از نمونه ج ۱۶ ص ۷۳.

درس چهاردهم

آغاز نبوت

قرآن کریم در دنباله داستان می فرماید: «هنگامی که موسی مدت مقرر را به پایان رسانید و همراه خانواده اش حرکت کرد، از جانب کوه طور آتشی دید»^۱، به «خانواده اش گفت: همین جا درنگ کنید؛ من آتشی دیدم، می روم شاید خبری برای شما بیاورم یا شعله ای از آتش، تا با آن گرم شوید.»^۲ در آیه سخنی از وضع همسر موسی به میان نیامده؛ ولی مشهور در تفاسیر و روایات این است که او باردار بود و در آن لحظه درد زاییدن به او دست داد و موسی از این نظر نیز نگران بود.^۳ «هنگامی که به سراغ آتش آمد دید آتشی است نه همچون آتشی دیگر. خالی از حرارت و سوزندگی است و یک پارچه نور و صفاست. در همین حال موسی سخت در تعجب فرو رفت»^۴؛ «ناگهان از ساحل راست وادی در آن سرزمین بلند و پر برکت از میان یک درخت ندا داده شد که ای موسی! منم خداوند، پروردگار عالمیان.»^۵ «من پروردگار توام؛ کفشهایت را بیرون آر که تو

۱- قصص ۲۹.

۲- قصص ۲۹.

۳- نمونه ج ۱۶ ص ۷۳.

۴- قصص ۳۰.

۵- قصص ۳۰.

در سرزمین مقدس «طوی» هستی. ^۱

سپس فرمود من تو را برای مقام رسالت برگزیده‌ام. اکنون به آنچه وحی می‌شود گوش فراه ^۲ و به دنبال آن می‌فرماید: «من الله هستم، معبودی جز من نیست. ^۳» اکنون تنها مرا عبادت کن، عبادتی خالص از هرگونه شرك؛ و نماز را به پای دار تا همیشه به یاد من باشی. ^۴

در این آیه پس از بیان مهمترین اصل دعوت انبیاء که مسأله توحید است، موضوع عبادت خداوند یگانه، به عنوان یک ثمره برای درخت ایمان و توحید بیان شده و به دنبال آن دستور به نماز، به عنوان بزرگترین عبادت و مهمترین پیوند خلق با خالق و مؤثرترین راه برای نزدیکی، به او داده شده. از آنجا که بعد از ذکر توحید و شاخ و برگهای آن دومین اصل اساسی مسأله معاد است. در آیه بعد می‌خوانیم: «رستاخیز بطور قطع خواهد آمد من می‌خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در برابر سعی و کوشش‌هایش جزا ببیند. ^۵» و به دنبال آن می‌فرماید: «هرگز نباید افرادی که ایمان به رستاخیز ندارند و از هوسهای خویش پیروی کرده‌اند تو را مانع از آن شوند که اگر چنین شود هلاک خواهی شد. ^۶»

با توجه به مأموریت سنگینی که موسی بر عهده داشت معجزه‌هایی بزرگ، به تناسب آن از سوی خدا در اختیارش قرار داده شد که قرآن به دو قسمت مهم آن اشاره کرده است. نخست این که «به موسی ندا داده شد که عصایت را بیفکن و موسی عصا را افکند؛ هنگامی که به آن نگاه کرد دید همچون ماری است که با سرعت و شدت حرکت می‌کند. موسی ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت

۱- طه ۱۲.

۲- طه ۱۳.

۳- طه ۱۴.

۴- طه ۱۴.

۵- طه ۱۵.

۶- طه ۱۶.

سر خود را نگاه نکرد. ^۱ آری روزی که موسی این عصا را انتخاب کرد، تا هنگام خستگی بر آن تکیه کند و برای گوسفندان برگهای درختان را بریزد، باور نمی کرد که در درونش چنین قدرت بزرگی، به فرمان خدا، نهفته باشد، آری، این عصای ساده چوپانی بود که کاخهای بیدادگران را به لرزه درآورد.

در این هنگام بار دیگر موسی ندا را شنید که به او می گوید: «برگرد و نترس؛ تو در امان هستی.» ^۲ معجزه نخستین، آیتی از وحشت بود. سپس به او دستور داده می شود که به سراغ معجزه دیگرش برود که آیتی از نور و امید است و مجموع آن دو ترکیبی از انداز و بشارت خواهد بود. به او فرمان داده شد «دست خود را در گریبان کن و بیرون آور؛ هنگامی که خارج می شود سفید و درخشان است بدون عیب و نقصی.» ^۳ مشاهده این خارق عادات در آن شب تاریک و در آن بیابان خالی موسی را سخت تکان داد و برای این که آرامش خویش را بازیابد دستور دیگری به او داده شد. دستور این بود که «دستهایت را بر سینه ات بگذار تا قلبت آرامش خود را بازیابد.» ^۴ سپس همان ندا به موسی گفت: «این دو دلیل روشن از پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان اوست که آنها قوم فاسقی بوده و هستند.» ^۵ آری، این گروه از طاعت پروردگار خارج شده و طغیان را به حد اعلی رسانده اند. وظیفه توست که آنان را نصیحت کنی و اندرزگویی و اگر مؤثر نشد با آنان به مبارزه برخیزی.

در اینجا موسی به یاد حادثه مهم زندگی اش در مصر افتاد، حادثه کشتن مرد قبطی و بسیج نیروهای فرعون برای تلافی خون او، گرچه موسی به خاطر حمایت مظلومی با این ظالم درگیر شده بود؛ ولی اینها در منطق فرعون معنی

۱- قصص ۳۱.

۲- قصص ۳۱.

۳- قصص ۳۲.

۴- قصص ۳۲.

۵- قصص ۳۲.

نداشت، او هنوز هم تصمیم دارد اگر موسی را پیدا کند بدون چون و چرا به قتل برساند. لذا در اینجا «عرض کرد پروردگار من! از آنان یک نفر را کشته ام می ترسم به تلافی خون او مرا به قتل برسانند»^۱ و این ماموریت ناتمام بماند. از این گذشته من تنها هستم و زبانم آنقدر فصیح نیست. «برادرم را نیز با من بفرست که زبانش از من گویاتر است تا مرا یاری و تصدیق کند، من از این بیم دارم که تنها بمانم تکذیبم کنند»^۲ و این کار بزرگ به انجام نرسد. و «عرض کرد، پروردگارا! سینه مرا گشاده دار»^۳؛ «کار مرا بر من آسان گردان»^۴؛ «و گره از زبانم بگشا»^۵؛ «تا سخنان مرا بفهمند»^۶. خداوند هم می فرماید: «آنچه را خواستی به تو داده شده ای موسی.»^۷ خداوند نیز دعوت او را اجابت کرد و به او اطمینان کافی داد و فرمود: «ما بازوان تو را به وسیله برادرت، هارون، محکم می کنیم و برای شما در تمام مراحل سلطه و برتری قرار می دهیم. آنان هرگز به شما دست پیدا نمی کنند و به برکت آیات به شما دست نمی یابند و بر شما پیروز نمی شوند؛ بلکه شما و پیروانتان غالب و پیروزید.»^۸

۱- قصص ۳۳.

۲- قصص ۳۴.

۳- طه ۲۵.

۴- طه ۲۶.

۵- طه ۲۷.

۶- طه ۲۸.

۷- طه ۳۶.

۸- قصص ۳۵.

درس پانزدهم

موسی در برابر فرعون

موسی فرمان نبوت و رسالت را در آن شب تاریک و در آن سرزمین مقدس از خداوند دریافت کرد و به مصر آمد و برادرش هارون را با خیر ساخت و پیام این رسالت بزرگ را به او رسانید. هر دو به سراغ فرعون رفتند و بعد از زحمت زیاد توانستند با شخص او روبرو شوند؛ در حالی که اطرافیان و خاصانش گرداگرد او را گرفته بودند؛ موسی دعوت الهی را به آنان ابلاغ کرد. قرآن کریم می‌فرماید: «هنگامی که موسی با معجزات روشن ما به سراغ آنان آمد، گفتند: این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده است»^۱؛ «ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم»^۲؛ اما موسی با لحن تهدیدآمیزی گفت: پروردگار من از حال کسانی که هدایت را از نزد او برای مردم می‌آورند آگاهتر است و همچنین از کسانی که سرانجام سرای دنیا و آخرت از آنهاست. «^۳ اشاره به این که خداوند به خوبی از حال من آگاه است هر چند شما مرا متهم به دروغ کنید. از این گذشته دروغگویان تنها مدت کوتاهی می‌توانند به کار خود ادامه دهند و عاقبت پرده از روی اعمالشان برداشته می‌شود. شما منتظر بمانید تا عاقبت کار و پیروزی را

۱- قصص ۳۶.

۲- قصص ۳۶.

۳- قصص ۳۷.

بینید و مطمئن باشید اگر من دروغگو باشم ظالم هستم و «ظالم هرگز رستگار نخواهد شد.»^۱

موسی با این بیان منطقی و مودبانه، شکست و ناکامی را در این دنیا و جهان دیگر به آنان گوشزد کرد. «فرعون گفت: پیامبری که به سوی شما آمده قطعاً مجنون است»^۲ و «گفت: ای موسی، آیا آمده ای که ما را از سرزمین و وطنمان با سحر بیرون کنی»^۳؟ سپس اضافه کرد، گمان نکن ما قادر نیستیم همانند این سحرها بیاوریم. «یقیناً بدان به همین زودی همانند آن برای تو خواهیم آورد»^۴ و برای این که قاطعیت بیشتری نشان دهد گفت: «هم اکنون تاریخش را معین کن. باید میان ما و تو وعده ای باشد که نه ما از آن تخلف کنیم و نه تو از آن؛ آن هم در مکانی که نسبت به همگان یکسان باشد»^۵؛ ولی موسی بی آن که خونسردی خود را از دست بدهد و از جنجال فرعون هراسی به دل راه دهد با صراحت و قاطعیت «گفت: من هم آماده ام هم اکنون روز و ساعت آن را تعیین کنیم. میعاد ما و شما روز زینت (روز عید). مشروط بر این که همگی مردم به هنگامی که روز بالا می آید در محل جمع شوند.»^۶ فرعون بعد از مشاهده معجزات شگفت آور موسی و مشاهده تأثیر روانی این معجزات در اطرافیانش، تصمیم گرفت با کمک ساحران به مبارزه با او برخیزد؛ لذا قرار لازم را با موسی گذارد «آن مجلس را ترك گفت و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد و سپس همه را در روز موعود آورد»^۷. فرعون، پس از ترك آن مجلس و جدا شدن از موسی و هارون، جلسات مختلفی با مشاوران مخصوص و اطرافیان مستکبرش تشکیل داد. سپس

۱- قصص ۳۷.

۲- شعراء ۲۷.

۳- طه ۵۷.

۴- طه ۵۸.

۵- طه ۵۸.

۶- طه ۵۹.

۷- طه ۶۰.

از سراسر مصر ساحران را به پایتخت فرا خواند و آنان را با وسایل تشویق فراوان به این مبارزه سرنوشت ساز دعوت کرد.

سرانجام روز موعود فرا رسید و موسی در برابر انبوه جمعیت قرار گرفت؛ جمعیتی که گروهی از آنان ساحر بودند و تعداد آنان بنا به گفته بعضی مفسران ۷۲ نفر و به گفته بعضی ۴۰۰ نفر بود.^۱

موسی رو به ساحران کرد و گفت: «ای بر شما دورغ بر خدا نبندید که شما را با مجازات خود نابود و ریشه کن خواهد ساخت و شکست و نومیدی و خسران از آن کسانی است که بر خدا دروغ می بندند و به او نسبت باطل می دهند.»^۲ در این موقع آنان در میان خود درباره کارهایشان به نزاع برخاستند و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند.^۳ سپس طرفداران ادامه مبارزه و شدت عمل پیروز شدند و رشته سخن را بدست گرفتند و از طرق مختلف به تحریک مبارزه کنندگان با موسی پرداختند. نخست «گفتند: این دو مسلماً ساحرند» و «آنان می خواهند شما را از سرزمینتان با سحرشان بیرون کنند.»^۴

سرزمینی که متعلق به شماست «و آیین عالی و مذهب حق شما را از میان ببرند.»^۵ اکنون که چنین است به هیچ وجه تردیدی در خود راه ندهید «و تمام نیرو و نقشه و مهارت و توانتان را جمع کنید و به کار گیرید. سپس همگی در صف واحدی به میدان مبارزه گام نهید.»^۶ و بالاخره «فلاح و رستگاری امروز از آن کسی است که بتواند برتری خود را بر حریفش اثبات کند.»^۷

ساحران «گفتند: ای موسی اول تو وسایل سحر را می افکنی یا ما نخستین

۱- نمونه ج ۱۳ ص ۲۳۲.

۲- طه ۶۱.

۳- طه ۶۲.

۴- طه ۶۳.

۵- طه ۶۳.

۶- طه ۶۴.

۷- طه ۶۴.

باشیم»^۱؟ موسی با خونسردی کامل و بدون عجله «گفت: شما اول بیفکنید؛ ناگهان طنابها و عصاهایشان به خاطر سحر آنان چنان به نظر می‌رسید که دارند حرکت می‌کنند.»^۲ آری، بصورت مارهایی کوچک و بزرگ، رنگارنگ و اشکال مختلف به جنب و جوش درآمدند. قرآن می‌فرماید: «آنان چشم مردم را سحر کردند و آنان را در وحشت فرو بردند و سحر عظیمی بوجود آوردند.»^۳ «ساحران صدا زدند که به عزت فرعون ما پیروزیم.»^۴ «در این هنگام موسی احساس ترس خفیفی در دل کرد»^۵. در خطبه‌ای از نهج البلاغه می‌خوانیم که موسی هرگز به خاطر خودش در درون دل احساس ترس نکرد؛ بلکه از آن ترسید که جاهلان غلبه کنند و دولتهای ضلال پیروز شوند.^۶ در این موقع نصرت و یاری الهی به سراغ موسی آمد و فرمان وحی و وظیفه او را مشخص کرد. قرآن می‌فرماید: «به او گفتیم: ترس به خود راه مده تو مسلماً برتری»^۷ و مجدداً به او خطاب شد که «آنچه را در دست داری بیفکن که تمام آنچه را که آنان ساخته‌اند می‌بلعد»^۸؛ «چرا که کار آنان تنها مکر ساحر است و ساحر هر کجا برود پیروز نخواهد شد»^۹. موسی عصای خود را بر زمین افکند. ناگهان عصا تبدیل به مار عظیمی شد و تمام اسباب و آلات سحر ساحران را بلعید. غوغا و ولوله‌ای در تمام جمعیت افتاد، فرعون و اطرافیانش سخت متوحش شدند، و دهانشان از تعجب باز ماند.

در این موقع ساحران که تا آن زمان با چنین صحنه‌ای روبرو نشده بودند و به

۱- طه ۶۵.

۲- طه ۶۶.

۳- اعراف ۱۱۶.

۴- شعراء ۴۴.

۵- طه ۶۷.

۶- نمونه ج ۳ ص ۲۳۸.

۷- طه ۶۸.

۸- طه ۶۹.

۹- طه ۶۹.

خوبی سحر را از غیر سحر تشخیص می دادند؛ یقین کردند که این کار چیزی جز معجزه الهی نیست و این مرد فرستاده خداست در نتیجه همگی به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان می آوریم^۱. فرعون با داد و فریاد و تهدیدهای غلیظ و شدید رو به سوی ساحران کرد و «گفت: آیا پیش از این که به شما اذن دهم به او ایمان آوردید»^۲؟ فرعون به این گفته اکتفا نکرد. آنان را متهم کرد و گفت: «او بزرگ شما است. او کسی است که سحر به شما آموخته»^۳ و تمام اینها توطئه است. «سوگند یاد می کنم که دست و پاهای شما را بطور مختلف قطع کنم و بر فراز شاخه های بلند نخل به دار آویزم تا بدانید مجازات من دردناکتر و پایدارتر است، یا مجازات خدای موسی و هارون»^۴؛ اما ساحران در برابر این تهدیدها؛ «گفتند: به خدایی که ما را آفریده است که ما هرگز تو را بر این دلیل روشنی که به سراغ ما آمده مقدم نخواهیم داشت. هر حکمی می خواهی بکن؛ اما بدان تو تنها می توانی در زندگی این دنیا قضاوت کنی»^۵؛ ولی در آخرت ما پیروزیم و تو گرفتار و مبتلا به شدیدترین کیفرها هستی، سپس افزودند: «اگر می بینی ما به پروردگارمان ایمان آورده ایم برای آن است که گناهان ما را ببخشد و ما را در برابر این گناه بزرگ که تو بر ما تحمیل کردی مشمول رحمتش گرداند و خدا از همه چیز بهتر و باقی تر است»^۶ و ادامه دادند اگر ما ایمان آوردیم دلیلش روشن است؛ «چرا که هر کس در قیامت بی ایمان و گنهکار در محضر پروردگار بیاید آتش سوزان دوزخ برای اوست که نه در آن می میرد و نه زنده می شود»^۷ و «هر کس در آن محضر بزرگ با ایمان و عمل صالح وارد شود در جات عالی در

۱- طه ۷۰.

۲- طه ۷۱.

۳- طه ۷۱.

۴- طه ۷۱.

۵- طه ۷۲.

۶- طه ۷۳.

۷- طه ۷۴.

انتظار اوست»^۱. «بهشتهای جاویدان که نه‌رها از زیر درختانش جاری است و جاودانه در آن خواهند ماند. این است پاداش کسی که با ایمان و اطاعت پروردگار خود را پاک و پاکیزه کند»^۲.

به هر حال آوازه پیروزی موسی بر ساحران در سراسر مصر پیچید. ایمان آوردن ساحران به موسی موقعیت فرعونیان را سخت به خطر انداخت. فرعون در این باره به مشورت نشست و در نتیجه فکری به خاطرش رسید و «گفت: ای گروه اطرافیان و درباریان من، خدایی غیر از خودم برای شما سراغ ندارم»^۳. خدای زمینی مسلماً منم؛ اما خدای آسمانی، دلیلی بر وجود او در دست نیست. من احتیاط را از دست نمی‌دهم و به تحقیق می‌پردازم. سپس رو کرد به وزیرش هامان و گفت: «هامان آتشی بر افروز بر خشتها»^۴. «سپس قصر و برجی مرتفع برای من بساز تا بر بالای آن روم و خبری از خدای موسی بگیرم؛ هر چند باور نمی‌کنم او راستگو باشد و فکر می‌کنم، او از دروغ‌گویان است. طبق بعضی تواریخ هامان دستور داد تا زمین وسیعی برای این کاخ و برج بلند در نظر بگیرند و پنجاه هزار مرد بناء و معمار برای این کار گسیل داشت و هزاران نفر کارگر برای فراهم کردن وسایل کار مأمور کرد. درهای خزانه را گشود و اموال زیادی مصرف کرد... همه اینها نشان می‌دهد که او به خوبی مطالب را می‌دانست؛ اما برای تحمیت مردم مصر و حفظ موقعیت خویش با الفاظ بازی می‌کرد»^۵.

در پایان این قسمت از زندگی حضرت موسی (ع)، اشاره‌ای داریم به داستان آسیه، همسر فرعون.

۱- طه ۷۵.

۲- طه ۷۶.

۳- قصص ۳۸.

۴- قصص ۳۸.

۵- نمونه ج ۱۶ ص ۸۸.

آسیه همسر فرعون:

آسیه دختر مزاحم همسر فرعون، وقتی معجزه موسی (ع) را در مقابل ساحران مشاهده کرد، اعماق قلبش به نور ایمان روشن شد و از همان لحظه به موسی ایمان آورد.

او پیوسته ایمان خود را مکتوم می داشت؛ ولی ایمان و عشق به خدا چیزی نیست که بتوان آن را همیشه کتمان کرد. هنگامی که فرعون از ایمان آوردن او با خبر شد بارها او را نهی کرد، و اصرار داشت که دست از دامن آیین موسی (ع) بردارد و خدای او را رها کند؛ ولی این زن با استقامت هرگز تسلیم درخواست فرعون نشد. سرانجام فرعون دستور داد دست و پاهایش را با میخها بسته، در زیر آفتاب سوزان قرار دهند و سنگ عظیمی بر سینه او بیفکنند، آسیه در آخرین لحظه های عمر خود این دعا را زمزمه می کرد: «پروردگارا! برای من خانه ای در بهشت در جوار خودت بنا کن و مرا از فرعون و اعمالش رهایی بخش و از این قوم ظالم نجات ده».^۱ همچنین خداوند نیز دعای این زن مؤمن فداکار را اجابت کرد و او را در کنار بهترین زنان جهان؛ مانند مریم قرار داد. چنانکه در همین آیات در ردیف آنان قرار گرفته است.

خداوند از او به عنوان مثلی برای افراد با ایمان سخن به میان می آورد.

در روایتی از رسول خدا (ص) می خوانیم که «برترین زنان بهشت چهار نفرند؛ خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد (ص)، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم».^۲

از این قسمت نکته مهمی برداشت می کنیم و آن این که همسر فرعون با این سخن خود، که در آیه مطرح شده، کاخ عظیم فرعون را تحقیر می کند و آن را در

۱- تحریم ۱۱.

۲- الاستورج ۶ ص ۲۴۴ به نقل از نمونه ج ۲۴ ص ۳۰۳.

برابر خانه ای در جوار رحمت خدا به هیچ می شمرد و به این وسیله به آنان، که او را نصیحت می کردند که این همه امکانات چشمگیری که از طریق ملکه مصر بودن در اختیار تو است با ایمان به مرد شبانی همچون موسی از دست مده، پاسخ می گوید؛ و با جمله نجنی من فرعون و عمله^۱، بیزاری خود را هم از فرعون و هم از مظالم و جنایاتش اعلام می دارد. و با جمله ونجنی من القوم الظالمین^۲؛ ناهم‌رنگی خود را با محیط آلوده و بیگانگی خویش را از جنایات آنها بر ملا می کند^۳.

۱- تحریم ۱۱.

۲- تحریم ۱۱.

۳- نمونه ج ۲۴ ص ۳۰۲.

درس شانزدهم

نجات بنی اسرائیل و غرق فرعونیان:

بعد از ماجرای مبارزه با ساحران و پیروزی قاطع و چشمگیرش بر آنان و ایمان آوردن آن جمعیت عظیم، موسی و آیین او رسماً وارد افکار مردم مصر شد. هر چند اکثریت قبطیان آن را نپذیرفتند؛ ولی این موضوع همیشه برای آنان یک مسأله مهم بود. سالها بر این منوال گذشت و حوادث تلخ و شیرین روی داد تا نوبت به نابودی فرعونیان رسید. خداوند می فرماید: «ما به موسی وحی کردیم که بندگانم را شبانه از مصر بیرون ببر»^۱؛ «عصایت را به دریا بزن دریا از هم شکافته شد و هر بخشی همچون کوهی عظیمی بود»^۲؛ «راهی خشک برای آنها در دریا بگشا»^۳؛ راهی که هرگاه در آن گام بگذاری «نه از تعقیب فرعونیان می ترسی نه از غرق شدن در دریا». «^۴ در آیات دیگر قرآن می خوانیم که بنی اسرائیل وقتی از آمدن لشکر فرعون با خبر شدند به موسی گفتند: «ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم.»^۵ به این ترتیب موسی و بنی اسرائیل وارد جاده‌هایی شدند که در درون دریا با کنار رفتن آبها پیدا شدند. در این هنگام «فرعون لشکریان خود را به دنبال

۱ - طه ۷۷.

۲ - شعراء ۶۴.

۳ - طه ۷۷.

۴ - ص ۷۷.

۵ - شعراء ۶۱۱.

بنی اسرائیل فرستاد و خود نیز وارد همان جاده ها شد^۱؛ ولی فرعون که باد غرور و نخوت مغزش را پر کرده بود و در لجاجت و خیره سری غوطه ور بود بی اعتنا از کنار این معجزه بزرگ گذشت و لشکر خود را تشویق به ورود در این جاده های ناشناخته دریائی کرد. از این سوی آخرین نفر لشکر فرعون وارد دریا شد و از آن سوی آخرین نفر از بنی اسرائیل خارج شد. در این هنگام به امواج آب فرمان داده شد به جای نخستین باز گردید. امواج همانند ساختمان فرسوده ای که پایه آن را بشکنند یک باره فرو ریختند «و دریا آنان را در میان امواج خروشان خود پوشاند، پوشاندنی کامل»^۲. آری، «فرعون قوم خود را گمراه ساخت و هرگز هدایتشان نکرد»^۳.

خداوند نعمتهای بزرگی را که به بنی اسرائیل بخشیده یادآور می شود و راه نجات را به آنان نشان می دهد و می فرماید: «ای بنی اسرائیل، ما شما را از چنگال دشمنانتان رهایی بخشیدیم»^۴. سپس به یکی از نعمتهای مهم معنوی اشاره می کند و می گوید: «ما شما را به میعادگاه مقدسی دعوت کردیم؛ در طرف راست طور، آن مرکز وحی الهی»^۵ و این اشاره به جریان رفتن موسی به اتفاق جمعی از بنی اسرائیل به میعادگاه طور است که خداوند در آن جا الواح تورات را بر موسی نازل کرد و جلوه خاص پروردگار را همگان مشاهده کردند. خداوند با موسی سخن گفت که شرح آن خواهد آمد.

خداوند به دنبال آن می فرماید: «ما «مَنَّ» و «سلوی» بر شما نازل کردیم»^۶ و اشاره به یک نعمت مادی می کند «(من) عسل طبیعی و (سلوی) نوعی پرنده حلال

۱- طه ۷۸.

۲- طه ۷۸.

۳- طه ۷۹.

۴- طه ۸۰.

۵- طه ۸۰.

۶- طه ۸۰.

گوشت است. ^۱ چون در آن بیابان که بنی اسرائیل سرگردان بودند و غذای مناسبی نداشتند، خداوند به یاریشان شتافت و آنان را مورد لطف خود قرار داد. در ادامه می‌خوانیم: «از روزیهای پاکیزه‌ای که به شما دادیم بخورید؛ ولی در آن طغیان نکنید؛ اگر طغیان کنید غضب من دامان شما را خواهد گرفت و هر کس غضب من بر او وارد شود سقوط می‌کند.» ^۲ و «می‌فرماید: من کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و سپس هدایت یابند می‌آمرزم.» ^۳

۱ - نمونه ج ۱ ذیل آیه ۵۷ بقره .

۲ - طه ۸۱ .

۳ - طه ۸۲ .

درس هفدهم

رفتن موسی به میعادگاه و گوساله پرستی بنی اسرائیل

برنامه بعدی این بود که موسی برای گرفتن تورات به کوه طور برود و گروهی از بنی اسرائیل نیز او را در این مسیر همراهی کنند تا حقایق تازه‌ای دربارهٔ خداشناسی و وحی در این سفر برای آنان آشکار شود. «در بعضی تفاسیر گفته شده که جمعی از بنی اسرائیل با اصرار و تاکید از موسی خواستند که خدا را مشاهده کنند و در صورتی که او را مشاهده نکنند هرگز ایمان نخواهند آورد. موسی از میان آنان ۷۰ نفر را انتخاب کرد و همراه خود به میعادگاه پروردگار برد.»^۱

از آنجا که شوق مناجات با پروردگار در دل موسی شعله ور بود، آنچنان که سراز پا نمی شناخت، با سرعت این راه را پیمود و قبل از دیگران تنها به میعادگاه رسید و بلافاصله عرض کرد: «پروردگارا! آنان به دنبال من هستند و من برای رسیدن به میعادگاه و محضر وحی تو شتاب کردم تا از من خشنود شوی.»^۲ در آیات سوره اعراف خداوند می فرماید: «هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت عرضه کرد: پروردگارا! خود را به من نشان بده تا به

۱- نمونه ج ۶ ص ۳۵۵.

۲- طه ۸۴.

تو بنگرم»^۱ و به زودی پاسخ را از پیشگاه خداوند شنید که «هرگز مرا نخواهی دید؛ به کوه بنگر. اگر بر جای خود ایستاد مرا خواهی دید. هنگامی که خداوند بر کوه جلوه کرد آن را محو و نابود و همسان زمین کرد و موسی مدهوش به زمین افتاد. موقعی که به هوش آمد عرض کرد: خداوندا! منزهی تو از این که قابل مشاهده باشی. من بسوی تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم.»^۲

سرانجام در آن میعادگاه بزرگ، خداوند شرایع و قوانین آیین خود را بر موسی نازل کرد. نخست به او فرمود: «ای موسی من ترا بر مردم برگزیدم و رسالات خود را به تو دادم و تو را به موهبت سخن گفتن با خودم نایل کردم. پس آنچه را به تو داده‌ام بگیر و از شکرگذاران باش»^۳. شرح بیان مسائل مورد نیاز در امور دین و دنیا و فرد و اجتماع برای او نوشتیم. سپس به او دستور دادیم که «با نهایت جدیت و قوت اراده این فرمانها را بگیر و به قوم خود فرمان ده که بهترین را انتخاب کنند.»^۴ به آنان اخطار کن که مخالفت با این فرمانها نتیجه دردناکی دارد «و به زودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهیم داد»^۵.

بالاخره در این دیدار جلوه‌های معنوی پروردگار از سی شب به چهل شب تمدید شد و زمینه‌های مختلفی که از قبل در میان بنی اسرائیل برای انحراف وجود داشت کار خود را کرد.

سامری آن مرد هوشیار منحرف میدان دار شد، گوساله‌ای ساخت و جمعیت را به پرستش آن فرا خواند و شرك در بدترین صورتش دامان بنی اسرائیل را گرفت. بخصوص که بزرگان قوم هم در خدمت موسی در میعادگاه بودند و تنها رهبر جمعیت هارون بود. خداوند در همان میعادگاه به موسی فرمود: ما قومت

۱- اعراف ۱۴۳.

۲- اعراف ۱۴۳.

۳- اعراف ۱۴۴.

۴- اعراف ۱۴۵.

۵- اعراف ۱۴۵.

را بعد از تو آزمایش کردیم؛ ولی از عهده امتحان خوب بیرون نیامدند و سامری آنها را گمراه کرد.^۱ خداوند در سوره اعراف می فرماید: «قوم موسی بعد از رفتن او به میقات از زینت آلات خود گوساله ای، که تنها جسم بیجانی بود با صدای مخصوص گاو، برای خود انتخاب کردند.»^۲ موسی با شنیدن این سخنان «خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و فریاد برآورد: ای قوم، مگر پروردگار شما وعده نیکویی به شما نداد؟ آیا مدت جدایی من از شما به طول انجامید؟ یا می خواستید با این عمل زشت غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید.»^۳ بنی اسرائیل که خود را در برابر اعتراض شدید موسی دیدند متوجه شدند که کار بسیار زشتی انجام داده اند و در مقام عذر تراشی برآمدند. «گفتند: ما وعده تو را به میل و اراده تخلف نکردیم؛ لکن مبالغی از زینت آلات فرعونیان به همراه ما بود که ما او را از خود دور ساختیم و سامری اینچنین القا کرد»^۴ و در هر صورت سامری از زینت آلات فرعونیان چنین کار حرامی مرتکب شد. «مجسمه گوساله ای برای آنان ساخت؛ جسد بی جانی که صدایی همچون گوساله داشت.»^۵ بنی اسرائیل که این صحنه را دیدند، ناگهان همه تعلیمات توحیدی موسی را به دست فراموشی سپردند و به یکدیگر «گفتند: این است خدای شما و خدای موسی و بدین ترتیب سامری عهد و پیمانش را با موسی؛ بلکه با خدای موسی فراموش کرد.»^۶ و مردم را به گمراهی کشید. خداوند به عنوان توبیخ و سرزنش این بت پرستان می گوید: «آیا آنان نمی بینند که این گوساله پاسخ آنان را نمی دهد و هیچگونه ضرری از آنان دفع نمی کند و

۱- طه ۸۵.

۲- اعراف ۱۴۸.

۳- طه ۸۶.

۴- طه ۸۷.

۵- طه ۸۸.

۶- طه ۸۸.

منفعتی برای آنان فراهم نمی‌سازد»^۱ بدون شک در این اوضاع و احوال هارون، جانشین موسی و پیامبر بزرگ خدا، دست از رسالت خویش بر نداشت و وظیفه مبارزه با انحراف و فساد را، تا آنجا که در توان داشت، انجام داد. همانطور که قرآن می‌فرماید: «هارون قبل از آمدن موسی به بنی اسرائیل این سخن را گفته بود که شما مورد آزمایش سختی قرار گرفتید، پروردگار شما خداوند رحمان است که این همه نعمت را به شما داده، از من پیروی کنید و اطاعت فرمان من نمایید.»^۲ ولی بنی اسرائیل لجوج و گوساله پرست با هارون مخالفت کردند و گفتند ما همچنان بر پرستش این گوساله ادامه می‌دهیم تا موسی به سوی ما باز گردد.»^۳

موسی به بازخواست هارون پرداخت «و گفت: ای هارون، چرا هنگامی که مشاهده کردی این قوم گمراه شدند از من پیروی نمودی» آیا فرمان مرا عصیان کردی»^۴؟ هارون که ناراحتی شدید برادر را دید برای این که او را بر سر لطف آورد و از التهاب او بکاهد و عذر موجه خویش را بیان کند گفت: «فرزند مادرم، ریش و سر مرا مگیر. من فکر کردم که اگر به مبارزه برخیزم و درگیری پیدا کنم، تفرقه شدیدی در میان بنی اسرائیل می‌افتد و از این ترسیدم که تو به هنگام بازگشت بگویی، چرا در میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی و سفارش مرا در غیاب من به کار نبستی؟»^۵ به این ترتیب هارون بی‌گناهی خود را اثبات کرد؛ مخصوصاً با توجه به جمله دیگری که در سوره اعراف آمده؛ «این جمعیت نادان مرا در ضعف و اقلیت قرار دادند و نزدیک بود مرا بکشند»^۶ و من بی‌گناهم.

۱- طه ۸۹.

۲- طه ۹۰.

۳- طه ۹۱.

۴- طه ۹۳.

۵- طه ۹۴.

۶- اعراف ۱۵۰.

موسی بعد از پایان گفتگو با برادرش هارون و تبرئه او به محاکمه سامری پرداخت. «گفت: این چه کاری بود که تو انجام دادی؟ از این کار چه انگیزه‌ای داشتی ای سامری؟»^۱ «گفت: من از مطالبی آگاه شدم که آنان ندیدند و آگاه نشدند، من چیزی از آثار رسول و فرستاده خدا را گرفتم و سپس آنرا به دور افکندم و اینطور نفس من مطلب را در نظرم زینت داد.»^۲ حال منظور از جمله «چیزی از آثار رسول گرفتم و سپس آنرا دور افکندم چه بوده؟ در بیان مفسرین اختلاف است. علامه در المیزان می‌فرماید: «ممکن است منظور معنایی باشد که دیگران هم احتمالش را داده‌اند و آن این است که مقصود از (ازراری از زینت قوم) زیورهایی از طلا و از قبطیان بوده و موسی دستور داده بود که آنها را جمع‌آوری نموده، با خود حمل کنند و چون طلاهای نام برده مال موسی (ع) و یا منسوب به او بوده؛ لذا مراد بآثر رسول همانها باشد، پس سامری در جمله (چیزی از آثار رسول را گرفتم) می‌خواهد بگوید: من در کار ریخته‌گری و مجسمه‌سازی ماهرم، مقداری از اموال رسول را گرفته ریخته‌گری کردم و اطلاعاتی دارم که مردم ندارند، پس وسوسه مرا گرفت، که خوبست با طلاهای رسول مجسمه‌ای بسازم، پس مشتی از اثر رسول، که همان زیورهای طلایی باشد، گرفتم و در آتش انداختم، و برای مردم گوساله‌ای در آوردم که صدا می‌کرد، طوری ساختم که هر وقت هوا در جوف آن وارد می‌شد و با فشار از دهانش بیرون می‌آمد صدای گوساله می‌کرد.»^۳

روشن است که پاسخ و عذر سامری در برابر سؤال موسی قابل قبول نبود و به او گفت: «باید از میان مردم دور شوی و با کسی تماس‌نگیری و بهره‌تو در باقی مانده عمرت این است که هر کس به تو نزدیک شد بگویی: با من تماس مگیر؛ و

۱- طه ۹۵.

۲- طه ۹۶.

۳- المیزان ج ۱۴ ص ۲۹۹ ترجمه فارسی.

تو وعده گاهی در پیش داری که هرگز از آن تخلف نخواهد شد. به این معبودت که پیوسته او را عبادت می کردی نگاه کن؛ ببین ما آن را می سوزانیم و سپس ذرات آن را به دریا می ریزیم^۱؛ تا برای همیشه محو و نابود شود. در آخرین جمله موسی با تأکید فراوان روی مسأله توحید، حاکمیت الله را مشخص کرد و گفت: «معبود شما تنها الله است؛ همان خدایی که علمش همه چیز را فرا گرفته.»^۲

تذکر:

داستان سامری فقط در این سوره مبارکه آورده شده؛ ولی نام وی ۳ بار در قرآن ذکر شده در مورد گاو بنی اسرائیل در سوره بقره آیه ۷۳-۶۷ سخن به میان آمده است.

۱- طه ۹۷.

۲- طه ۹۸.

درس هجدهم

خلاصه ای از داستان موسی(ع) در المیزان

نام آن حضرت از هر پیغمبر دیگری در قرآن کریم بیشتر آمده؛ و یک صد و شصت و شش بار تکرار شده است. داستان آن حضرت در سی و شش سوره از سوره های قرآن بطور اجمال و یا تفصیل آمده و آن حضرت در بین انبیاء(ع) به کثرت معجزه مشهور گردیده است. قرآن کریم بسیاری از معجزات وی را ذکر کرده؛ مانند اژدها شدن عصای او، نور دادن دستش، ایجاد توفان، نازل کردن منّ و سلوی، جوشاندن دوازده چشمه از یک سنگ با زدن عصا، مسلط کردن ملخ، شپش، قورباغه و خون بر مردم، شکافتن دریا، زنده کردن مردگان، بلند کردن کوه طور بالای سر مردم و...

همانطور که گفتیم در کلام خدای تعالی گوشه هایی از داستان حضرت موسی آمده؛ لکن تمامی جزئیات و دقایق آنها را ذکر نفرموده. از داستان موسی آنچه که کلیاتش در قرآن آمده، این است که موسی در مصر و در خانه مردی اسرائیلی به دنیا آمد. در آن روزها فرعونیان بنا به دلایلی به دستور فرعون پسر بیچه های بنی اسرائیلی را سر می بریدند. مادر موسی به دستور خدایتعالی او را در صندوقی نهاده، به دریا انداخت. فرعون او را از دریا گرفت و بمادرش برگردانید تا او را شیر دهد و تربیتش نماید. از آن روزها در خانه فرعون نشو و نما کرد. آنگاه که به سن بلوغ رسید مردی قبطی را می کشد و از مصر به سوی مدین

فرار می کند، چون ترس این را داشت که فرعونیان به قصاص آن مرد قبطی او را به قتل برسانند. پس از مدتی مقرر، که همان ده سال باشد، در مدین درنگ کرده و چوپان حضرت شعیب شد و با یکی از دختران آن حضرت نیز ازدواج کرد.

پس از به سر آمدن مدت مقرر به اتفاق خانواده اش از مدین بیرون آمد. در بین راه، آنجا که کوه طور واقع است، آتشی می بیند و چون راه را گم کرده بود و آن شب هم شبی بسیار تاریک بوده، بامید این که کنار آن آتش کسی را ببیند و راه را از او پرسد و هم آتشی برداشته با خود آورد؛ به آن سو حرکت می کند و به خانواده اش می گوید: شما اینجا باشید تا من بروم پاره ای آتش برایتان بیاورم و یا کنار آتش راهنمایی ببینیم و از او راه را پرسم؛ ولی همین که نزدیک می شود و خدای تعالی از کنار سمت راست آن بیابان، که از نظر قیافه با زمینهای اطراف فرق داشت و از جانب درختی که آنجا بود، ندایش می دهد و با او سخن می گوید و او را به رسالت خود بر می گزیند. معجزه عصا و ید بیضاء اش می دهد که دو تا از نه معجزه او است و به عنوان رسالت به سوی فرعون و قومش گسیل می دارد، تا بنی اسرائیل را نجات دهد.

موسی نزد فرعون می آید. و او را بسوی کلمه حق و دین توحید می خواند و نیز به او پیشنهاد می کند که بنی اسرائیل را روانه کند و دست از شکنجه و کشتارشان بردارد و به منظور این که بفهماند رسول خداست معجزه عصا و ید بیضاء را به او نشان می دهد. فرعون از قبول گفته او امتناع می ورزد، و در مقام مبارزه برآمده و با سحر ساحران با معجزه او معارضه کرد و حقا سحری عظیم نشان دادند. ازدها و مارهای بسیار به راه انداختند؛ ولی همین که موسی عصای خود بیفکند تمامی آن سحرها را برچید و خورد و دوباره بصورت عصا برگشت. ساحران که فهمیدند عصای موسی از قبیل سحر و جادوی ایشان نیست؛ همه به سجده افتادند و گفتند: ما به رب موسی و هارون ایمان آوردیم؛ ولی فرعون همچنان بر انکار دعوت وی اصرار می ورزید و ساحران را

تهدید کرد و ایمان نیاورد.

موسی (ع) هم همچنان به دعوت خود پافشاری می کرد. او و درباریانش را به دین توحید همی می خواند و معجزه ها می آورد، یک بار دچار طوفانشان ساخت، یک بار ملیخ و شپش و قورباغه و خون را بر آنان مسلط کرد، آیاتی مفصل آورد. ولی ایشان بر استکبار خود پافشاری کردند. هنگامی که به هر یک از گرفتاریها، که موسی به عنوان معجزه برایشان می آورد، مبتلا می شدند، می گفتند: ای موسی، پروردگار خودت را بخوان و از آن عهدی که بتو داده که اگر ایمان بیاوریم این بلا را از ما بگرداند استفاده کن، که اگر این بلا بگردانی به طور قطع ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را با تو می فرستیم؛ ولی همین که خدا در مدت مقرر بلا را از ایشان بر طرف می کرد دوباره عهد خود می شکستند و به کفر خود ادامه می دادند.

در نهایت خدای تعالی به حضرت موسی دستور می دهد تا بنی اسرائیل را در یک شب معین بسیج کرده از مصر بیرون ببرد. موسی و بنی اسرائیل از مصر بیرون شدند و شبانه به راه افتادند تا به کنار دریا رسیدند، فرعون چون از جریان آگاهی یافت ایشان را تعقیب کرد و همین که دو گروه یکدیگر را از دور دیدند اصحاب موسی به وی گفتند: دشمن دارد به ما می رسد. موسی گفت: حاشا، پروردگار من با من است و به زودی مرا راهنمایی می کند در همین حال به وی و حی می شود: که با عصایش به دریا بزند. همین که زد، دریا شکافته شد و بنی اسرائیل از دریا گذشته، فرعون و لشکریانش نیز وارد دریا شدند. همین که آخرین نفرشان وارد شد آخرین نفر بنی اسرائیل خارج شد و آب را از دو طرف بهم زد و همه آنان غرق شدند.

بعد از آن که بنی اسرائیل نجات یافته از شر فرعون و لشکرش راحت شدند؛ موسی (ع) ایشان را به طرف بیابانی برد که هیچ آب و علفی نداشت. در آنجا خدای متعال من و سلوی (که اولی گوشتی بریان و دومی چیزی به شکل ترنجبین

بود) بر آنان نازل کرد تا غذایشان باشد و برای سیراب شدنشان عصا را به سنگی که همراه داشت می زد؛ دوازده چشمه از آن می جوشید و هر یک از تیره های بنی اسرائیل چشمه خود را می شناخت و از آن چشمه می نوشیدند، و از آن من و سلوی می خوردند. برای رهایی از گرمای آفتاب ابر را بر بالای سر آنان می آورد، تا سایه خود بر آنان بیفکند.

آنگاه در همان بیابان خدای تعالی با موسی وعده گذاشت: که چهل شبانه روز به کوه طور برود تا تورات بر او نازل شود. موسی (ع) از بنی اسرائیل ۷۰ نفر را انتخاب کرد تا تکلم خدا با وی را بشنوند و به دیگران شهادت دهند؛ ولی آن ۷۰ نفر با این که شنیدند؛ ولی گفتند نه ما ایمان نمی آوریم تا آن که خدا را آشکارا ببینیم. خدای تعالی (جلوه ای به کوه کرد و کوه متلاشی شد) ایشان از آن صاعقه بردند و دوباره به دعای موسی زنده شدند. بعد از آن که میقات تمام شد خدای تعالی تورات را بر او نازل کرد، آنگاه به او خبر داد که بنی اسرائیل بعد از بیرون شدنش گوساله پرست شدند و سامری گمراهشان کرده است.

موسی (ع) به میان قوم برگشت در حالیکه بسیار خشمگین و متأسف بود. گوساله را آتش زد، خاکسترش را به دریا ریخت و سامری را طرد کرد و فرمود: برو که در زندگی همیشه بگویی: «لامساس: نزدیکم نشوید) موسی مردم را دستور داد تا توبه کنند و به همین منظور شمشیر به یکدیگر بزنند و یکدیگر را بکشند؛ تا شاید توبه شان قبول شود و قبول شد. بنی اسرائیل پس از چندی از پذیرفتن احکام تورات که همان شریعت موسی بود سر باز زدند و خدای تعالی کوه طور را بلند کرد و در بالای سر آنان نگهداشت، که اگر ایمان نیاورید بر سرتان می کوبم.

سپس بنی اسرائیل از خوردن من و سلوی به تنگ آمده، درخواست کردند که پروردگار خود را بخوان تا از زمین گیاه برویاند و از سبزیها و خیار و سیر و عدس و پیاز برخوردارشان کند، خدای تعالی دستورشان داد برای رسیدن به این هدف

داخل سرزمین مقدس شوید که خداوند بر شما واجب کرده در آنجا به سر برید، بنی اسرائیل زیر بار نرفتند و خدای تعالی آن سرزمین را بر آنان حرام کرد و به سرگردانی مبتلاشان ساخت. در نتیجه مدت چهل سال در بیابانی سرگردان شدند.^۱

یکی دیگر از داستانهای آن حضرت سرگذشت رفتنش به مجمع البحرین برای دیدار بنده صالح خدا و رفاقتش با آن عبد صالح است. که در سوره کهف آمده است.

۱ - المیزان ج ۱۶ ص ۶۱ تا ص ۶۵ ترجمه فارسی.

درس نوزدهم

داستان موسی و خضر

ماجرای موسی و خضر همانند ماجرای اصحاب کهف ما را از افق زندگی محدودمان؛ یعنی آنچه به آن خو گرفته ایم، بیرون می برد و نشان می دهد که نه عالم محدود به آن است که ما می بینیم و نه چهره اصلی حوادث همیشه آن است که ما در بر خورد اول در می یابیم. در این ماجرا به صحنه شگفت انگیزی برخورد می کنیم که نشان می دهد حتی یک پیامبر اولوالعزم که آگاهترین افراد محیط خویش است باز دامنه علم و دانشش در بعضی از جهات محدود است و به سراغ معلمی می رود که به او درس بیاموزد. او نیز درسهایی، که هر یک از دیگری عجیب تر است، به او می آموزد.

در حدیثی از ابن عباس از ابی بن کعب می خوانیم که از رسول خدا (ص) چنین نقل می کند: «یک روز موسی در میان بنی اسرائیل مشغول خطابه بود. کسی از او پرسید: در روی زمین چه کسی از همه اعلم است؟ موسی گفت کسی عالمتر از خود سراغ ندارم. در این هنگام به موسی وحی شد که ما بنده ای داریم در مجمع البحرین که از تو دانشمندتر است. در اینجا موسی از خدا تقاضا کرد که به دیدار این مرد عالم نایل گردد؛ لذا خدا راه وصول به این هدف را به او نشان داد.»^۱ در نخستین آیه خداوند می فرماید: «بخاطر بیاور هنگامی که موسی به

۱ - مجمع البیان ج ۶ ص ۴۸۱ بطور تلخیص.

دوست و همراه خود گفت من دست از طلب بر نمی دارم تا به مجمع البحرین^۱ برسم هر چند مدتی طولانی به راه خود ادامه دهم.^۲

موسی(ع) به سراغ گم شده مهمی می رفت و در به در به دنبال آن می گشت. عزم خود را جزم و تصمیم خود را گرفته بود که تا مقصود خود را پیدا نکند، از پای ننشیند. گم شده ای که موسی مامور یافتن آن بود در سرنوشتش بسیار اثر داشت و فصل تازه ای در روزگار و زندگانی او می گشود. آری او به دنبال مرد عالم و دانشمندی می گشت که می توانست حجابها و پرده هایی را از جلو چشم موسی کنار زند، حقایق تازه ای را به او نشان دهد و درهای علوم و دانشهایی را به رویش بگشاید.

علامت یافتن آن دوست برای موسی این بود که ماهی ای که در زنبیل به همراه خود می برند. هر جا آن را از دست دادند حضرت خضر همانجاست. حضرت موسی همراه یک یار^۳ دیگر سفر خود را آغاز و بطرف مجمع البحرین که وعده خدا بود حرکت کرد. «هنگامی که به محل پیوند آن دو دریا رسیدند؛ ماهی ای را که همراه داشتند فراموش کردند؛ اما عجیب این بود که ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت و روان شد.»^۴ «سرانجام موسی و همسفرش از محل تلاقی دو دریا گذشتند طول سفر و خستگی راه، گرسنگی را بر آنان چیره ساخت. در این هنگام موسی به خاطرش آمد که غذایی به همراه آورده اند، به همسفرش گفت: غذای ما را بیاور که از این سفر سخت خسته شده ایم.»^۵ در این هنگام «همسفرش به او خبر داد که به خاطر داری هنگامی که ما به کنار آن صخره پناه

۱- منظور از مجمع البحرین محل اتصال خلیج عقبه با خلیج سوئز است نمونه ج ۱۲ ص ۴۱۰.

۲- کهف ۶۰.

۳- بعضی گفته اند آن جوان که یار و همراه موسی بوده وصی او یوشع بن نون بوده که در روایات نیز تأیید شده است.

-المیزان ج ۱۳ ص ۵۷۴.

۴- کهف ۶۱.

۵- کهف ۶۲.

بردیم و استراحت کردیم؟ من در آنجا فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم و این شیطان بود که یاد آن را از خاطر من بُرد و ماهی راهش را به طرز شگفت‌انگیزی در دریا پیش گرفت و رفت. ^۱ از آنجا که این موضوع بصورت نشانه‌ای برای موسی در پیدا کردن آن عالم بزرگ بود؛ «موسی گفت: این همان چیزی است که ما می‌خواستیم و در این هنگام از همان راه بازگشتند در حالی که پی‌جویی می‌کردند.» ^۲

«در اینجا یک سؤال پیش می‌آید که مگر پیامبری همچون موسی ممکن است گرفتار نسیان شود؟ جواب: مانعی ندارد در مسائلی که هیچ ارتباطی به احکام الهی و امور تبلیغی نداشته باشد؛ یعنی در مسائل عادی زندگی روزمره، گرفتار نسیان شود.» ^۳

هنگامی که موسی و همسفرش به مکان اول؛ یعنی در کنار صخره و نزدیک مجمع‌البحرین، بازگشتند «ناگهان بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که ما او را مشمول رحمت خود ساخته و علم و دانش قابل ملاحظه‌ای تعلیمش کرده بودیم.» ^۴ همانطور که دیدیم در قرآن مجید صریحاً نام خضر برده نشده و از رفیق یا استاد موسی یاد شده که مقام عبودیت و علم و دانش خاص او در این آیه مطرح شده است.

به دنبال یافتن آن بنده خدا موسی با نهایت ادب، و به صورت استفهام، به آن مرد عالم چنین «گفت: آیا من اجازه دارم از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است به من بیاموزی؟» ^۵ مرد عالم به

۱- کهف ۶۳.

۲- کهف ۶۴.

۳- نمونه ج ۱۲ ص ۳۸۴.

۴- کهف ۶۵.

۵- کهف ۶۶.

موسی «گفت: تو هرگز توانایی نداری با من شکیباشی»^۱ و بلافاصله دلیل آن را بیان کرد و گفت: «تو چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیباشی؟»^۲

«همانگونه که بعداً خواهیم خواند این مرد عالم به ابوابی از علوم احاطه داشت که مربوط به اسرار باطن و عمیق حوادث و پدیده ها بوده؛ در حالی که موسی نه مأمور به باطن بود و نه از آن آگاهی چندانی داشت. بسیار پیش می آید که چهره ظاهر حوادث با آنچه در باطن و درون آنهاست کاملاً متفاوت است. چه بسا ظاهر آن بسیار زنده و یا ابلهانه است؛ در حالی که در باطن بسیار مقدس، حساب شده و منطقی است. در چنین موقعی که ظاهر را می بینید عنان صبر و اختیار را از کف می دهد و به اعتراض و گاهی به پرخاش بر می خیزد؛ ولی استادی که از اسرار درون آن آگاه است و چهره باطن را می نگرد، با خونسردی به کار خویش ادامه می دهد.»^۳

موسی از شنیدن سخنان خضر نگران شد و از این بیم داشت که فیض محضر این عالم بزرگ از او قطع شود؛ لذا به او تعهد سپرد که در برابر همه رویدادها صبر کند و «گفت: به خواست خدا مرا شکیباشی خواهی یافت و قول می دهم که در هیچ کاری با تو مخالفت نکنم»^۴؛ ولی از آنجا که شکیباشی در برابر حوادث ظاهراً زنده ای که انسان از اسرارش آگاه نیست کار آسانی نمی باشد بار دیگر آن مرد عالم از موسی تعهد گرفت و به او اخطار کرد «و گفت: پس اگر می خواهی به دنبال من بیایی سکوت محض باش. از هیچ چیز سؤال مکن تا خودم به موقع آن را برای تو بازگو کنم.»^۵ «موسی به اتفاق این مرد عالم الهی به راه افتاد تا این که سوار بر

۱- کهف ۶۷.

۲- کهف ۶۸.

۳- نمونه ج ۱۲ ص ۴۱۲.

۴- کهف ۶۹.

۵- کهف ۷۰.

کشتی شدند.^۱ هنگامی که آنان بر کشتی سوار شدند «آن مرد عالم کشتی را سوراخ کرد»^۲. از آنجا که موسی از یک سو پیامبر بزرگی الهی بود و باید حافظ جان و مال مردم باشد و امر به معروف و نهی از منکر کند و از سوی دیگر وجدان او اجازه نمی داد که سکوت کند، تعهدی را که با خضر داشت به دست فراموشی سپرد و زبان به اعتراض گشود «و گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟ راستی چه کار بدی انجام دادی.»^۳ در این هنگام مرد عالم الهی با متانت خاص خود نظری به موسی افکند و «گفت: نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیباشی.»^۴ موسی از عجله و شتابزدگی خود که طبعاً به خاطر اهمیت حادثه بود پشیمان گشت و بیاد تعهد خود افتاد. در مقام عذرخواهی برآمده رو به استاد کرد و چنین «گفت: مرا در برابر فراموش کاریم مواخذه مکن و بر من به خاطر این کار سخت مگیر»^۵ و به خاطر این کار فیض خود را قطع ننما.

سفر دریایی آنان تمام شد از کشتی پیاده شدند «و به راه خود ادامه دادند. در میان راه به کودکی رسیدند؛ ولی آن مرد عالم بی مقدمه اقدام به قتل آن کودک کرد.»^۶ در اینجا بار دیگر موسی از کوره در رفت. زیرا منظره وحشتناک کشتن یک کودک بی گناه، آن هم بدون هیچ مجوز؛ چیزی نبود که موسی بتواند در مقابل آن سکوت کند و غباری از اندوه و نارضایی چشمان او را پوشانید آنچنان که بار دیگر تعهد خود را فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود، اعتراضی شدیدتر از اعتراض نخست؛ چرا که حادثه و وحشتناکتر از حادثه اول بود. «گفت: آیا انسان بی گناه و پاکی را بی آن که قتلی کرده باشد کشتی؟! به راستی که چه کار منکر و

۱- کهف ۷۱.

۲- کهف ۷۱.

۳- کهف ۷۱.

۴- کهف ۷۲.

۵- کهف ۷۳.

۶- کهف ۷۴.

زشتی انجام دادی.»^۱ باز آن مرد عالم بزرگوار با همان خونسردی مخصوص به خود جمله سابق را تکرار کرد و گفت: «به تو گفتم تو هرگز توانایی نداری با من صبر کنی.»^۲ موسی به یاد پیمان خود افتاد؛ توجهی توأم با شرمساری سراسر وجودش را فرا گرفت؛ چرا که دوبار پیمان خود را، هر چند از روی فراموشی، شکسته بود. کم کم احساس کرد که گفته استاد ممکن است راست باشد و کارهای او برای موسی در آغاز غیرقابل تحمل است. لذا بار دیگر زبان به عذرخواهی گشود و چنین گفت: این بار نیز تو از من صرفنظر کن و فراموشی مرا نادیده بگیر؛ اما اگر بعد از این از تو تقاضای توضیحی در کارهایت کردم، دیگر با من مصاحبت نکن؛ چرا که تو معذور خواهی بود.»^۳ این جمله حکایت از نهایت انصاف و دورنگری موسی می کند و نشان می دهد که او در برابر یک واقعیت هر چند تلخ تسلیم بود. بعد از این گفتگو و تعهد مجدد، موسی با استاد به راه افتاد تا به قریه ای رسیدند و از اهالی آن قریه غذا خواستند؛ ولی آنان از میهمان کردن این دو مسافر خودداری کردند.»^۴ از آنچه بر سر موسی و استادش در این قریه آمد می فهمیم که اهالی آن خسیس و کم همت بودند. در روایتی از پیامبر (ص) می خوانیم: کانوا اهل قریة لئام آنها مردم لثیم و پستی بودند.^۵ سپس قرآن اضافه می کند «با این حال آنان در آن آبادی دیواری یافتند که می خواست فرود آید. آن مرد عالم دست به کار شد تا آن را بر پا دارد.»^۶ و مانع از ویران شدنش شود. موسی، قاعدتاً در آن موقع خسته و کوفته و گرسنه بود و از همه مهم تر احساس می کرد شخصیت والای او و استادش به خاطر عمل بی رویه اهل آبادی سخت

۱- کهف ۷۴.

۲- کهف ۷۵.

۳- کهف ۷۶.

۴- کهف ۷۷.

۵- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

۶- کهف ۷۷.

جریحه دار شده و از سوی دیگر مشاهده کرد که خضر در برابر این بی حرمتی به تعمیر دیواری که در حال سقوط است پرداخته، تعهد خود را بار دیگر به کلی فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود؛ اما اعتراضی ملایمتر و خفیفتر از گذشته و «گفت: می خواستی در مقابل این کار اجرتی بگیری.»^۱ در واقع موسی فکر می کرد این عمل دور از عدالت است که انسان در برابر مردمی که این قدر فرومایه باشند؛ این طور فداکاری کند و به اصطلاح نیکی خوبست؛ اما در جای خود. درست است که در برابر بدی نیکی کردن راه و رسم مردان خدا بوده است؛ اما در آنجایی که سبب تشویق بدکار به کارهای خلاف نشود.

اینجا بود که آن مرد عالم آخرین سخن را به موسی گفت؛ زیرا از مجموع حوادث گذشته یقین کرد که موسی تاب تحمل در برابر کارهای او را ندارد! فرمود: اینک وقت جدایی من و توست؛ اما به زودی سر آنچه را که نتوانستی بر آن صبر کنی برای تو بازگو می کنم.^۲ البته موسی هم هیچگونه اعتراضی نکرد؛ زیرا درست همان مطلبی بود که خودش در ماجرای قبل پیشنهاد کرده بود؛ یعنی از برخورد موسی نیز این واقعیت ثابت گشته بود که آبشان در یک جوی نمی رود؛ ولی به هر حال فراق و جدا شدن از چنین دانشمندی سخت دردناک بود و این خبر همچون پتکی بود که بر قلب موسی وارد شد. فراق از استادی که سینه اش مخزن اسرار بود و مصاحبتش مایه برکت. سخنانش درس بود و رفتارش الهام بخش؛ اما واقعیت تلخی بود که به هر حال باید آن را می پذیرفت.

بعد از آن که فراق و جدایی موسی و خضر مسلم شد، لازم بود این استاد الهی اسرار کارهای خود را که موسی تاب تحمل آن را نداشت بازگو کند و در واقع بهره موسی از مصاحبت او فهم راز این سه حادثه عجیب بود که می توانست کلیدی باشد برای مسائل بسیار و پاسخی برای پرسش های گوناگون.

۱- کهف ۷۷.

۲- کهف ۷۸.

نخست از داستان کشتی شروع کرد و گفت: «و اما کشتی به گروهی مستمند تعلق داشت که با آن در دریا کار می کردند من خواستم آن را معیوب کنم؛ زیرا می دانستم پادشاه ستمگری است که هر کشتی سالمی را از روی غضب می گیرد.»^۱ سپس به بیان راز حادثه دوم؛ یعنی قتل نوجوان پرداخته چنین گفت: «اما آن نوجوان پدر و مادرش با ایمان بودند و ما نخواستیم که این نوجوان پدر و مادر خود را از راه ایمان خارج کند و به طغیان و کفر وادارد.»^۲ و بعد اضافه کرد: «ما چنین اراده کردیم که پروردگارشان فرزندی پاکتر و پرمحبت تر بجای او به آنان عطا فرماید.»^۳ در آخرین آیه مورد بحث، مرد عالم پرده از روی راز سومین کار خود؛ یعنی تعمیر دیوار بر می دارد و چنین می گوید: «اما دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم بود و زیر آن گنجی متعلق به آنان وجود داشت، پدر آنان مرد صالحی بود. پروردگار تو می خواست آنان به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند. این رحمتی بود از ناحیه پروردگار تو.»^۴ و «من این کار را به دستور خودم انجام ندادم»^۵؛ بلکه فرمان خدا و دستور پروردگار بود. آری، «این بود سرّ کارهایی که توانایی شکیبایی در برابر آنها را نداشتی.»^۶ در پایان ذکر این نکته لازم است که این عالم ربّانی در مقام تعلیم و تربیت؛ نهایت بردباری و حلم را نشان داد. هرگاه موسی بر اثر هیجان زدگی تعهد خود را فراموش می کرد، او تنها با خونسردی در لباس استفهام می گفت: من نگفتم تو نمی توانی در برابر کارهای من شکیبیا باشی.

۱- کهف ۷۹.

۲- کهف ۸۰.

۳- کهف ۸۱.

۴- کهف ۸۲.

۵- کهف ۸۲.

۶- کهف ۸۲.

پندها

- ۱- پیدا کردن عالم دانشمند و استفاده از پرتو علم او به قدری اهمیت دارد که حتی پیامبر اولوالعزمی مثل موسی این همه راه را به دنبال او می رود؛
- ۲- جوهره علم الهی از عبودیت و بندگی خدا سرچشمه می گیرد؛ (عبدأمن عبادنا . . .)؛
- ۳- همواره علم را برای عمل باید آموخت؛ همانطور که موسی به خضر می گوید: دانشی به من بیاموز که راه گشای من بسوی هدف و مقصد باشد؛
- ۴- در کارها نباید عجله کرد؛ زیرا بسیاری از امور نیاز به فرصت مناسب دارد؛
- ۵- چهره ظاهر و چهره باطن اشیا و حوادث مسأله مهمی است. چه بسیارند حوادثی که ما آن را ناخوش داریم اما بعداً معلوم می شود از الطاف پنهانی خداوند بوده؛
- ۶- آثار ایمان پدران برای فرزندان؛ (در مسأله گنج آن دو یتیم)؛
- ۷- کوتاهی عمر به خاطر آزار پدر و مادر؛ (در قضیه کشته شدن آن نوجوان)؛
- ۸- ادب شاگرد و استاد نسبت به یکدیگر؛
- ۹- مردم دشمن آن هستند که نمی دانند. (حدیثی از امیرالمؤمنین، جلد ۱۲، نمونه، ذیل این آیات.)

پرسش و پژوهش

- ۱- سوره قصص چندمین سوره قرآن است؟ بیست و هشتمین سوره.
 - ۲- سوره طه چندمین سوره قرآن است؟ بیستمین سوره.
 - ۳- نام پدر حضرت موسی و لقب حضرت موسی را بیان کنید.
 - ۴- کتاب حضرت موسی چه نام داشت؟
 - ۵- دو آیه ای که دال بر فرستاده شدن وحی بر مادر موسی است بیان کنید.
قصص / ۷- طه / ۳۸.
 - ۶- موسی (ع) چگونه به مادر خود باز گردانده شد؟
 - ۷- موسی (ع) چند سال در مدین ماند و نزد کدام پیامبر و به چه منظور در آنجا بود؟
 - ۸- در چه محلی به سوی موسی (ع) وحی فرود آمد و به پیامبری برگزیده شد؟
 - ۹- قوم حضرت موسی چه نام داشت؟
 - ۱۰- فرعون و اطرافیانش چگونه هلاک شدند؟
 - ۱۱- سه معجزه از معجزات حضرت موسی (ع) را نام ببرید.
 - ۱۲- علت گوساله پرستی بنی اسرائیل چه بود؟
 - ۱۳- نام برادر موسی (ع) چه بود؟
 - ۱۴- موسی (ع) بعد از دریافت وحی و رسالت از خداوند چه خواست؟ آیات را بیان کنید.
- ۱- حضرت خضر که بود و موسی (ع) در کجا با او ملاقات کرد؟
 - ۲- داستان موسی و خضر در چه سوره و در چه آیاتی بیان شده؟
کهف ۸۲-۶۰.

موسی را دل و هم با یک عصا
دست موسی را دهم یک نور و تاب
چوب را ماری کنم من هفت سر
خون نیامیزم در آب نیل من
شادیت را غم کنم چون آب نیل

تا زند بر عالمی شمشیرها
که تپانچه می زند بر آفتاب
که نژاید ماده مار او را ز نر
خود کنم خون عین آبش را به فن
که نیابی سوی شادیهها سبیل^۱

موسی جان سینه را سینا کند
طوطیان کور را بینا کند^۲

موسی و خضر

از کلیم حق بیاموز ای کریم
با چنین جاه و چنین پیغمبری
موسیا تو قوم خود را هشته ای
گفت موسی این ملامت کم کنید
می روم تا مجمع البحرین من

بین چه می گوید ز مشتاقی کلیم
طالب خضرم ز خود بینی بری
در پی نیکویی سرگشته ای
آفتاب و ماه را ره کم زنید
تا شوم مصحوب سلطان زمن^۳

ماهی بریان ز آسب خضر
زنده شد در بحر گشت او مستقر^۴

رمز کارهای خضر

خضر کشتی را برای آن شکست
چون شکسته می رهد اشکسته شو

تا تواند کشتی از فجار رست
امن در فقر است اندر فقر رو^۵

۱- فرهنگ قصه های پیامبران ص ۳۲۶.

۲- فرهنگ قصه های پیامبران ص ۳۳۵.

۳- همان مأخذ ص ۲۴۷.

۴- همان مأخذ ص ۳۴۷.

۵- همان مأخذ ص ۲۵۰.

تذکر:

داستان حضرت موسی در سوره‌های زیر آورده شد:

بقره/۶۴-۴۷؛ نساء/۱۵۵-۱۵۳؛ مائده/۲۶-۲۰؛ انعام/۱۵۴-۹۱؛
اعراف/۱۵۶-۱۰۳؛ اعراف/۱۶۲/۱۵۹؛ اعراف/۱۶۸-۱۷۱؛ یونس/۹۳-
۷۵؛ هود/۹۶-۹۹ و ۱۱۰؛ ابراهیم/۵-۸؛ اسراء/۲ و ۱۰۴-۱۰۱؛ مریم/
۵۳-۵۱؛ طه/۸۴-۹؛ انبیاء/۴۸؛ حج/۴۴؛ مومنون/۴۹-۴۵؛ فرقان/۳۶-
۳۵؛ شعراء/۶۸-۱۰؛ نمل/۱۴-۷؛ قصص/۴۳-۳؛ سجده/۲۴ و ۲۳؛
احزاب/۶۹؛ صافات/۱۲۲-۱۱۴؛ مومن/۴۵-۲۳، مومن/۵۴ و
۵۳؛ فصلت/۴۵؛ زخرف/۵۶-۴۶؛ دخان/۱۲۲-۱۱۴؛ ذاریات/۴۰-۳۸؛
قمر/۴۲ و ۴۱؛ صف/۵؛ نازعات/۲۶-۱۵؛ (نام موسی (ع) ۱۳۴ بار در قرآن
ذکر شده است.)

درس بیستم

داستان اصحاب کهف

گروهی از جوانان با هوش و با ایمان که در یک زندگی پر زرق و برق در میان انواع ناز و نعمت به سر می بردند، برای حفظ عقیده خود و مبارزه با طاغوت عصر خویش به همه اینها پشت پا زدند و به غاری از کوه، که از همه چیز تهی بود، پناه بردند و از این راه استقامت و پایداری خود را در راه حفظ ایمان نشان دادند.

قرآن کریم ابتدا این داستان را طی ۴ آیه بطور اجمال بیان کرده و سپس در ۱۴ آیه به تفصیل و شرح آن می پردازد. نخست می فرماید: «آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم^۱ از آیات عجیب ما بودند؟»^۲ ما آیات عجیبتری در آسمان و زمین داریم. «سپس می فرماید: «به خاطر بیاور زمانی را که این گروه جوانان به غار پناه بردند. «دستشان از همه جا کوتاه شده بود و به درگاه خداوند روی آوردند و عرض کردند: پروردگارا! ما را از رحمت بهره مند کن و راه نجاتی برای ما

۱- از ظاهر سیاق داستان برمی آید که اصحاب کهف و رقیم یک جمع بوده اند که هم اصحاب کهف و هم اصحاب رقیم نامیده می شده اند به آنها اصحاب کهف می گفته اند چون در غار منزل کرده بودند و اصحاب رقیم گفته شده چون داستان آنها در روی سنگ نوشته شده ای، پیدا شد و یا در موزه سلاطین دیده شده است به همین جهت اصحاب رقیم یعنی اصحاب نوشته شده گان، نامیده شده اند. اقوال دیگری هم وجود دارد که به کتاب المیزان ج ۱۳ ص ۴۱۱ مراجعه شود.

۲- کهف ۹.

۳- کهف ۱۰.

فراهم ساز»^۱ و ما دعای آنان را به اجابت رساندیم. «پرده های خواب را بر گوش آنان افکندیم و سالها در غار به خواب فرو رفتند.»^۲ «پس آنان را برانگیختیم و بیدار کردیم تا ببینیم کدام یک از آنان مدت خواب خود را بهتر حساب کرده اند.»^۳

سپس به دنبال بیان اجمالی این داستان قرآن کریم به تفصیل آن می پردازد: «ما داستان آنان را آنچنان که بوده است برای تو بازگو می کنیم. آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایت آنان افزودیم.»^۴ در این قسمت شرح داستان را از زبان امام صادق (ع) می خوانیم.

امام صادق (ع) در مورد اصحاب کهف و رقیم چنین فرمود: «آنان در زمان پادشاه جبار و گردنکشی بودند که اهل کشور خود را به پرستش بتها دعوت کرده و هر کس دعوت او را اجابت نمی کرد به قتل می رسید. این گروه جمعیتی با ایمان بودند که خداوند را پرستش می کردند؛ ولی ایمان خود را از دستگاه شاه جبار مکتوم می داشتند.»^۵

قرآن کریم به دنبال آیات گذشته می فرماید: «ما دلهای آنان را محکم ساختیم؛ در آن هنگام که قیام کردند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است»^۶؛ «ما هرگز غیر از او معبودی را نمی پرستیم.»^۷ اگر چنین بگوییم و کسی را جز او معبود بدانیم «سخنی گزاف، و دور از حق گفته ایم.»^۸ در این موقع این جوانمردان با ایمان برای اثبات توحید دست به استدلال ساده و روشنی

۱- کهف ۱۰.

۲- کهف ۱۱.

۳- کهف ۱۲.

۴- کهف ۱۳.

۵- نور الثقلین ج ۳ ص ۲۴۷- المیزان ج ۱۳ ص ۴۷۳.

۶- کهف ۱۴.

۷- کهف ۱۴.

۸- کهف ۱۴.

زدند که همان وجود نظام آفرینش در آسمان و زمین است .

سپس به دلیل دیگری نیز توسل جستند و آن این که «این قوم ما معبودهایی جز خدا انتخاب کرده اند»^۱؛ آخر مگر اعتقاد بدون دلیل و برهان ممکن است: «چرا آنها دلیل آشکاری برای الوهیت آنها نمی آورند؟»^۲ آیا پندار و خیال یا تقلید کورکورانه می تواند دلیلی بر چنین اعتقادی باشد؟ «چه کسی ظالمتر است از آن کسی که به خدا دروغ ببندد؟»^۳ این جوانمردان موحد تا آنجا که در توان داشتند و برای زدودن زنگار و شرک از دلها و نشانیدن نهال توحید در قلبها تلاش و کوشش کردند؛ اما موفق نشدند و ناچار برای نجات خویش و یافتن محیطی آماده تر تصمیم به هجرت گرفته و با یکدیگر چنین گفتند:

«هنگامی که از این قوم بت پرست و آنچه را جز خدا می پرستند کناره گیری و حساب خود را از آنان جدا کردیم به غار پناهنده شویم تا پروردگار رحمتش را بر ما بگستراند و راهی به سوی آرامش و آسایش و نجات از این مشکل بگشاید .»^۴

امام صادق(ع) در ادامه سخنانشان می فرماید: «این گروه با ایمان، هر طور بود، به عنوان صید کردن از شهر بیرون آمدند. در مسیر خود به چوپانی برخورد کرده و او را دعوت به خداوند یگانه کردند ولی او نپذیرفت؛ اما عجیب این بود که سگ چوپان به دنبال آنان به راه افتاد و هرگز از آنان جدا نشد. آنان در پایان روز به غاری رسیدند و تصمیم گرفتند مقداری در غار استراحت کنند. خداوند خواب را بر آنان چیره کرد و سالها آنان را در خواب فرو برد.»^۵

خداوند در آیه ۱۷ و ۱۸ این سوره به ریزه کاریهای مربرط به زندگی عجیب اصحاب کهف در آن غار پرداخته و آنچنان دقیق و ظریف جزئیات آن را فاش

۱- کهف ۱۵ .

۲- کهف ۱۵ .

۳- کهف ۱۵ .

۴- کهف ۱۶ .

۵- فرازی دیگر از سخنان امام صادق(ع) .

می کند که گویی انسان در برابر غار نشسته و خفتگان غار را با چشم خود تماشا می کند.

خصوصیات این ماجرا

در این دو آیه مبارکه به شش خصوصیت اشاره شده است :

۱ - دهانه غار رو به شمال گشوده می شد و چون قطعاً در نیم کره شمالی زمین بوده است نور آفتاب مستقیماً به درون آن نمی تابیده که باعث پوسیدگی و فرسودگی بدن آنان بشود؛ ولی نور غیر مستقیم به قدر کافی وجود داشته . «اگر به خورشید نگاه می کردی می دیدی که به هنگام طلوع در طرف راست غار قرار می گیرد و به هنگام غروب در طرف چپ»^۱ در تفسیر المیزان می خوانیم : «ساختمان غار قطبی بوده، شرقی و غربی نبوده که از شعاع آفتاب فقط یک وعده استفاده کند یا صبح یا بعد از ظهر؛ بلکه درب غار بطرف قطب جنوب بوده که هم در هنگام طلوع و هم در هنگام غروب شعاع آفتاب به داخل می تابیده .»^۲

۲ - «آنان در یک محل وسیع از غار قرار داشتند .»^۳ در اینجا قرآن رشته سخن را قطع می کند و به یک نتیجه گیری معنوی می پردازد؛ چرا که ذکر همه این داستانها برای همین منظور است . می گوید : «این از آیات خداست . هر کس را خدا هدایت کند هدایت یافته واقعی اوست و هر کس را گمراه نماید سرپرست و راهنمایی هرگز برای او نخواهی یافت .»^۴

۳ - سپس اشاره به خواب آنان می کند که یک خواب عادی و معمولی نبوده . «اگر به آنان نگاه می کردی خیال می کردی بیدارند؛ در حالی که در خواب فرو رفته

۱ - کهف ۱۷ .

۲ - المیزان ج ۱۳ ص ۴۲۷ .

۳ - کهف ۱۷ .

۴ - کهف ۱۷ .

بودند. ^۱ این نشان می دهد که چشمان آنان مانند یک انسان بیدار باز بوده و این شاید به خاطر آن بوده که از گزند حیوانات درنده در امان باشند.

۴- برای این که بر اثر گذشت سالیان دراز از این خواب طولانی اندام آنان نپوسد «ما آنان را به سمت راست و چپ می گردانیم»^۲، تا خون بدنشان در یک جا متمرکز نشود و فشار بر یک عضله در زمان طولانی وارد نیاید.

۵- در این میان «سگی که همراه آنان بود بر دهانه غار دستها را گشوده و به حالت نگهبانی خوابیده بود»^۳.

۶- منظره آنان چنان رعب انگیز بود که اگر به آنان نگاه می کردی فرار می نمودی و سرتاپای تو از ترس و وحشت پر می شد.^۴

امام صادق(ع) در ادامه داستان می فرماید: «آنان آنقدر خوابیدند که آن شاه جبار مُرد و مردم شهر نیز یکی پس از دیگری از دنیا رفتند و زمان دیگر و جمعیت دیگری جای آنان را گرفتند. اصحاب کهف پس از این خواب طولانی بیدار شدند و از یکدیگر درباره مقدار خواب سوال کردند، نگاهی به خورشید کردند، دیدند بالا آمده، گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز خوابیده ایم. سپس به یک نفر از خودشان مأموریت دادند و گفتند: این سکه نقره را بگیر و به صورت ناشناس داخل شهر شو و برای ما غذایی تهیه کن؛ اما مواظب باش تو را نشناسند، زیرا اگر از وضع ما آگاه شوند یا ما را به قتل می رسانند و یا به آیین خود باز می گردانند. آن مرد وارد شهر شد؛ اما منظره شهر را بر خلاف آنچه به خاطر داشت مشاهده کرد و جمعیت غیر از جمعیتی بود که او می شناخت. زبان آنان را به خوبی نمی فهمید و آنان نیز زبان او را نمی فهمیدند. از او پرسیدند تو کیستی؟ او سرانجام پرده از روی اسرارش برداشت. پادشاه آن شهر با یارانش همراه آن مرد به سوی غار حرکت

۱- کهف ۱۸.

۲- کهف ۱۸.

۳- کهف ۱۸.

۴- کهف ۱۸.

کردند و هنگامی که به در غار رسیدند به درون آن نگاه کردند، بعضی گفتند اینها سه نفر بیشتر نیستند که چهارمین آنان سگ است، بعضی گفتند ۵ نفرند که ششمین آنان سگ است و بعضی گفتند هفت نفرند که هشتمین آنان سگ است. در این حال خداوند آنان را در حجابی از رعب قرار داده بود به گونه ای که هیچ یک جرأت ورود به غار نداشتند. همان فرد خودش وارد شد و وقتی دوستانش او را وحشت زده دیدند گمان کردند افراد دقیانوس به در غار آمدند؛ ولی وقتی او آنان را از خواب طولانی شان آگاه کرد خوشحال شدند و از خدا خواستند آنان را به حال سابق برگرداند؛ پادشاه آن زمان گفت: سزاوار است در اینجا مسجدی بنا کنیم؛ زیرا آنان گروهی با ایمان بودند. در ادامه امام افزود که آنان در هر سال دوبار پهلو به پهلو می شدند و سگ آنان بر در غار دست خود را بر زمین گسترده و مراقب بود.^۱

سرانجام اصحاب کهف

ادامه داستان از زبان قرآن به این قرار است؛ «و این گونه آنان را برانگیختیم»^۲؛ یعنی همانطور که قادر بودیم آنان را در چنین خواب طولانی فرو بردیم قادر بر بیدار کردن آنان نیز هستیم. ما آنان را از خواب برانگیختیم، «تا از یکدیگر سوال کنند. یکی از آنان پرسید گمان می کنید چه مدت خوابیده اید؟»^۳ آنان گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز.^۴ سرانجام چون نتوانستند مدت خوابشان را تشخیص دهند گفتند: پروردگار از مدت خوابمان آگاهتر است.^۵ بعد چون احساس گرسنگی و نیاز به غذا کردند؛ نخستین پیشنهادشان این بود که «سکه نقره ای را که

۱- پایان حدیث امام صادق (ع).

۲- کهف ۱۹.

۳- کهف ۱۹.

۴- کهف ۱۹.

۵- کهف ۱۹.

با خود داریم به دست یکی از نفرات خود بدهیم و او را به شهر بفرستیم تا برود و ببیند کدامین فروشنده غذای پاکتری دارد تا به مقدار روزی و نیاز از آن برای ما بیاورد»^۱؛ «اما باید نهایت دقت را به خرج دهد و هیچ کس را از وضع ما آگاه نسازد»^۲؛ «چرا که اگر آنان از وضع ما آگاه شوند و بر ما دست یابند، یا سنگسارمان می کنند یا به آیین خودشان در می آورند؛ در آن صورت هرگز روی نجات و رستگاری را نخواهیم دید.»^۳

به زودی داستان هجرت این گروه از مردان خدا در همه جا پیچید و شاه جبار سخت برآشفت و نگران شد که مبادا این هجرت مقدمه ای برای بیداری مردم باشد؛ ولی هر چه بیشتر می جستند کمتر می یافتند. داستان اسرارآمیز این گروه در تاریخشان ثبت شد و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافت و صدها سال گذشت.

مأمور خرید غذا وقتی وارد شهر شد با تعجب متوجه دگرگونی همه چیز؛ از جمله شکل ساختمانها و قیافه ها و لباسها و... شد و در یک لحظه گمان کرد هنوز در خواب است. تعجب او وقتی که خواست غذا بخرد بیشتر شد؛ چون پول او مربوط به ۳۰۰ سال قبل بود و نام دقیانوس روی آن نوشته شده بود. مردم کم کم از قرائن و احوال فهمیدند که این مرد یکی از گروهی است که نامشان را در تاریخ ۳۰۰ سال پیش خوانده اند. و بدین وسیله کم کم تمام مردم شهر فهمیدند و زبان به زبان در همه جا پیچید.

لذا قرآن در این آیه می فرماید: «همانگونه که آنان را به خواب فرو بردیم، از آن خواب عمیق و طولانی بیدار کردیم و مردم را متوجه حالشان کردیم تا بدانند وعده رستاخیز خداوند حق است و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست»^۴؛

۱- کهف ۱۹.

۲- کهف ۱۹.

۳- کهف ۲۰.

۴- کهف ۲۱.

چرا که این خواب ۱۳۰۰ ساله بی شباهت به مرگ نبوده؛ بلکه در پاره‌ای از جهات از مرگ هم عجیب‌تر بود. چون صدها سال بدن این افراد نپوسیده بود و بدون غذا و آب زنده مانده بودند و این خود دلیلی بود بر قدرت بی‌کران خداوند. بعضی از مورخین نوشته‌اند که مأمور خرید غذا به سرعت به غار بازگشت و دوستان خود را از ماجرا آگاه کرد. همگی در تعجب فرو رفتند و از آنجا که احساس کردند همه فرزندان و برادران و دوستان خود را از دست داده‌اند دیگر تحمل این زندگی برای آنان سخت بود: لذا از خدا خواستند که چشم از این جهان بپوشند و به جوار رحمت حق بروند. آنان مردند و جسدهایشان در غار مانده بود که مردم به سراغشان آمدند. «در اینجا نزاع بین طرفداران مسأله معاد جسمانی و مخالفان آنان در گرفت. مخالفان سعی کردند که این مسئله به زودی به دست فراموشی سپرده شود؛ لذا پیشنهاد کردند در غار گرفته شود و از نظرها برای همیشه پنهان گردد.^۲» و برای خاموش کردن مردم می‌گفتند «پروردگارشان از وضع آنان آگاه‌تر است»^۳؛ در حالی که مؤمنان راستین که از این امر آگاهی یافته بودند و آن را سند زنده‌ای برای اثبات رستخیز به مفهوم واقعی‌اش می‌دانستند، سعی کردند که داستان هرگز فراموش نشود، لذا گفتند «در کنار مدفن آنان مسجد و معبدی بنا می‌کنیم»^۴ تا یاد آنها در خاطره‌ها بماند.

در آخرین آیات مربوط به داستان به پاره‌ای اختلافات اشاره می‌شود که در میان مردم در مورد اصحاب کهف وجود دارد که علاقه‌مندان می‌توانند به تفسیر نمونه، جلد ۲، ص ۲۸۳ الی ص ۳۹۳ مراجعه نمایند.

۱- در آیه ۲۵ سوره کهف مدت اقامت اصحاب کهف در غار بیان شده که ۳۰۹ سال در خواب بوده‌اند.

۲- کهف ۲۱.

۳- کهف ۲۱.

۴- کهف ۲۱.

پندها

- ۱- نخستین درس این داستان، شکستن سد تقلید و جدا شدن از هم‌رنگی با محیط فاسد است. اصولاً انسان باید سازنده محیط باشد نه سازش‌کار با محیط و به عکس آنچه سست عنصران فاقد شخصیت می‌گویند: «خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو»، افراد با ایمان و صاحبان افکار مستقل می‌گویند: (هم‌رنگ جماعت شدنت رسوایی است)؛
- ۲- هجرت از محیط‌های آلوده، درس دیگری از این ماجراست چرا که آنان خانه‌های شاهانه و مرفه خود را رها کردند و برای حفظ ایمان خود انواع محرومیت‌ها را بجان خریدند؛
- ۳- تقیه به معنای سازنده‌اش، درس دیگر این داستان است؛ چون آنان اصرار داشتند که وضعشان برای مردم شهر روشن نشود؛
- ۴- امدادهای شگفت‌آور الهی به هنگام بروز بحرانها، درس دیگری است که می‌آموزیم؛
- ۵- آنان در این داستان، پاکی تغذیه، حتی در سخت‌ترین شرایط، را به ما می‌آموزند؛ چرا که غذای جسم انسان اثر عمیقی در روح و فکر و قلب انسان دارد و آلوده شدن به غذای حرام و ناپاک انسان را از راه خدا و تقوی دور می‌کند؛
- ۶- لزوم تکیه بر مشیت خدا و استمداد از لطف او؛
- ۷- لزوم بحث منطقی در برخورد با مخالفان، درس دیگر این داستان است؛
- ۸- دیدیم که قرآن از آنان به عنوان جوانمردان یاد می‌کند؛ در حالی که طبق بعضی روایات آنان از نظر سن جوان نبودند و اگر قبول کنیم که آنان در آغاز وزیران شاه جبار بودند نیز می‌توان پذیرفت که سن و سالی داشتند و این نشان می‌دهد که منطقی قرآن در مورد جوانی همان رعایت اصول جوانمردی؛ یعنی پاکی، گذشت، شهامت و رشادت است؛

۹ - مسأله امکان معاد جسمانی و بازگشت انسانها به زندگی مجدد به هنگام رستاخیز، مهمترین درس این داستان است؛

۱۰ - آنان با انتخاب دوست خوب و مؤمن توانستند به کمک هم این هجرت دشوار را انجام دهند؛

۱۱ - انتخاب درست، استقامت و استواری در راه عقیده، گوش به ملامت ملامت گران ندادن، یافت شدن طرفداران حق در هر زمانی و اینکه همیشه اندکند، خداوند همیشه یار و مددکار نیکوکاران است، ترك از گناه عاقبتی خوب و زیبا دارد و . . . درسهای مهمی هستند که از این داستان می توان گرفت .

پرسش و پژوهش

- ۱- چرا اصحاب کهف هجرت کردند؟
- ۲- اصحاب کهف در زمان کدام پادشاه می زیستند؟
- ۳- سه خصوصیت از خصوصیت‌های غاری را که به آن پناه بردند را بنویسید.
- ۴- اصحاب کهف وقتی به خواب چند صدساله خود واقف شدند از خداوند چه خواستند؟
- ۵- کهف چندین سوره قرآن است و معنای آن چیست؟ هیجدهمین سوره قرآن است و به معنای غار می باشد.

حفظ کردی یا چو کشتی نوح را	کاش چون اصحاب کهف این روح را
وارهیدی این ضمیر و چشم و گوش	تا از این طوفان بیداری و هوش
پهلوی تو پیش تو هست این زمان	ای بسی اصحاب کهف اندر جهان
مُهر بر چشم است و بر گوشت چه سود ^۱	غار با او یار با تو در سرود

تذکر:

داستان اصحاب کهف فقط در همین ۱۹ آیه آمده است.

۱- فرهنگ قصه‌های پیامبران ص ۱۲۷.

پرسشهای عمومی قرآنی

- ۱- کدام سوره از قرآن کریم ۲ بسم الله الرحمن الرحيم دارد؟ نمل چرا؟ نامه سلیمان به بلقیس با بسم الله الرحمن الرحيم شروع شده.
- ۲- کدام سوره یک (بسم الله الرحمن الرحيم) و یک (بسم الله) دارد؟ آیه ۴۰ سوره هود که در آن حضرت نوح (ع) وقتی می خواست سوار کشتی شود گفت بسم الله سوار شوید.
- ۳- کدام پیامبر اکنون زنده است؟ حضرت عیسی (ع).
- ۴- نام ده تن از ۲۶ پیامبری که در قرآن آمده است را بنویسید؟ عیسی (ع) الیاس، محمد (ص)، هود، یوسف، یعقوب، صالح، زکریا، شعیب، خضر، نوح (ع) و...
- ۵- کدام پیامبر زره می بافت: حضرت داود (ع)
- ۶- کدام پیامبر به سفر آسمانی رفت؟ حضرت محمد (ص).
- ۷- کدام پیامبر سحر و جادوی ساحران را باطل کرد؟ حضرت موسی (ع).
- ۸- کدام پیامبر به افراد کور شفا می داد و مرده را زنده می کرد؟ حضرت عیسی (ع)
- ۹- کدام پیامبر از میان آتش جان سالم بدر برد؟ حضرت ابراهیم (ع)
- ۱۰- کدام پیامبر ۱۲ پسر داشت؟ حضرت یعقوب (ع).
- ۱۱- کدام پیامبر کشتی ساز بود؟ حضرت نوح (ع).
- ۱۲- کدام پیامبر زیردریایی داشت؟ حضرت یونس (ع)
- ۱۳- کدام پیامبر تبر دار بود؟ حضرت ابراهیم (ع).

- ۱۴ - کدام پیامبر خواب ۱۱ ستاره دیده بود؟ حضرت یوسف (ع)
- ۱۵ - کدام پیامبر بدون پدر و مادر بود؟ حضرت آدم (ع)
- ۱۶ - کدام پیامبر بدون پدر بدنیا آمد؟ حضرت عیسی (ع).
- ۱۷ - چند پیامبر نام ببرید که با هم نسبت پدر و پسر داشتند؟ ابراهیم و اسحاق، ابراهیم و اسماعیل، یعقوب و یوسف، داود و سلیمان و زکریا و یحیی.
- ۱۸ - نام چند پیامبر که با هم برادر بودند را نام ببرید. موسی و هارون و اسحاق و اسماعیل.
- ۱۹ - نام چند پیامبر که در یک عصر بودند را نام ببرید. خضر و موسی، ابراهیم و لوط، شعیب و موسی و هارون و یعقوب و یوسف.
- ۲۰ - سه سوره نام ببرید که پشت سر هم و به اسم سه پیامبر باشد. یونس، هود، یوسف.
- ۲۱ - چند پیامبر که اسمشان با حرف یاء شروع شود. یحیی، یوسف، یسع، یعقوب.
- ۲۲ - نام مبارك پیامبر چند بار در قرآن آمده است؟ ۵ بار.
- ۲۳ - پیامبرانی که اسامی آنان نام سوره‌های قرآن است را نام ببرید. ابراهیم، محمد، نوح، هود، یوسف، یونس.
- ۲۴ - دختری که از جانب خدا برای او غذا آورده می شد چه نام داشت؟ حضرت مریم (س).
- ۲۵ - به کدام مادر وحی وارد شد؟ مادر حضرت موسی (ع).
- ۲۶ - دو زن نمونه از قرآن نام ببرید؟ آسیه و مریم.
- ۲۷ - دو زن که در قرآن از آنها به زشتی نام برده شده نام ببرید؟ همسر نوح و همسر لوط.
- ۲۸ - کدام سوره به نام یک زن و کدام سوره به نام زن‌هاست؟ مریم، نساء.
- ۲۹ - کدام زن هیزم کش آتش جهنم است؟ زن ابولهب.

- ۳۰- زنی که بدون پدر و مادر بدنیا آمده بود؟ حوا.
- ۳۱- نام پرنده نام‌رسانی که در دربار سلیمان خدمت می‌کرد چه بود؟ هدهد.
- ۳۲- پرنده‌گانی که به امر خدا با لشکر ابرهه جنگیدند چه نام داشتند؟ ابابیل.
- ۳۳- در کدام جنگ ۱ - ۶ جمعیت کره زمین کشته شدند؟ جنگ هاییل و قایل.
- ۳۴- لشکر ابرهه با چه وسیله‌ای به جنگ خانه خدا آمد؟ به وسیله فیل.
- ۳۵- سوره‌ای که به نام زن امتحان شده است؟ ممتحنه.
- ۳۶- سوره‌ای که به نام قومی است که همزمان با حضرت سلیمان می‌زیستند و حاکمشان یک زن بود؟ سبأ.
- ۳۷- کدام کودک به فرعون سیلی زن؟ حضرت موسی (ع).
- ۳۸- کدام کودک در گهواره سخن می‌گفت؟ حضرت عیسی.
- ۳۹- در قرآن کدام پدر پسرش را نصیحت کرده است؟ لقمان.
- ۴۰- کدام پسر از فرمان پدر سرپیچی کرد و غرق شد؟ پسر حضرت نوح (ع).
- ۴۲- کدام کودک بود که به وسیله برادرانش به چاه انداخته شد؟ حضرت یوسف (ع).
- ۴۲- کدام پسر برای عمویش استغفار کرد؟ حضرت ابراهیم (ع).
- ۴۳- کدام برادر برادرش را کشت؟ قایل هاییل را.
- ۴۴- کدام جوان در زندان خواب‌ها را تعبیر می‌کرد؟ حضرت یوسف (ع).
- ۴۵- روز قیامت پیامبر از چه کار امت خود شکایت می‌کند؟ جواب: فرقان، ۳۰.
- ۴۶- علت عذاب دوزخیان که در آیات ۳۹- ۴۹ سوره مدثر بیان شده چیست؟ جواب: مدثر، ۳۹- ۴۹.
- ۴۷- یکی از آداب هنگام شنیدن قرآن چیست؟ جواب: اعراف، ۲۰۴.
- ۴۸- بدکاران در روز قیامت چگونه شناخته می‌شوند؟ جواب: الرحمن، ۴۱.
- ۴۹- غافلان از یاد خدا در قیامت چگونه محشور می‌شوند؟ (طه، ۱۲۴).

۵۰- خداوند قلب قسی را در قرآن به چیزی تشبیه کرده است؟ جواب: به سنگ و سختتر از سنگ.

۵۱- شیطان در قلب چه انسانهایی نفوذ می کند؟ جواب: شعراء، آیه.

۵۲- چه کسانی در روز قیامت با پیامبر محشور می شوند؟ جواب: نساء، ۶۹.

منابع و مآخذ

- ۱- تفسیر المیزان (ترجمه المیزان)
 - ۲- تفسیر نمونه
 - ۳- قرآن در اسلام
 - ۴- علوم قرآن یا تفسیر موضوعی
 - ۵- قصه های قرآن
 - ۶- فرهنگ قصه های پیامبران (اشعار مولانا)
 - ۷- بهار نور (کتاب اول)
 - ۸- آشنایی با قرآن
 - ۹- تفسیر موضوعی قرآن مجید
 - ۱۰- آداب تلاوت قرآن
- علامه طباطبایی
آیت الله مکارم
علامه طباطبایی
آیت الله حائری یزدی
سید ابوتراب صفائی آملی
مه دخت پورخالقی چترودی
سید حمید علم الهدی
دار القرآن الکریم
استاد جوادی آملی
دار القرآن الکریم (مهدی مشایخی)

احكام

گردآورنده

دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم

امور استانها

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تالیف و تدوین متون آموزشی امری خطیر است که با وجود اهمیتی که دارد کمتر بدان بها داده شده است. هر برنامه آموزشی بر مبنای اهدافی که در نظر دارد، احتیاج به متن آموزشی خاصی دارد تا بدان وسیله گامی فراسوی اهداف برداشته باشد. در سال گذشته متون آموزشی طرح تابستانی از بین کتب موجود که البته غالباً به منظور تدریس نوشته شده بود، انتخاب گردید. در سال جاری بر آن شدیم که گروه‌های تألیف متون آموزشی را تشکیل داده و با مشورت و اعمال دقت بیشتر، دست به تألیف کتب مورد نیاز بزنیم.

جهت تألیف متن کتاب احکام مقطع دبیرستان و بالاتر، ابتدا فضای تدریس کتاب و سؤالات مطرح در آن محیط مشخص شده و مباحث لازم‌تر معین گردید. گروه تألیف کتاب احکام، زیر نظر استاد فلاح زاده و استاد موهبی تشکیل گردید و با همکاری حجج اسلامی آقایان محمود اکبری، محمود مقدمی، محمدزراعتی و عده دیگری از عزیزان، دست به تحقیق و تحریر مباحث زدند. دروس تهیه شده بارها مورد دقت و بازبینی قرار گرفت و به صورت حاضر تدوین گردید. ما ضمن تشکر و تقدیر از زحمات اساتید محترم و همکاران ایشان در تدوین کتاب حاضر، امید داریم خداوند ایشان را در خدمت به اسلام و مسلمین موفق فرماید. در پایان از کلیه عزیزانی که به هرنحو در تدوین و انتشار این مجموعه کوشا بوده‌اند، تشکر و قدردانی می‌نماییم.

ومن الله التوفیق

دفتر تبلیغات اسلامی - امور استانها

فهرست مطالب

۱۸۹	مقدمه:
۱۹۳	مدخل
۱۹۹	درس اول: تعریف، ضرورت و اقسام تقلید
۲۰۵	درس دوم: تعریف اجتهاد و ضرورت آن
۲۱۰	درس سوم: علت اختلاف فتوا و نظریات مجتهدین
۲۱۸	درس چهارم: تعبد در احکام
۲۲۹	درس پنجم: فلسفه احکام
۲۳۶	درس ششم: طهارت
۲۴۱	درس هفتم: وضو
۲۴۶	درس هشتم: وضوی جبیره ای
۲۴۹	درس نهم: غسل
۲۵۳	درس دهم: تیمم
۲۵۶	درس یازدهم: برخی از احکام مقدمات نماز
۲۶۰	درس دوازدهم و سیزدهم: برخی از احکام نماز
۲۶۴	درس چهاردهم و پانزدهم: نماز جمعه و جماعت
۲۷۲	درس شانزدهم: خمس
۲۷۶	درس هفدهم: زکات
۲۸۲	درس هجدهم: امر به معروف و نهی از منکر

-
- درس نوزدهم: غضب و اشیاء پیدا شده ۲۹۰
- درس بیستم: احکام نگاه کردن ۲۹۴
- درس بیست و یکم: احکام قرآن و الفاظ مقدسه ۲۹۷
- درس بیست و دوم: احکام ورزشی و هنری ۳۰۱
- درس بیست و سوم: احکام گوناگون ۳۰۷

فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.

سوره توبه، آیه ۱۲۲.

حوزه های علمیه و فقهای بزرگوار اسلام در طول تاریخ، در دو صحنه «استنباط فقه» و «ابلاغ آن»، همواره زحمتهای بسیار کشیده و مرارت‌های فراوان متحمل شده اند. آنها احکام خدا را بدون کم و کاست از منابع آنها (کتاب و سنت) بدست آورده و آن را همچون گوهر گرانبهائی سالم نگاه داشته و نسل به نسل و سینه به سینه منتقل کردند و همواره با تلاش فراوان و دقت‌های بی نظیر، با کشف فروع مختلف فقهی و تبویب آنها و تطبیق بر عناوین و مصادیق خارجی، همیشه راهگشای امت اسلامی بوده و آنها را در عمل به وظایف شرعی یاری کرده اند.

یکی از وظایف مهم رسالتمداران حوزه تفقه و تبلیغ، نگاشتن متون درسی و رساله های عملی بوده است. که در این راستا نیز همواره برای سطوح مختلف درسی حوزه های علمیه کتابهای مناسب نگاشته و برای هدایت جامعه نیز، نه تنها رساله های گوناگون به رشته تحریر در آورده اند، بلکه همواره در ارتباط با اقشار مختلف جامعه، با پاسخگویی به سؤالات شرعی و استفتائات مردمی، دینداران را در مشکلات و مسائل دینی یاری کرده و آنها را به صراط مستقیم سعادت، راهنمایی نموده اند، و گاه برای انجام این رسالت عظیم، بسیاری از مباحثات را بر خود حرام کرده و از خانه و کاشانه دست برداشته و به کشورها و شهرهای مختلف هجرت نموده اند، تا حدیثی از بین نرود و سؤالی بی جواب نماند.

اکنون نیز آن رسالت عظیم بردوش دانشمندان و دانش پژوهان حوزه های علمیه است که با تلاش پیگیر و بدون وقفه، آن را به انجام رسانند تا سنگرهای فکر و فرهنگ

و ارزشهای اسلامی خالی نماند و هجوم فرهنگی دشمنان کارساز نباشد. به لطف الهی در سالهای اخیر با به کار گرفتن روشهای جدید در دستیابی به منابع دینی و کتب معتبر فقهی و توجه بیشتر اساتید بزرگوار حوزه، غالب طلاب علوم دینی رغبت بیشتری به درس و بحث نشان می دهند و در چند سال اخیر با پاسخگویی به ندای مقام معظم رهبری حضرت آیه الله العظمی خامنه ای (دام ظلّه العالی)، برای انجام رسالت خود، هجرتی عظیم را آغاز کرده اند و با سفر به اقصی نقاط کشور اسلامی، اقشار مختلف بویژه جوانان عزیز را با شهد ناب احکام و معارف اسلامی بهره مند می نمایند.

یکی از مسائل مهمّ در این حرکت عظیم، تدوین کتابها و متون آموزشی است که طلاب و فضلاء گرانقدر بتوانند در برنامه های تبلیغی خود از آن استفاده کنند. در سال گذشته به جهت کمبود وقت، تنها به معرفی کتابها و متون چاپ شده اکتفا شد، ولی در سال جاری از ابتدا، دست اندرکاران طرح هجرت، به فکر تدوین متون در موضوعات گوناگون و در سطوح مختلف بودند و با آن که گستردگی و ظرافت کار، مسأله را دشوار می کرد ولی با تلاش فضلاء گرانقدری که در این سطوح ما را یاری می دادند، گامهای اوّل این مسیر برداشته شده و برخی از این مطالب آماده گشت. از جمله متون درسی، نوشته حاضر است که برای آموزش احکام دوره دبیرستان تدوین شده است که لازم است نکات ذیل را یادآور شویم.

۱- متن نوشته شده مطابق با فتوای حضرت امام خمینی - قدس سره - می باشد.
 ۲- در تهیه این نوشته از کتابهای ذیل استفاده شده است. * العروة الوثقی، سید کاظم یزدی «ره». * تحریر الوسیله، امام خمینی «ره». * رساله توضیح المسائل. * استفتاآت، امام خمینی «ره». * آموزش احکام، محمّد حسین فلاح زاده.
 ۳- مجموع این نوشته ها ۲۳ درس می باشد، که اساتید محترم باید مطابق برنامه، ۱۶ درس آن را با در نظر گرفتن نیاز منطقه اعزامی خود، انتخاب کرده و تدریس فرمایند.

۴- محتوای هر درس برای یک جلسه درسی در نظر گرفته شده ولی ممکن است به جهت مشکل بودن مطالب، گاهی مجموع یک درس، در یک جلسه به پایان نرسد

که باید باقیمانده آن در جلسه بعد تدریس شود.

- ۵- در برخی درسها، معماً و سؤالهای سه بُعدی و یا حکایت‌هایی آورده شده است که اساتید محترم به صلاح‌دید و انتخاب خود، از آنها استفاده خواهند فرمود.
- ۶- در ابتدای کتاب حاضر، خلاصه‌ای از جزوه روش تدریس احکام نوشته حجة الاسلام والمسلمین محمدحسین فلاح زاده آورده شده است. تا اساتید محترم بتوانند با استفاده از اصول مطرح شده در آن، احکام شرعی را به شیوه‌ای جذاب‌تر برای نسل جوان مطرح فرمایند.
- ۷- چون این نوشته اولین گام در این راستا می‌باشد و فرصت ما هم کوتاه بوده و کار، تا حدی با سرعت انجام شد، خالی از نقص و کاستی نیست، لذا از تمامی برادران تقاضا داریم پیشنهادات و نظرات اصلاحی خود را یادداشت کرده و ارائه فرمایند. تا برای تکمیل آن مورد استفاده قرارگیرد. در پایان، خدای را براین توفیق شاکریم و از تمامی برادرانی که ما را در تهیه این نوشته یاری کرده‌اند تشکر و قدردانی می‌نمایم.

والحمد لله اولاً و آخراً

مدخل

روش تدریس احکام

آنچه در این نوشته آورده شده مجموعه اصولی است که مراعات آنها اساتید محترم را در تدریس بهتر احکام کمک می‌کند. ناگفته نماند این اصول غیر از اصول کلاسداری است، چون جدای از شیوه‌های عمومی تدریس، موفقیت در تدریس موضوع خاصی است که در آن باید اصول مربوط به چگونگی تدریس را نیز رعایت کرد. برخی از اصول همان مقررات کلی کلاسداری است؛ ولی از آن جا که در تدریس احکام، نقش اساسی و تأثیر تام دارد، آورده شده است.

یادآوری می‌شود، چون بنای ما در این نوشته، بر اختصار است، از توضیح مطالب و پرداخت به جزئیات آن پرهیز کرده ایم.

آمادگی برای تدریس

استاد باید قبل از حضور در کلاس به پاسخ این سه سؤال دست یافته باشد:

* چه چیزی تدریس کنم؟

* چگونه تدریس کنم؟

* به چه کسانی باید تدریس کنم؟

در پاسخ سؤال اول و دوم باید گفت: درس خوب، درسی است که هم از نظر محتوا در حد کمال باشد؛ یعنی، هم مطالب استوار علمی و متقن داشته و هم از نظر قالب درسی از شیوه و عرضه خوبی برخوردار باشد.

بنابراین، قبل از تدریس باید بحث مورد نظر را به دقت مطالعه کرده و خلاصه‌ای از

آن را برای تدریس یادداشت کرد و همچنین جزئیات مسائل و پاسخ سؤالی که ممکن است از طرف شاگردان مطرح شود، مورد ملاحظه قرار داد و با آمادگی کامل در کلاس حاضر شد.

چگونه تدریس کنیم؟

برای آن که درس احکام از قالب خوبی نیز برخوردار باشد، مراعات اصول ذیل لازم است:

۱. **انتخاب درست مسائل:** مجموعه مسائل شرعی، حکم داروهای گوناگونی دارد که هر فرد، مطابق نیاز خود از همان دارویی استفاده می کند که بیماری او را درمان و نیاز او را مرتفع سازد، همان گونه که داروی سرماخوردگی بزرگسالان با کودکان تفاوت دارد، در احکام نیز نیاز کودکان و نوجوانان، با نیاز بزرگسالان اختلاف دارد. همچنین برخی از مسائل را باید برای دختران بیان کرد که بیان آنها برای پسران لازم نیست. بنابراین، انتخاب مسائل برای تدریس باید بر اساس نیاز مخاطبین و قدرت فهم آنان باشد.

۲. **ساده گویی:** با کمال تأسف، باید گفت ما، در بیان احکام، گرفتار مشکل گویی هستیم. بیان احکام، با به کار بردن اصطلاحات و لغات دشوار فقهی، که اکثر آنها عربی است، برای کودکان، نوجوانان و کسانی که با این لغات و اصطلاحات آشنایی ندارد، مناسب نیست و قطعاً خسته کننده نیز خواهد بود. بنابراین، در تدریس احکام بدون آن که حکم شرعی تغییر یابد، باید از لغات ساده و درخور فهم افراد استفاده شود و مسائل را با جملاتی روان و گویا بیان کرد، تا مطالب را بطور کامل درک کرده و از کلاس خسته نشوند.

۳. **استفاده از مثال:** یکی از اصول مهم تدریس احکام، بیان مثال و تطبیق هر حکم بر مصداق خارجی آن است. آنچه مردم با آن سر و کار دارند، نمونه های عینی و

عملی مسائل شرعی است بنابراین، اگر برای هر مسأله، یک یا دو مثال گفته شود، شاگردان، کاربردی بودن احکام شرعی را حس کرده و آن را راهگشای مشکلات دینی خود می‌دانند و به فراگیری آن علاقه بیشتری نشان می‌دهند. در بیان مثال شرایط زیر باید مراعات شود:

- * متناسب با مسأله باشد.
- * متناسب با فهم افراد باشد.
- * متناسب با شغل و موقعیت اجتماعی آنان باشد.
- * مورد نیاز مخاطبین باشد.
- * خلاصه باشد و طولانی نشود.
- * زشت و مستهجن نباشد.
- * تأثیر سوء نداشته باشد و موجب شرمندگی کسی نشود.

۴. **استفاده از روش نوشتاری:** گرچه این اصل، از اصول کلاس‌داری است و مخصوص احکام نیست؛ ولی چون در تدریس احکام، کمتر مرسوم بوده و در تفهیم آن نقش اساسی دارد توجه به آن لازم است، پس سعی کنیم که مطالب و خلاصه احکام را بر تابلو بنویسیم تا هم شاگردان بتوانند خلاصه مطالب را یادداشت کنند و هم عرضه مطالب علاوه بر سمعی، حالت بصری نیز پیدا کند که این امر، در یادگیری سهم بسزایی دارد.

۵. **استفاده از نقاشی:** احکام را می‌توانیم از این نظر به دو دسته تقسیم کنیم: دسته‌ای از آنها غیر قابل تصویر است؛ مانند مسائل اجتهاد و تقلید، و در برخی دیگر به خوبی می‌توان به کمک تصویر و نقاشی در تفهیم بهتر آن بهره گرفت؛ مانند بسیاری از احکام آبها، وضو، نماز و ...، استفاده از نقاشی، برای کودکان و نوجوانان جاذبه بسیاری دارد.

۶. **استفاده از برنامه عملی:** این اصل نیز از اصول بسیار مهم است، برخی از

مسائل احکام را باید پس از توضیح، عملاً انجام داد تا شاگردان به خوبی آنها را فراگیرند؛ مانند وضو، تیمم، نماز آیات و ...، در برنامه عمل می توان از شاگردان نیز برای پیاده کردن آن کمک گرفت.

۷. افتتاح درس یا بحث با طرح سؤال و اختتام آن با خلاصه درس:

شایسته است هنگام شروع بحث، مطالب آن در قالب چند سؤال مطرح شود، و سپس به پاسخ آن سؤالها پردازیم، به عنوان مثال در بحث وضو، می توان گفت: مسائل وضو در پاسخ به این چهار سؤال خلاصه می شود:

۱- چگونه وضو بگیریم؟

۲- شرایط وضو کدام است؟

۳- برای چه کارهایی باید وضو بگیریم؟

۴- چه چیزهایی وضو را باطل می کند؟

آن گاه در پایان درس یا مبحث نیز، خلاصه مطالب گذشته را در چند دقیقه تکرار

می کنیم.

۸. سؤال از حاضران: در تدریس، متکلم وحده نباشیم، گاه برخی از مطالب را

به کمک شاگردان بیان کنیم، یا بر تابلو بنویسیم، مثلاً وقتی که مطهرات را بیان می کنیم، دو تای آن را ابتدا خودمان می نویسیم و بقیه را از شاگردان کمک بگیریم. همچنین، در ابتدای هر درس مطالب درس گذشته را از شاگردان بپرسیم و گاهی در ضمن درس برای ایجاد نشاط و توجه افراد، می توانیم مطالب درس را از آنان سؤال کنیم.

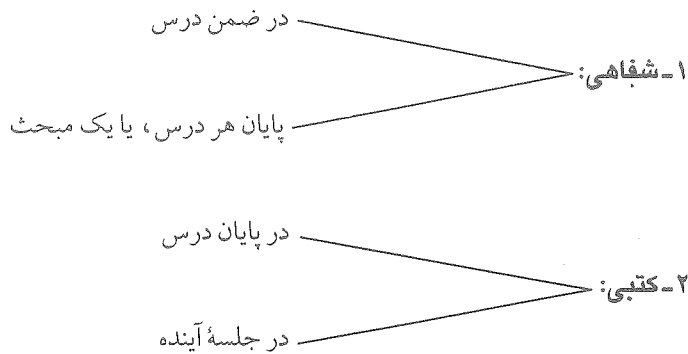
سؤال را از فرد خاص یا جمع حاضر بپرسیم؛ ولی در کلاس خواهران بهتر است،

پاسخ سؤالی را از جمع بخواهیم.

۹. پاسخگویی به سؤالهای حاضران: احکام از جمله، درسهای سؤال برانگیز

است. لذا باید بخشی از وقت را به سؤالهای حاضران اختصاص دهیم. پاسخگویی به

سؤالها را می توان به شیوه های زیر انجام داد :



۱۰. **کاستن خستگیها و جلب توجه شنوندگان و ایجاد نشاط:** یکی از مشکلات درس احکام، یکنواختی آن است و اگر اصول بیان شده را در تدریس احکام مراعات نکنیم و یکسره مسأله بگوییم قطعاً افراد کلاس خسته شده و به درس کم رغبت می شوند لذا، به علاوه مراعات اصول گذشته، می توان به شیوه هایی که بیان می شود، از خستگی شاگردان بکاهیم.

- ذکر صلوات:

باید دانست که صلوات مخصوص منبر نیست؛ بلکه در کلاس هم می توان از آن استفاده کرد تا هم از ثواب اخروی آن بهره مند شده و هم از خستگی کلاس بکاهیم و افراد خواب را بیدار و توجه افراد را جلب کنیم.

- لحظه ای سکوت: گاهی قطع کلام و لحظه ای سکوت می تواند توجه افراد را جلب گوینده کند.

- سؤال از شاگردان، که توضیح آن گذشت.

- نقل حکایتها و قضایای تاریخی و طرح معمای فقهی و چنانچه حکایتها و قضایا

مربوط به بحث باشد، تأثیر بیشتری خواهد داشت.

- بیان آثار و حکمت برخی از مسائل شرعی.

۱۱. پرهیز از استدلال فقهی: در بیان مسائل شرعی باید فتوای مرجع تقلید بیان شود و از ذکر استدلالهای فقهی و قواعد اصولی پرهیزیم، چون این امر اختصاص به اهل فن دارد و کسانی که در سطح بالای علمی قرار ندارند، نه تنها از این استدلالها بهره ای نمی برند، بلکه ممکن است دچار اشتباه شده و استفاده نابجا بنمایند. که سبب تغییر حکم خداوند خواهد شد و همه اساتید محترم می دانند فهم استدلالهای فقهی و نحوه درست استفاده از قواعد اصولی، نیاز به آشنایی با علوم دینی دارد که در حوزه های علوم دینی برای تحصیل آنها باید سالها وقت صرف کرد.

درس اول

تعریف، ضرورت و اقسام تقلید

تعریف تقلید

تقلید به معنای پیروی از دیگری و در اصطلاح فقه، عمل به دستور مجتهد است.^۱

به عبارت دیگر، تقلید عبارت است از: «عمل کردنی که مستند به فتوای فقیه معینی باشد.» البته آنچه موجب صحت عمل است، آن است که عمل بر اساس حجت و دلیلی مانند فتوای فقیه صادر شود، هر چند عنوان تقلید بر آن صدق نکند ... زیرا صرف منطبق شدن عمل با فتوای فقیه موجب صحت آن است.^۲

تعریف مُقلِّد:

مقلد، کسی است که از مجتهد تقلید کند؛ یعنی، به دستور او رفتار نماید.^۳

یاد سپاری

تقلید به معنای پیروی از دیگری بر دو گونه است: ممنوع و مشروع، که

۱- نقل به معنا از: توضیح المسائل، م ۲.

۲- تحریر الوسيلة، ج ۱، ص ۵، م ۲

۳- با استفاده از: توضیح المسائل، م ۱

توضیح آن در اقسام تقلید خواهد آمد.

ضرورت تقلید

اختصاراً باید گفت: انسان «نیازمند» است و نیازهای او در زندگی، گوناگون و بسیارند. ادامهٔ حیات بستگی به رفع احتیاجات دارد و برای آن نیز، آگاهی علمی و عملی لازم است. از طرفی چون عمر انسان کم است و آگاهی به تمامی علوم ممکن نیست. بنابراین، انسانها و جوامع انسانی برای رفع نیازها و ادامهٔ زندگی خویش باید به متخصصین هر علمی رجوع و از آنان پیروی و تقلید کنند، مگر خودشان آگاهیهای لازم را در آن علوم دانا باشند.

همان گونه که ما مثلاً به علت آگاهی نداشتن از چشم درد، به چشم پزشک مراجعه و از دستوره‌های او پیروی می‌کنیم و آنها را به کار می‌بندیم، در مسائل شرعی و احکام دینی هم باید به دانشمندان و متخصصان آن، یعنی مجتهدین جامع الشرایط مراجعه و از آنان پیروی کنیم.

آری، آنانی که در خویشتن، نیازها و کمبودها را یافته‌اند و برای رفع آن به حرکت در آمده‌اند و جهت حرکت خود را به سوی معبود و معشوق خویش «اللّه» قرار داده‌اند: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي^۱؛ من به سوی پروردگار خویش می‌روم».

آنهایی که راه به سوی محبوب را «سفر» و خود را مسافری در این سفر می‌دانند و به این نتیجه رسیده‌اند که باید در این راه با «سرعت» گام بردارند تا نجات یابند: «سَاعٌ سَرِيعٌ نَجِي^۲؛ تلاشگران تندرو، نجات می‌یابند».

و به این معرفت دست یافته‌اند که در سرعتها، کوچکترین انحرافها بزرگترین خسارتها را به دنبال می‌آورد، بنابراین در حرکتها و در سفرها باید طبق «قانونها» و «احکام» قدم بردارند تا گمراه و منحرف نشوند، بلکه در صراط مستقیم او هدایت

۱- صافات (۳۷)، آیه ۹۹.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

گردد: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ».

این جاست که نیاز به قوانین حرکت و احکام سفر به سوی «الله» را در کوچکترین حرکات خویش احساس می‌کنند. و چون قانونگذار و حاکم، این قوانین و احکام را در «قرآن» و «سنت» قرار داده است، آنان که توانایی استخراج و استنباط آن را از این دو منبع پر فیض نداشتند، کاملاً به ضرورت و اهمیت «تقلید» پی می‌برند تا به سر منزل مقصود دست یابند و در این سفر الهی و روحانی به مقصد رسیده، و به سعادت دنیا و آخرت نایل شوند.

از سوی دیگر، طبق حدیثی از مولایمان حضرت صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در امور و حوادثی که برای مسلمین پیش می‌آید باید به روایان حدیث و مجتهدین جامع شرایط مراجعه نمایند:

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حِجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ در حوادث و رخدادهای گوناگون، به روایان احادیث ما (مجتهدین جامع شرایط) مراجعه کنید، که آنان حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنان می‌باشم.»

قسمتی از بیانات حضرت امام خمینی - قدس سره - درباره اهمیت تقلید «یک مسلمان بایستی از اسلام فقاهتی، که توسط حوزه‌های فقهت محفوظ مانده، پیروی کند؛ و تقلید هم بایستی بر اساس فتاوی فقهای جامع شرایط، که حصون اسلام و حافظ قوانین الهی اند، باشد.»

۱۳۵۹/۴/۲۰

اقسام تقلید

برخی می‌گویند:

آیا تقلید از دیگران مورد نکوهش واقع نشده است؟

آیا مگر در قرآن، تقلید از پدران و اجداد مورد انتقاد قرار نگرفته است؟

آیا ما که خود دارای فکر و خرد هستیم پس چرا باید از دیگران پیروی نماییم؟ آیا چنین روشی با استقلال فکری انسان منافات ندارد؟ مگر نه این است که:

«خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد»
اینها شبهه‌ها و سؤال‌هایی است که با بیان اقسام تقلید، پاسخ آنها روشن خواهد شد.

اقسام تقلید عبارتند از:

۱- تقلید جاهل از جاهل

تقلید جاهل از جاهل، همان تقلید کورکورانه‌ای است که متأسفانه در طول تاریخ بشر وجود داشته است و موجب بر باد دادن خلق و نکوهش قرآن و انسانهای خردمند قرار گرفته و نه تنها از نظر عرف و عقل و شرع مورد قبول نبوده، بلکه محکوم نیز شده است و واقعاً: «وای از آن روزی که کوری، عصاکش کور دگر شود.»

در این نوع تقلید است که باید کاملاً توجه داشته باشیم مبدا معارف دینی و مسائل شرعی خویش را از کسانی که متخصص در این رشته نیستند، فرا بگیریم.

۲- تقلید عالم از عالم

منظور تقلید عالم از عالم در یک موضوع مشترك و یکسان است. روشن است که چنین تقلیدی نه لزومی دارد و نه فایده‌ای؛ و البته مشورت و همفکری غیر از تقلید است.

البته باید توجه داشت مهندسی که در رشته فنی خود عالم است اگر برای درمان بیماریش به طبیبی، که در رشته پزشکی آگاهی دارد، مراجعه می‌نماید به معنای تقلید عالم از عالم نیست؛ بلکه تقلید جاهل از عالم است؛ زیرا موضوع

جهل و علم در این جا دو تاست و با یکدیگر تفاوت دارد.

۳- تقلید عالم از جاهل

تقلید عالم از جاهل از دو قسم قبلی هم، زشت تر است؛ زیرا علاوه بر این که فایده ای در بر نخواهد داشت، دانش و آگاهی انسان عالم را نیز به تباهی و انحراف خواهد کشید؛ و مانند این است که پزشکی برای درمان بیماری خود، که به آن آگاهی دارد، به شخصی مراجعه نماید که اصلاً از علوم پزشکی بهره ای نبرده است. چنین طبیعی اگر بیمارتر نشود، یقین داشته باشد که خوب نخواهد شد؛ و این، شبیه آن است که شخص بینایی برای طی کردن مسیری دست خود را در دست نابینایی بگذارد.

همان گونه که مشخص و واضح است این سه قسم تقلید، بسیار زشت و ناپسند است.

۴- تقلید جاهل از عالم

تقلید جاهل از عالم، پیروی انسان غیر آگاه از آگاه و رجوع انسان غیر متخصص به متخصص است؛ و این، نه تنها کاری منطقی و صحیح و بر اساس فطرت انسان است، بلکه جزء واقعیات زندگی و از ضروریترین مسائل آن است؛ زیرا نیازهای هر انسانی، هم گوناگون و هم بسیار است بطوری که برای رفع آنها باید آگاهی لازم و احاطه کامل داشت تا بتوان نیاز خویش را به گونه ای صحیح و مفید برآورده نمود و با این عمر کم و زمان کوتاه و آن دریاهاى علم و دانش، چنین کاری عملاً برای انسان و جوامع انسانی امکان پذیر نیست.

بنابراین، چنین تقلیدی از نظر عرف و عقل و شرع پذیرفته و پسندیده است و این همان کاری است که همه ما در هر شبانه روز آن را انجام می دهیم، اگر چه خود متوجه آن نیستیم.

تقلید در «فروع دین» و «احکام شرعی» نیز از این قبیل است؛ یعنی، انسانی که از فروع دین و احکام الهی آگاهی ندارد، برای آشنایی و فراگیری آنها به متخصصین آن، یعنی مجتهدین جامع الشرایط مراجعه و از او تقلید می‌نماید تا سعادت دنیا و آخرت را برای خویش تضمین کند.

البته تقلید جاهل از عالم در صورتی ارزشمند است که دارای این خصوصیات باشد:

۱. آزادانه: یعنی شخص مقلد از روی اختیار و آزادی از دیگری تقلید کند.
 ۲. آگاهانه: یعنی شخص مقلد مرجع تقلید را شناخته و با علم و آگاهی از او تقلید نماید.
- پس تقلید از نظر شرع و عقل بردو گونه است: تقلید ممنوع و تقلید مشروع.

درس دوم

تعریف اجتهاد و ضرورت آن

تعریف اجتهاد

اجتهاد در لغت به معنای تلاش و کوشش تا سر حد توانایی است به گونه ای که با تحمل رنج و سختی همراه باشد؛ و در اصطلاح فقه عبارت است از: به کار بردن نهایت تلاش خویش در راه به دست آوردن احکام شرعی و قوانین الهی از راهها و منابعی که نزد فقهای اسلام معمول و متعارف است که آنها با تحصیل «مقدمات اجتهاد» یا «شرایط اجتهاد» به دست می آید. بنابراین:

«اجتهاد، قانونگذاری نیست، بلکه استخراج و استنباط قانون است.»

تعریف مجتهد

مجتهد کسی است که بتواند احکام را از روی دلیل به دست آورد.

مرجع تقلید

مجتهدی که دیگران در احکام دینی به فتوای او عمل می کنند، مرجع تقلید است؛ یعنی، در تقلید به او رجوع می شود. بنابراین، هر مجتهدی مرجع تقلید نیست؛ ولی هر مرجع تقلیدی باید مجتهد باشد.

ضرورت اجتهاد

منابع اصلی به دست آوردن احکام و قوانین الهی در فقه شیعه «قرآن» و «سنت» است. اگر این احکام و قوانین در بین آیات و روایات به صورت کلمه‌ها و عبارتهای ساده و روشنی بیان شده بود، استنباط و استخراج آنها برای بسیاری از مردم کار آسانی بود؛ اما وقتی پیغمبر اکرم -صلی الله علیه و آله- می فرمایند: «إن القرآن ذو وجوه فاحملوه علی أحسن الوجوه؛ قرآن دارای معانی گوناگونی است، پس آن را بر نیکوترین معانی اش تطبیق دهید.»

و یا امام صادق -علیه السلام- می فرمایند:

«إن الكلمة من كلامنا لتصرف علی سبعین وجها؛ یک کلمه از گفتار ما بر هفتاد

معنی برگشت می کند.»

متوجه می شویم که به دست آوردن احکام و استنباط و استخراج قوانین الهی از آیات و روایات کار ساده ای نیست.

انسانی که به درجه اجتهاد نرسیده است چگونه می تواند بگوید و با چه دلیلی می تواند اثبات نماید که آیه مربوط به روزه: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...» بدین معناست که هر سال باید روزه گرفت؛ ولی آیه حج: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...» بدین معناست که رفتن به حج در تمام عمر، تنها یک بار واجب است؟

انسان غیر مجتهد چگونه می تواند استنباط نماید که در آیه: «اتَمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ؛ باید روزه را تا شب به پایان برسانید.» مقصود از «شب» وقتی است که خورشید پنهان می شود و غروب می کند و یا زمانی است که مغرب شده است و اذان شرعی را می گویند؟ زیرا غروب با مغرب تفاوت دارد.

کسی که مقلد است آیا می تواند پاسخ دهد که چرا فعل امر در آیه «اقِيمُوا الصَّلَاةَ؛

نماز را به پا دارید. « به معنای «وجوب» است؛ ولی فعل امر در حدیث: «اغْتَسِلْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ؛ در روز جمعه غسل کنید. « به معنای «استحباب» است؟ خواننده قرآن از کجا بفهمد که آیه: «وَرَفَعَ أَبْوَابَهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا؛ حضرت یوسف پدر و مادر خویش را بر جای بلندی نشاند و آنان برای او سجده کردند. « دلالت نمی کند که سجده برای غیر خدا هم جایز است؟ وقتی که دو قرائت متفاوت، مانند: «يَطْهَرْنَ» و «يُطَهَّرْنَ» در آیه ۲۲۲ سوره بقره، باعث دو حکم گوناگون می شود که در مسأله ۴۶۷ توضیح المسائل ذکر گردیده است، چگونه شخص غیر مجتهد می تواند استدلال نماید که کدام یک از این دو حکم صحیحتر است؟

وقتی می شنویم در حدود صد و پنجاه صحابه ساختگی و تحریف کننده وجود دارد که برخی از آنها به تنهایی در حدود «چهار هزار» حدیث را جعل کرده اند تا به مقاصد شوم خویش برسند و یا هنگامی که نام دو راوی در میان راویان حدیث، شبیه به هم ذکر شده اند، در حالی که یکی از آنان فقط راستگو و مورد اعتماد بوده است، آیا بدون «اجتهاد» و آشنایی با علم رجال (راوی شناسی) می توان این احادیث و این راویان را از یکدیگر باز شناخت و بر اساس آن، حکم شرعی را استنباط کرد؟

در این زمان که حوادث و وقایع و موضوعات جدیدی برای افراد و جامعه ها پیش می آید که آیه و یا روایت خاصی در مورد آن وجود ندارد از قبیل شرکت در انتخابات، راهپیمایی ها، ارتباط و یا قطع رابطه با کشورها...؛ ولی اصول و قواعد کلی آن در آیات و روایات آمده است، آیا «اجتهاد» و به دست آوردن فروع مختلف از اصول و احکام کلی، ضرورت و اهمیت ندارد؟ آیا هدایت جامعه اسلامی در پیچ و خم مسائل کنونی دنیا به عهده کسی غیر از فقیه و مجتهد جامع شرایط است؟

آری، این چنین است که «اجتهاد» ضرورت و اهمیت دارد بطوری که طبق

روایتی از معصوم - علیه السلام - چنانچه مجتهد در اجتهادش به حکم الهی دست پیدا کند دو پاداش دارد، و اگر به خطا رود به خاطر سعی و تلاشش در راه به دست آوردن حکم الهی، یک پاداش خواهد داشت: «لِلْمُصِيبِ أَجْرَانِ وَلِلْمُخْطِئِ أَجْرٌ وَاحِدٌ؛ آن کس که به حکم الهی دست یافته است دو پاداش دارد و آن که در رسیدن به حکم الهی به خطا رفته است یک پاداش.»

قسمتهایی از بیانات حضرت امام خمینی - قدس سره -

درباره اجتهاد و مجتهدین

«از عصرهای اول اسلام تا به حال، اطلاعات اجمالی داریم و می بینیم که: اسلام را به تمام ابعادش «روحانیون» حفظ کرده اند؛ یعنی، معارفش را روحانیون حفظ کرده اند، فلسفه اش را روحانیون حفظ کرده اند، اخلاقش را روحانیون حفظ کرده اند، فقهش را روحانیون حفظ کرده اند، احکام سیاسی اش را روحانیون حفظ کرده اند، تمام اینها با زحمتهای طاقت فرسای روحانیون محفوظ مانده است.»

«الآن که شما چنین فقه غنی دارید؛ فقه شیعه، که غنیترین فقه دنیاست، قانونی است که با زحمتهای علمای شیعه توضیح و تفریع شده است. در اسلام غنیترین فقه ها، «شیعه» است. این چنین فقهی در تمام دنیا وجود ندارد نه در میان مسلمین - علی کثرتهم - و نه در بین غیر مسلمین؛ و این فقه با زحمات طاقت فرسای علمای شیعه درست شده است.»

«زمان اول اسلام که عصر پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و دنبالش زمان ائمه اطهار - علیهم السلام - [بود] این علمای شیعه بودند که دور ائمه اطهار - علیهم السلام - جمع می شدند و احکام را از آنان اخذ می کردند و در اصولی که چهارصد کتاب بوده است نوشتند و آن اصول بعداً در اصول دیگری، که کُتب اربعه و سایر کتب است، تدوین گردیده است.»

«این حوزه‌های فقاہت بوده است که هزار و چند سال، اسلام را نگاه داشته است. این حفظ فقاہت، روشی بوده است که از زمان قدیم، از زمان ائمه هدی - علیهم السلام - تا زمان ما، مشی این بوده است که علمای ما داشته اند ...»

۱۳۵۹/۴/۲۰

«... ما تا آخر احتیاج به «علما» داریم. اسلام تا آخر احتیاج دارد به این علما اگر نباشند اسلام از بین می‌رود، اینها کارشناسهای اسلام هستند و حفظ کردند اسلام را تا کنون و باید اینها باشند تا اسلام محفوظ بماند. اسلام، با روشنفکر محفوظ نمی‌ماند.»

۱۳۶۰/۶/۱۸

«اسلام اگر خدای نخواسته همه چیزش از دست برود، ولی «فقہش» به طریق موروث از فقہای بزرگ بماند، به راه خود ادامه خواهد داد. ولی اگر همه چیز به دستش آید و خدای نخواسته «فقہش» به همان طریق سلف صالح [نباشد و] از دستش برود، راه حق را نتواند ادامه داد و به تباهی خواهد کشید.»

۶۱/۱۱/۲۲

«به شهادت تواریخ معتبر از بعد از رحلت پیغمبر اسلام تا امروز، تنها کسانی که دین مردم را نگاه داشته و از یابو سرایی افسار گسیختگان جلوگیری کرده علما بودند.»^۱

درس سوّم

علت اختلاف فتوا و نظریات مجتهدین

یکی از سؤال‌هایی که در باب اجتهاد و تقلید گاهی مطرح می‌شود، این است که با توجه به یکسانی منابع فقه و مآخذ احکام، یعنی کتاب و سنت و اجماع و عقل، چرا فتوای مراجع تقلید و نظریات مجتهدین در مواردی با یکدیگر اختلاف دارد؟

قبل از بررسی علل و ریشه‌های اختلاف فتوای مجتهدین، ذکر چند نکته لازم است:

۱- معمولاً و بطور طبیعی در مسائل نظری هر رشته‌ای، متخصصان و دانشمندان آن رشته علمی در یک سری از مسائل با یکدیگر اختلاف نظر دارند و این گونه نیست که پزشکان، مهندسان، روان‌شناسان و ... همیشه با یکدیگر اتفاق نظر داشته باشند، تا آن گاه سؤال مذکور تنها متوجه متخصصان مسائل دینی و دانشمندان علوم اسلامی باشد که چرا با یکدیگر اختلاف فتوا داشته و در احکام شرعی وحدت نظر ندارند.

۲- نکته دوم این است که مراجع تقلید و مجتهدین در «کلیات» مسائل دینی با یکدیگر اختلاف نظر ندارند؛ زیرا مسائل دینی بر چند گونه است:

الف: مسائل ضروری دین: یعنی مسائل و احکامی که تمامی مسلمانان آنها را

جزء دین اسلام می دانند؛ مانند وجوب نماز و روزه. در مسائل ضروری دین هیچ گونه اختلافی در بین مجتهدین و حتی در بین مردم وجود ندارد.

ب: مسائل ضروری مذهب: یعنی مسائل و احکامی که در مذهب تشیع و در بین شیعیان هیچ گونه اختلافی در آنها نیست، اگر چه برخی از فرقه های مسلمین در آن با ما اختلاف دارند؛ مانند وضو گرفتن صورت و دستها از بالا به پایین. در مسائل ضروری مذهب نیز، هیچ گونه اختلافی در بین مجتهدین نیست.

ج: مسائل مشهور: یعنی مسائل و احکامی که اکثریت مجتهدین بر آن اتفاق نظر دارند و تنها تعداد کمی در آن مسائل، نظر مخالف دارند؛ مانند وضو نگرفتن با آب مضاف نظیر گلاب، که برخی از مراجع تقلید چنین وضویی را صحیح می دانند. این گونه مسائل به اندازه ای در میان مراجع تقلید، مشهور و مورد اتفاق اکثریت است که مخالفت برخی موجب اختلاف نمی شود.

قابل توجه این است که قسمت عمده احکام اسلام و مسائل دینی در یکی از این سه بخش قرار دارد و به همین دلیل، تفاوت رساله های عملیه و اختلاف فتوای مجتهدین در مسائل اساسی و کلی بسیار کم است و گاهی جنبه احتیاطی دارد.

د: مسائل جزئی: یعنی مسائلی که به جزئیات احکام مربوط می شود که در این گونه مسائل، گاهی بین مجتهدین اختلاف نظر وجود دارد. ولی باید توجه داشت که این اختلاف نظرها بدین معنی نیست که حکم الهی بیش از یکی است؛ بلکه گاهی در فهم جزئیات حکم از آیات و روایات اختلاف پیش می آید؛ مثلاً، آیا لغت «صَعِيد» که در آیه تیمم وارد شده، به معنای خاك است یا به معنایی عامتر از خاك که شامل سنگ و شن و ریگ و ... نیز می شود.

پس آن اختلاف نظری که در بین مجتهدین هست در مسائل جزئی است نه کلی

و آن هم تعدادش کم است نه زیاد.

۳- نکته سومی که باید به آن توجه داشت، این است که اختلاف نظر مجتهدین در بعضی از مسائل جزئی، ضرری به دین و مکتب نمی زند و در عمل مردم و مقلدین اختلاف چشمگیر و محسوسی به وجود نمی آورد؛ مانند احکام نماز جماعت یا احکام حج، که گرچه ممکن است مجتهدین در احکام آن با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند، اما همه مردم تقریباً به یک صورت نماز جماعت و اعمال حج را به جا می آورند.

۴- نکته چهارم این است که اختلاف فتوای مجتهدین به خاطر هوا و هوس و به خاطر منافع شخصی نیست، بلکه گاهی تقوای آنان به حدی رسیده است که وقتی از مرجع تقلیدی سؤال می کنند: حکم چیز نجسی که در چاه بیفتد چیست؟ قبل از پاسخ به سؤال دستور می دهد چاه خانه اش را پر کنند، تا مبادا در بیان حکم خدا دچار هوا و هوس و در نظر گرفتن منافع شخصی شود؛ زیرا ما «باید آن چنان که فکر می کنیم زندگی کنیم، نه آن چنان که زندگی می کنیم فکر کنیم.» و چنانچه مرجع تقلیدی طبق هوا و هوس خویش فتوایی را صادر کند، از نظر فقهی و اسلامی شرایط مرجعیت را از دست خواهد داد، که در حدیثی از امام حسن عسکری - علیه السلام - وارد شده است:

«... فاما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه، مطيعاً لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه ... : از میان فقیهان آن که خویشان دار، نگاهبان دین، مخالف با هوا و هوس خویش و فرمانبردار امر مولای خود باشد، بر مردم است که از او تقلید کنند.»^۱

پس علت اختلاف فتوای مجتهدین و مراجع تقلید، یک سری دلایلی علمی و تخصصی و تحقیقی است که به آن اشاره خواهد شد.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ک «القضاء»، ب ۱۰، ح ۲۰، ص ۹۴.

۵- آخرین نکته این است که اختلاف فتوا در زمان پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - و ائمه اطهار - علیهم السلام - در میان اصحاب و یاران و شاگردانشان، بطوری که محسوس باشد، وجود نداشته است؛ زیرا آنان برای یافتن پاسخ سؤالات خود و یا در هنگام اختلاف نظر به معصوم - علیه السلام - دسترسی داشته اند؛ اما در زمان غیبت امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - چون مجتهدین و مراجع تقلید به معصوم - علیه السلام - دسترسی ندارند، باید احکام اسلامی را خودشان از آیات و روایات استنباط کنند. از طرفی هم، چون قسمتی از آیات و روایات از جهات گوناگونی، که به آن اشاره خواهد شد، برای آنان ممکن است روشن نباشد، از این جهت بین مجتهدین و مراجع تقلید اختلاف فتوا وجود دارد، و الا در زمان معصومین - علیهم السلام - اختلاف نظری که محسوس باشد، وجود نداشته است.

با توجه به نکاتی که گفته شد، علل و ریشه های اختلاف فتوای مراجع تقلید و اختلاف نظریه مجتهدین بر چند گونه است:

۱- اختلاف نظر در ناقلان و راویان احکام

در زمان معصومین - علیهم السلام - یا در زمان نزدیک به عصر آنان، سند و مدرک روایات و شناخت راویان و ناقلان احادیث کمتر مورد نیاز بود؛ زیرا احادیث و احکام را یا از خود معصوم - علیه السلام - می پرسیدند و یا راوی و ناقل آنها را به خاطر نزدیکی زمانی با معصوم - علیه السلام - می شناختند. اما در زمانهای بعد، روایات و احادیث با واسطه های زیادی نقل می شد از این رو، مجتهدی که می خواهد طبق حدیث و روایتی فتوا بدهد، باید راویان و ناقلان آن را بشناسد و به معتبر بودن سند روایات پی ببرد و به علم «حدیث» و «رجال» آگاهی داشته باشد.

همین تحقیق در سند احادیث و شناخت راویان آنها (علم درایه و رجال) باعث

می شود که گاهی یک حدیث به نظر مجتهدی صحیح و معتبر باشد، اما همین حدیث در نظر مجتهد دیگری از صحت و اعتبار برخوردار نباشد و در نتیجه موجب اختلاف فتوا بین مجتهدین گردد.

۲- اختلاف نظر در معانی و مفاهیم احکام

گاهی بعضی از آیات و روایات از نظر کلمات و جملات و ترکیبات به گونه ای است که در معانی و مفاهیم آنها احتمالات مختلفی داده می شود. بدین جهت در معانی و مفاهیم احکام بین مجتهدین اختلاف نظر و در نتیجه، اختلاف فتوا به وجود می آید؛ مثلاً، همان گونه که گفته شد، در آیه مربوط به تیمم «... فلم تجدوا ماء فیمموا صعيداً طيباً؛ در صورتی که برای طهارت به آب دسترسی نداشتید بر صعيد پاکیزه تیمم کنید.» در معنی و مفهوم کلمه «صعيد» اختلاف نظر پیش آمده که آیا معنای صعيد، فقط خاک است یا معنای آن تمام چیزهایی است که پوسته زمین را تشکیل می دهند؛ مانند سنگ و شن و ریگ و غیر آن.

از این رو، در این که بر چه چیزهایی تیمم صحیح است و یا غیر صحیح، بین مجتهدین اختلاف فتوا به وجود آمده است.

۳- اختلاف نظر در مصادیق و موضوعات احکام

گاهی مجتهدین در خود حکم شرعی با یکدیگر اتفاق نظر دارند، اما در مصداق و موضوع حکم اختلاف نظر پیش آمده است؛ مثلاً، فتوا داده اند اگر بر بدن یا لباس نمازگزار خونی باشد که مقدار آن کمتر از «درهم» است، نماز صحیح است.

در زمانی که این حکم از سوی معصوم - علیه السلام - صادر شده، درهم در میان مردم معمول بوده است و همه، اندازه آن را می دانسته اند. اما در زمانهای بعد، به علت عدم آگاهی از اندازه درهم آن روز، اختلاف نظرهایی به وجود آمده

که آیا اندازه درهم مساوی با گودی کف دست است یا بند سرانگشت ابهام یا وسطی و یا سبابه. همین اختلاف نظر در مصداق و موضوع حکم، باعث اختلاف فتوا در حکم شرعی آن شده است.

۴- اختلاف نظر در مقاصد و اهداف احکام

چون در زمان ائمه اطهار - علیهم السلام - و طبقه اول راویان احادیث و ناقلان احکام شرعی، حکومت و قدرت در دست مخالفان بوده است از این رو، آنان نمی توانسته اند در همه جا، احکام «واقعی» الهی را بدون پرده بیان کنند و به اصطلاح، رعایت «تقیه» می کرده اند. همین امر موجب شده است تا بعضی از احادیث با بعضی دیگر، توافق نداشته باشند و «مقصود» و «هدف» اصلی معصوم - علیه السلام - فهمیده نشود.

یکی از کارهای فقها و مجتهدین این است که، چنین احادیثی را، که در نظر نخستین با یکدیگر منافات و تعارض دارند، با هم جمع کنند تا مقصود و هدف اصلی آنها معلوم و شناخته شود و در نتیجه، آنها را مأخذ و دلیل فتوای خود قرار دهند. گاهی در جمع بین احادیث و وفق دادن یک حدیث با حدیث دیگر، در میان مجتهدین اختلاف نظر پیش می آید و همین، موجب اختلاف فتوای آنان می گردد. پس با در نظر گرفتن این چهار علت است که، گاهی بین مجتهدین و مراجع تقلید اختلاف فتوا پیش می آید.

درسی اخلاقی از حضرت امام خمینی - قدس سره -

در مورد اختلاف فتوای مجتهدین:

« ... مسأله بلیطهای بخت آزمایی از مسائل اجتهادیه فقه است و نظریه های مجتهدین ممکن است درباره آن مختلف باشد؛ چه این گونه مسائل از مسائل ضروری و واضح فقه نیست تا این که همه در آن متفق باشند. در همین مسأله بلیطهای بخت آزمایی مشهور بود که مرحوم آقای خوانساری و مرحوم میرزا

سید یونس اردبیلی - رضوان الله علیهما - جایز می دانند، البته این اجتهاد ایشان است که مؤدّی به جواز شده است و این، سبب نمی گردد که چون آنها جایز می دانستند، ما بر آنان طعنه بزنیم. همان طور که آنان نیز نمی توانند به ما طعنه بزنند که چرا ما آن را جایز نمی دانیم؟ بلکه می توان در این گونه موارد به بحث پرداخت. آقایان باید خیلی مواظب این خرده کاریها باشند، خیلی باید مواظب الفاظشان باشند، مبدا خدای نکرده به واسطه شطرنج کلمه ای، سلب توفیق از آنها شود یا از زمره محصلان [واقعی] خارج گردند و یا از طریق الهی و صراط مستقیم بیرون روند.^۱

«... خلاصه اختلاف به هر شکلی کوبنده است وقتی نیروهای مؤمن به انقلاب حتی به اسم فقه سنتی و فقه پویا به مرز جبهه بندی برسند آغاز باز شدن راه استفاده دشمنان خواهد بود جبهه بندی نهایتاً معارضه پیش می آورد، هر جناح برای حذف و طرد طرف مقابل خود واژه و شعاری انتخاب می کند، یکی متهم به طرفداری از سرمایه داری و دیگری متهم به التقاطی می شود که من برای حفظ اعتدال جناحها همیشه تذکرات تلخ و شیرینی داده ام چرا که همه را فرزندان و عزیزان خود می دانم. البته هیچگاه نگران مباحثات تند طلبگی در فروع و اصول فقه نبوده ام ولی نگران تقابل و تعارض جناحهای مؤمن به انقلابم که مبدا منتهی به تقویت جناح رفاه طلب، بی درد و نق بزن گردد، نتیجه می گیرم که اگر روحانیون طرفدار اسلام ناب و انقلاب دیر بجنبند ابرقدرتها و نوکرانشان مسائل را به نفع خود خاتمه می دهند.»^۲

شورای فتوا

یکی دیگر از سؤالاتی که گاهی مطرح می شود، این است که چرا مجتهدین و

۱- عبدالکریم بی آزار شیرازی، رساله نوین، چاپ پنجم، ج ۲، ص ۲۶۶.

۲- پیام به حوزه و روحانیت (۶۷/۱۲/۳).

مراجع تقلید «شورای فتوا» تشکیل نمی دهند تا به وسیله مشورت و بررسی و تبادل نظر، اختلاف فتوای آنان برطرف شود؟ در پاسخ این سؤال بطور اختصار باید گفت:

مراجع تقلید، فتواها و نظریات خود را پس از تحقیق و بررسی و مشورت و مطالعه زیاد صادر می کنند و کتابهای فقهی را که شامل تمام نظریات موجود در یک مسأله است، بخوبی و با دقت مطالعه می نمایند و در جلسات درس (خارج)^۱ نظریات مختلف را مطرح نموده، در اطراف آن به بحث و تبادل نظر می پردازند و پس از چند سال تدریس و اثبات و نفی نظریات مختلف، آنگاه یک نظریه را به عنوان نظریه و فتوای خود بر می گزینند. حتی مراجع تقلید - نوعاً - جلسات استفتا، دارند که سؤالات شرعی مقلدین در آن جلسات مورد بحث و گفتگو و بررسی قرار می گیرد و پس از رسیدگی کامل و مشاوره های علمی، نظریه نهایی و فتوای خود را در پاسخ به آن سؤالات می نویسند و در ذیل آن مهر خود را می زنند.

البته ناگفته نماند که این مشورت و تبادل نظرها، گرچه فواید زیادی دارد و در بسیاری از موارد اختلاف نظرها را تا اندازه ای برطرف می کند، اما بطور صد در صد و کامل موجب رفع اختلاف نظریات نمی شود، همان گونه که در شوراها و کنفرانسهای علمی نیز، گاهی اختلاف نظریه حال خود باقی می ماند و مشورت و تبادل نظر دانشمندان آن رشته علمی هم نمی تواند آن اختلافات را برطرف کند.

۱- پس از مرحله «مقدمات» و «سطح»، سومین و آخرین مرحله دروس حوزه درس «خارج» است.

درس چهارم

تعبد در احکام

همان گونه که گفته شد «تعبد» در عمل به احکام شرعی به این معنی نیست که احکام الهی دارای حکمت و مصلحت نباشند؛ زیرا از صفات پروردگاری یکی «علیم» بودن و دیگری «حکیم» بودن است؛ یعنی، خداوند متعال به خوبیها و بدیها علم دارد و بر اساس حکمت و مصلحت، انسان را به سوی خوبیها و نیکبها دعوت می کند و از بدیها و زشتیها باز می دارد. پس تعبد به معنای این است که گرچه انسان اصل حکمتها و مصلحتهای احکام الهی و قوانین شرع مقدس را نمی تواند دریابد؛ ولی باید احکام و قوانین را، به همان گونه که در دین وارد شده است، انجام دهد؛ نه از آنها چیزی بکاهد (تفریط و کند روی) و نه بر آنها چیزی بیفزاید (افراط و تند روی). زیرا بدعتی که در مکتب اسلام حرام شده و مورد نکوهش قرار گرفته است به معنای افزودن و وارد کردن چیزی در قوانین دین و یا کاستن و خارج کردن چیزی از قوانین دین است و هر گونه تقدس گرایی و تجدد مآبی بر خلاف «اصول مکتب» را شامل می شود چنان که پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - می فرماید: «شَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَ كُلُّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَ كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»؛ بدترین کارها، امور نوپیدا است و هر امر نوپیدایی بدعت و هر بدعتی،

۱- بحار الانوار، ج ۲، ك «العلم»، ب ۳۴، ح ۳۱، ص ۳۰۱؛ امالی شیخ طوسی.

گمراهی است .»

بنابراین، «تعبد» عبارت است از: انجام اوامر و ترك نواهی شرعی به همان گونه‌ای که شارع مقدس اسلام فرموده است، اگر چه انسان مصلحت اوامر و مفسده نواهی و حکمت احکام را نتواند درك بکند.

پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - با آن همه عظمت و مقام نیز مأمور به تعبد و پیروی از دستورها و اوامر الهی بودند: «لَا تُحْرَكُ بِهِ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ».

به تعجیل زبان به خواندن قرآن مجتنبان، که گرد آوری و خواندنش به عهده ماست. چون آن را خواندیم، تو آن خواندن را پیروی کن.^۱

امامان معصوم - علیهم السلام - نیز، که مظهر اسما و صفات الهی و جانشینان رسول خدا هستند، جز سخن پروردگار و تعبد در عمل به آن، گفته دیگری بر زبان جاری نمی ساختند و به فرموده امام صادق - علیه السلام - : «وَاللَّهِ مَا نَقُولُ بِأَهْوَانِنَا وَلَا نَقُولُ بِرَأْيِنَا وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا قَالَ رَبُّنَا^۲؛ سوگند به خدا، ما طبق خواهشها و نظریات شخصی خویش سخنی نمی گوئیم و جز آنچه که پروردگارمان گفته است چیزی بر زبان جاری نمی سازیم.»

برای آشنایی بیشتر با ارزش و اهمیت «تعبد» از نظر قرآن و سنت، آیات و روایاتی را در این زمینه ذکر می نمایم:

ارزش و اهمیت تعبد از نظر قرآن

۱. «وَأَنْتُمْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ، وَ لَنْ نُجِِدَ مِنْ دُونِهِ مُتَّحِدًا؛ (وای پیامبر!) از کتاب پروردگارت هر چه بر تو وحی شده است تلاوت کن، که سخنان

۱- قیامت (۷۵)، آیات ۱۶-۱۸.

۲- بحار الانوار، ج ۲، ک «العلم»، ب ۳۳، ح ۵، ص ۱۷۳؛ بصائر الدرجات.

او را هیچ چیز دگرگون نمی سازد و تو جز او هرگز پناهگاهی نمی یابی .^۱

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! بر خدا و پیامبر او پیشی مگیرید و چیزی را مقدم ننمایید، و از خدا بترسید زیرا خدا شنوا و داناست .^۲

بنابراین با توجه به تأکیدی که قرآن درباره «تعبد» دارد باید مواظبت نمود که ناخواسته از کسانی نباشیم که قرآن درباره آنها چنین می فرماید: «وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا^۳؛ و می گویند: به بعضی ایمان داریم و می پذیریم و برخی دیگر را کافریم و نمی پذیریم و می خواهند در این میانه راهی برگزینند .^۴

ارزش و اهمیت تعبد از نظر سنت

۱. امام امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - فرمود: «الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ، وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَةُ^۴؛ راه راست و چپ، روی به گمراهی دارد. راه میانه است که جاده حق است .

۳. امام سجاد - علیه السلام - فرمود: «مَنْ عَمِلَ بِمَا اقْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبِدِ النَّاسِ؛ هر آن کس به آنچه خدا بر او واجب کرده، عمل کند از عابدترین و پرستش کننده ترین مردمان است .^۵

در ارزش و اهمیت تعبد همین بس که خوارج نهروان با آن که پیشانی هایشان از کثرت عبادت پینه بسته بود و روزها را به روزه و شبها را به نماز سپری می کردند و

۱- کهف(۱۸)، آیه ۲۷ .

۲- حجرات(۴۹)، آیه ۱ .

۳- نساء(۴)، آیه ۱۵۰ .

۴- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۶ .

۵- اصول کافی، ج ۲، ک «الایمان والکفر»، ب ۴۲، ح ۷، ص ۸۴ .

قرآن را با صوتی زیبا و دلنشین می خواندند چون از مسیر ولایت خارج شده بودند، امیر مؤمنان علی - علیه السلام - به جنگ با آنان بر می خیزد. آیا این جز بدین جهت بوده است که از دیدگاه مکتب اسلام میان «عبودیت» (تعبد حقیقی) و «عبادت» فرسنگها فاصله است؟ و عبادتی که رنگ الهی نداشته باشد «عبودیت» نیست و عابدی که در مقابل مولا علی - علیه السلام - بایستد «عبد» نیست، اگر چه زندگانی اش را به خواندن نماز و گرفتن روزه و قرائت قرآن سپری کرده باشد؟

آری، «کثرت» عمل همیشه «برتری» عمل را به همراه و به دنبال ندارد؛ بلکه به فرموده امام سجاد - علیه السلام - طبق «سنت» و «وظیفه» عمل نمودن ارزنده است اگر چه مقدار آن اندک باشد: «إِنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ مَا عُمِلَ بِالسُّنَّةِ وَإِنْ قَلَّ^۱؛ همانا برترین اعمال در نزد خدا آن عملی است که طبق سنت انجام پذیرد اگر چه اندک باشد.» و انسان متعبد باید به درجه و مقامی برسد که «وظیفه»ها انگیزه اعمال او باشند نه «غریزه»ها؛ و بالاتر از این، به مرحله ای از کمال و عبودیت صعود نماید که تمامی گفتار و کردار و حتی نیت‌هایش بر اساس «سنت» شکل بگیردند.

انواع تعبد

تعبد بر چهار گونه است: ۱. تعبد فکری؛ ۲. تعبد گفتاری؛ ۳. تعبد نوشتاری؛ ۴. تعبد کرداری.

۱. تعبد در افکار: «افکار» و «جهان بینی» انسان‌های با ایمان از «حق» سرچشمه می گیرد و بر «موازین شرعی» استوار است:

امام امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - می فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَخَذَ دِينَهُ عَنْ رَبِّهِ وَكَمْ يَأْخُذُهُ عَنْ رَأْيِهِ^۲؛ همانا مؤمن دینش را از پروردگار خود می گیرد نه از نظریات

۱- اصول کافی، ج ۱، ک «فضل العلم»، ب ۲۲، ح ۷، ص ۷۰.

۲- وسائل الشیعة، ج ۱۸، ک «القضاء»، ب ۶، ح ۲۱، ص ۲۷.

شخصی خویش .»

بنابراین، انسان «متعبّد» باید افکار و طرز تفکرش از موازین فکری اسلام تعدی ننماید .

چرا ابوهاشم جعفری با این که از بسیاری علم و فقاہت و جلالت و دیانت یونس بن عبدالرحمن آگاہ است، ولی کتابی را که یونس در اعمال شبانه روز نوشته بود خدمت امام حسن عسکری - علیه السلام - می آورد تا از صحت و درستی آن مطمئن شود؟ و حضرت نیز پس از مطالعه آن می فرمایند: «هَذَا دِينِي وَدِينُ آبَائِي وَهُوَ الْحَقُّ كُلُّهُ»؛ این نوشته، دین من و دین پدران من است که تمامی آن حق و حقیقت است .»

چرا شنجانی هراقی، که معروف به صدق و صلاح و ورع بوده است، در سامرا خدمت امام حسن عسکری - علیه السلام - می رسد و کتاب «یوم و لیلۃ» شیخ جلیل القدر فضل بن شاذان نیشابوری را به آن حضرت می دهد و عرض می کند: فدایتان شوم می خواهم در این کتاب نظری فرمایید و آن را ملاحظه نمایید؟ حضرت نیز پس از مطالعه آن، در پاسخ وی می فرمایند: «هَذَا صَحِيحٌ يَنْبَغِي أَنْ تَعْمَلَ بِهِ»؛ این صحیح است و سزاوار است که به آن عمل کنی .»

چرا اصحاب و یاران ائمه - علیهم السلام - به خدمتشان می رسیدند و عقاید خویش را به محضر آنان عرضه می کردند تا از صحت افکار خود آگاہ شوند؟ آیا جز این بوده است که می خواسته اند از تعبّد «فکری» برخوردار و از انحراف و التقاط فکری به دور باشند و افکارشان با تفکر «الهی» و «ولایی» هماهنگ باشد؟

۲. تعبّد در گفتار: یکی از ویژگیهای بندگان خدا تعبّد در «گفتار» آنان

۱- مفاتیح الجنان (با ترجمه)، در مجموعیت دعای حبی، ص ۵۷۸.

۲- مأخذ پیشین .

است: «عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْأَلُونَهُ بِالْقَوْلِ...»^۱؛ بندگان گرامی خدا آنان هستند که در سخن، بر او پیشی نمی گیرند.

یکی از مصادیق تعبد گفتاری، این است که بهره‌وری انسان از متون دینی و فکری اسلام باید بدون هیچ گونه کم و زیادی صورت گیرد اگر چه ممکن است این کاستنها و افزودنها در مواردی بحق و درست باشد. به طور نمونه عبدالله بن سنان می گوید: امام صادق - علیه السلام - فرمودند: «بزودی شبیه ای به شما خواهد رسید. پس بدون نشانه و پرچمی که راهنمایی تان کند و پیشوایی که هدایت تان نماید، می مانید؛ و از آن شبیه‌هایی نمی یابد مگر کسی که «دعای غریق» را بخواند.» عرض کردم دعای غریق چگونه است؟ فرمود چنین می گویی: «يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ.»^۲

پس من گفتم: «يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ.» حضرت فرمود: البته خدای بزرگ «مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ» است ولی همان گونه که من می گویم تو نیز به همان صورت بگو: «يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ.»^۳

هنگامی که علاء بن کامل می خواهد عبارت «بَيِّدِهِ الْخَيْرُ» را در یکی از دعاها اضافه نماید امام صادق - علیه السلام - به او می فرماید: «خیر و نیکی به دست خداست» ولیکن همان گونه که من دعا را به تو گفته‌ام تو نیز به همان صورت بگو.^۴

۱- انبیا (۲۱)، آیات ۲۶-۲۷؛ البته این آیه بیانگر صفات فرشتگان الهی است ولی در حدیثی نیز وارد شده است که این بندگان شایسته، اهل البیت - علیهم السلام - هستند و ما، که رهروان راه آنان هستیم، باید در حد توانایی، خویشان را به ویژگی تعبد در گفتار مزین گردانیم.

۲- ای خدا، ای رحمان، ای رحیم، ای دگرگون کننده قلبها! قلب مرا بر دین خود ثابت و استوار گردان.

۳- اکمال الدین، ب ۳۳، ح ۴۹، ص ۳۵۱.

۴- اصول کافی، ج ۲، ك «الدعاء»، ب ۴۸، ح ۱۷، ص ۵۲۷.

در زمانی دیگر عبدالرحیم قصیر خدمت امام صادق - علیه السلام - می‌رسد و عرض می‌کند: «جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنِّي إِخْتَرَعْتُ دُعَاءً؛ فدایتان شوم من از نزد خود دعایی را درست کرده‌ام.» حضرت به او می‌فرماید: «دَعْنِي مِنْ إِخْتِرَاعِكَ...»^۱؛ مرا با این دعای خود رها کن.

پس با توجه به مطالب مذکور نباید از تعبد در «گفتار» محروم گشت و از نزد خود بر ادعیه، اذکار، زیارات و مراثی و ... چیزی افزود یا از آنها چیزی کاست؛ زیرا اگر کسی دندان‌های کلید دری را کم یا زیاد نماید آن در باز نخواهد شد و اگر گنجینه‌ای در زمین پنهان باشد و انسان تا آن فاصله خاص و معین قدم بر ندارد و یا اگر گامهای خود را کمی عقبتر یا جلوتر بگذارد به آن گنجینه دست نخواهد یافت.

۳. تعبد در نوشتار: یکی دیگر از انواع تعبد، که اسلام بر آن تأکید نموده، تعبد در «نوشتار» است به گونه‌ای که قرآن کسانی را که بر اساس ذوق و سلیقه‌های شخصی مطالبی را می‌نویسند و به خدا نسبت می‌دهند شدیداً نکوهش می‌کند و می‌فرماید: «قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بَأْيْدِهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»^۲؛ پس وای بر آنانی که نوشته‌ای را با دست خود می‌نویسند و سپس می‌گویند این از جانب خداست تا به بهای کمی آن را بفروشند. پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند و وای بر آنان از آنچه به دست می‌آورند.»

بنابراین باید تعبد را در نوشته و نوشتار رعایت نماییم و مانند آنان نباشیم که «لَاتَقْرَبُوا الصَّلَاةَ؛ به نماز نزدیک نشوید» را می‌نویسند ولی «وَأَنْتُمْ سُكَرَى؛ در حالی که مست هستید» را فراموش می‌کنند. همچون آنان نباشیم که «فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ؛ پس

۱- وسایل الشیعه، ج ۲، ک «الطهارة»، ابواب الاغسال المسنونة، ب ۲۰، ح ۱، ص ۹۵۸.

۲- بقره (۲)، آیه ۷۹.

وای بر نمازگزاران» را در کتابهایشان می آورند ولی از نوشتن «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ؟ آنان که در نماز خود غافلند»^۱ خودداری می نمایند.

آری، نویسندگان باید قلمشان جز «صحت» و «صداقت» و «امانت» تنگارد و جز «رضای خدا» و «خدمت به خلق خدا» را در نوشتار نیاورد که این «قلم» سوگند خورده «باری تعالی» است.

۴. تعبد در کردها: یکی دیگر از ویژگیهای بندگان گرامی خدا، که در قرآن مورد ستایش قرار گرفته، تعبد «عملی» آنان است: «عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۲ بندگان گرامی خدا آنان هستند که در سخن، بر او پیشی نمی گیرند و بر طبق فرمان او عمل می کنند.

یکی از موارد بسیار مهمی که در تعبد «عملی» باید بدان توجه نمود انجام احکام الهی بر طبق حدود و موازین فقهی و به تعبیر دیگر، رعایت تعبد در عمل به «احکام» است. به طور نمونه اگر در رساله ها نوشته شده است: با پای «راست» وارد مسجد شدن و با دست «راست» غذا خوردن مستحب است آیا این دلیل بر آن می شود که در موقع ورود به مکانی و خروج از آن نیز شرعاً «مستحب» باشد که نفرات سمت راست در ابتدا حرکت نمایند؟

آیا می دانیم که بنا به فتوای حضرت امام خمینی - قدس سره - اگر در نمازهای واجب پس از انجام قنوت، دستهای خود را به صورت و سینه بکشیم نه تنها این عمل مستحب نیست بلکه مکروه نیز می باشد؟^۳

آیا در جایی دیده ایم که برگرداندن انگشتری و نگاه کردن به نگین آن در هنگام قنوت نماز مستحب باشد؟ آنچه در رساله ها نوشته شده این است که، به دست

۱- ماعون (۱۰۷)، آیات ۴-۵.

۲- انبیاء (۲۱)، آیات ۲۶-۲۷.

۳- العروة الوثقی، ج ۱، ك «الصلوة»، ف ۳۵، م ۱۱، ص ۷۰۱.

کردن انگشتری عقیق در هنگام نماز مستحب است و محدث قمی - رضوان الله علیه - در مفاتیح الجنان آورده اند که، «اگر کسی شب را به صبح برساند و در دست او انگشتری عقیقی باشد و پیش از آن که کسی را ببیند نگین آن را به طرف کف دست برگرداند و به آن نگاه کند و سوره قدر و دعای «آمَنْتُ بِاللَّهِ...» را بخواند خداوند آن شخص را در آن شبانه روز از شر و بدی محافظت می نماید.» ولی آیا این دستور ارتباطی با قنوت نماز هم دارد؟

آیا در رساله ای دیده شده که سخن گفتن در هنگام غذا خوردن به طور مطلق - اگر چه به مقدار کمی نیز باشد - و همچنین تعارف نمودن آب به دیگران مکروه است؟

آیا اگر گفته می شود: خوردن پنیر مکروه است این کراهت در هنگام روز است یا شب، به همراه گردوست یا بدون آن؟

ما نمی خواهیم صریحاً و قطعاً بگوییم چنین مسائلی وجود ندارد؛ بلکه منظور ما این است آنان که می خواهند به چنین احکامی عمل نمایند و خود را به تعبد در «عمل» مقید سازند باید این مسائل را طبق نظریه مرجع تقلیدشان انجام دهند و تنها به شنیدن از هر فردی اکتفا نکنند.

از طرف دیگر، آیا می دانیم که مادر می تواند در هنگام نماز، فرزند خود را در آغوش بگیرد و با حفظ حجاب شرعی او را شیر دهد؟^۱

آیا می دانیم که در نماز می توان دو - سه قدم راه رفت و یا حتی برای کشتن حیوانات موذی می توان در نماز خم شد و آنها را کُشت؟^۲

آیا خوانده ایم که طبق نظریه حضرت امام خمینی - قدس سره - مسح سر را در حال «اختیار» می توان به چند صورت انجام داد: با دست راست، با دست چپ،

۱- تحریر الوسیله، ج ۱، ۱، «الصلوة»، مبطلات الصلوة، سابعها، ص ۱۸۹.
 ۲- مأخذ پیشین؛ و العروة الوثقی، ج ۱، مبطلات الصلوة، ف ۳۹، م ۲، ص ۷۲۳.

از بالا به پایین، از پایین به بالا، به صورت عمودی و افقی.^۱

بنابراین در تعبد عملی، نه خشکه مقدس و وسواسی و نه تجدد مآب و بی‌مبالات باشیم، بلکه آنچه را شارع مقدس از ما خواسته است انجام دهیم و آنچه را خواهان آن نبوده است ترك کنیم و در غیر آن، خود را در رنج و زحمت نیفکنیم و به احتیاطهای خلاف احتیاط گرفتار نیاییم؛ زیرا پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَدُّكُمْ حُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا، وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيُّوهَا، وَسَنَّ لَكُمْ سُنْناً فَأَتَّبُوهَا، وَحَرَّمَ عَلَيْكُمْ حُرْمَاتٍ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا، وَعَفَى لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ رَحْمَةً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ نِسْيَانٍ فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا»^۲؛ خداوند برای شما حدودی را مقرر کرده، پس از آن تجاوز مکنید. و فرمانهایی را واجب نموده پس آن را بجای آورده تباه مسازید. و سنتهایی را مستحب نموده پس از آن پیروی کنید. و از کارهای حرامی شما را بازداشته است پس حرمت آن مشکنید. و اموری را از روی رحمت - نه فراموشی - برای شما بخشیده است پس برای انجام آن خویشتن را رنجه مسازید. «

با توجه به آنچه گفته شد تعبد در «کردار» حرکت در صراط مستقیم الهی، عمل بر طبق موازین شرع مقدس، زندگی بر اساس حدود و احکام فقهی و عدم گرایش به افراط و تفریط است. پس باید از حدود حق خارج نگشت و خود را مشتری بازار دوزخ نساخت: «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَعْتَدِ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ»^۳؛ و هر که از خدا و رسولش فرمان نبرد و از حدود او تجاوز کند، خدا وی را در آتشی داخل نماید که همواره در آن جا باشد و برای او عذابی خوارکننده است. «

آری، باید زمینه‌ها را آماده ساخت و پیمانها را محکم نمود تا بتوان «تعبد» در

۱- توضیح المسائل، م ۲۴۹؛ تحریر الوسیلة، ج ۱، واجبات الوضوء، م ۱۶، ص ۲۴؛ و العروة الوثقی، ج ۱، افعال الوضوء، م ۲۴، ص ۲۰۹.

۲- بحار الانوار، ج ۲، ك «العلم»، ب ۳۲، ح ۱۱، ص ۲۶۳؛ مجالس شیخ مفید.

۳- نساء (۴)، آیه ۱۴.

«افکار»، «گفتار»، «نوشتار» و «کردار» را در انسان و جوامع انسانی به وجود آورد و به این دعای امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در روز جمعه تمسک جست که، «اللَّهُمَّ اسئَلُكَ بِمَا عَلَى يَدَيْهِ مِنْهَاجَ الْهُدَى وَالْمُحَجَّةَ الْعُظْمَى وَالطَّرِيقَةَ الْوَسْطَى الَّتِي يَرْجِعُ إِلَيْهَا الْعَالِي وَيَلْحَقُ بِهَا التَّالِي؛ بارالها! ما را با دستهای امام زمان - علیه السلام - در راه هدایت و میسر دین بزرگ و طریق میانه ای قرار ده که غلو کنندگان (تندروان) به آن بازگردند و دنباله روان (کندروان) به آن برسند.»

درس پنجم

فلسفه احکام

نسل امروز از یک سو با پیشرفت علم و دانش، رشد خرد و اندیشه و نوآوری و نخواستاری روبه روست و از سوی دیگر، اهل کاوش و تحقیق، پرسش و پاسخ و منطق و استدلال است و می خواهد در این میان، راه و مکتبی را انتخاب نماید، تا نیازهای مادی و معنوی خویش را برآورده سازد و جایگاهی برای پاسخگویی به سؤالات علمی و فکری خود بیابد.

در این بین «مذهب» به عنوان یک «راه» و «تکیه گاه» فکری و عملی، یا مورد سؤال او بوده و یا آن را انتخاب نموده است. اما به هر صورت، گاهی ممکن است پرسشهایی در مورد برخی از احکام و مقررات اسلامی در ذهنش خطور کند، از قبیل این که، چرا باید نماز خواند، روزه گرفت و خمس داد؟ چرا خوردن مشروبات الکلی و گوشت خوک حرام است؟ چرا نماز صبح دو رکعت، نماز مغرب سه رکعت و نماز ظهر و عصر و عشا چهار رکعت است؟ چرا...؟

این سؤالات، پرسش از «فلسفه احکام» است که امیدواریم - به خواست خدا - با بیان انواع آن، تشنگان حقیقت سیراب گردند و پویندگان طریق انصاف و صداقت به سر منزل مقصود دست یابند.

انواع فلسفه احکام

۱. فلسفه های روشن و آشکار: نوع اول، احکامی هستند که حکمت آنها از همان آغاز ظهور اسلام و بعثت پیامبر اکرم-صلی الله علیه و آله- برای همه مردم روشن و آشکار بود و هر فردی به اندازه فهم و دانش و خرد خویش مقداری از فلسفه آنها را درک می کرد و به میزانی که بر گنجینه علم و اندیشه او افزوده می شد ارزش و اهمیت و آثار و فواید این احکام را بهتر و بیشتر می فهمید. ولی شارع مقدس اسلام برای این که همه مردم را موظف به انجام یا ترك این احکام نماید شکل قانونی و شرعی به آنها بخشید؛ مانند وجوب رد امانت و جایز نبودن دروغ و خیانت.

۲. فلسفه های دینی: نوع دوم، احکام و قوانینی هستند که در منابع دینی و فقهی اسلام و در آیات و روایات به برخی از اسرار و حکمت های آنها اشاره شده است ولی برای تمام مردم آشکار نبوده است. به طور مثال شاید برای مردم و یا دانشمندان آن عصر، فلسفه سه گانه: «اخلاقی»، «اجتماعی» و «بهداشتی» روزه خیلی روشن و معلوم نبوده است. مثلاً قرآن در جایی به اثر «اخلاقی» آن اشاره می نماید و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ^۱؛ ای ایمان آورندگان! روزه داشتن بر شما نوشته و مقرر شد، هم چنانکه بر کسانی که پیش از شما بوده اند نوشته و مقرر شده بود تا پرهیزگار شوید.»

یا امام صادق-علیه السلام- اثر «اجتماعی» آن را این چنین بیان می فرماید: «إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الصِّيَامَ، لِيَسْتَوِيَ بِهِ الْغَنِيُّ وَالْفَقِيرُ؛ همانا خدای بزرگ روزه را واجب نمود تا توانگر و تهیدست در سایه آن یکسان زندگی کنند.»^۲

۱- بقره (۲)، آیه ۱۸۳.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ک «الصوم»، ب ۱، ح ۱۷۶۶، ص ۷۳.

و یا رسول گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - اثر «بهداشتی» آن را چنین ذکر می‌نمایند: «صُومُوا تَصِحُّوا»؛ روزه بگیرید تا تندرست باشید.»^۱

نظیر این احکام، که فلسفه‌های «دینی» آن در آیات و روایات به آن اشاره شده، فراوان است به طوری که بسیاری از آنها در کتاب *علل الشرایع* شیخ صدوق و بحارالانوار^۲ مرحوم مجلسی - رضوان الله علیهما - آورده شده‌اند.

۳. **فلسفه‌های علمی: نوع سوم**، احکام و مسائلی هستند که پیشرفتهای علمی و رشد دانش بشری به برخی از فلسفه‌ها و حکمت‌های هر چند «احتمالی» آنها پی برده است. مانند اثرات زیانبار جسمی و روحی مشروبات الکلی که «برخی» از حکمت‌های حرمت آن را می‌توانیم از این اثرات دریابیم. یا از نظر علم امروز ثابت شده است که، گوشت خوک از جهت طبی و بهداشتی دارای میکرب «برتولیسیم» می‌باشد و در بدن ایجاد مسمومیت می‌کند و تولید کننده کرم «تریشین» است که دارای زاد و وکد بسیاری دارد و گلبول‌های سرخ را از بین می‌برد، انسان را دچار کم‌خونی و التهابات عضلانی کرده و به سوی مرگ می‌کشاند. از سوی دیگر نیز، تولید کرم «تینیا سلیموم» می‌کند که در معده از «کیست» بیرون می‌آید و بیماری بوجود می‌آورد. در نتیجه، از چنین اثراتی «شاید» بتوانیم «برخی» از حکمت‌های حرمت آن را به صورت «احتمالی» استنباط کنیم. ولی به دو نکته بسیار مهم در این قسمت باید توجه داشت:

الف) حکمت‌ها و اثراتی که از نظر علم و دانش به صورت «قطعی» ثابت شده‌اند علت «تام» و «نهایی» نیستند و نباید فلسفه احکام را تنها در اینها منحصر کنیم؛ زیرا ممکن است گفته شود: چون مقدار اندکی از مشروبات الکلی فرضاً آن اثرات زیانبار را ندارد پس نوشیدن مقدار کم آن حرام نیست و یا امکان دارد که رشد دانش

۱- بحارالانوار، ج ۹۶، ک «الصوم»، ب ۳۰، ح ۳۳، ص ۲۵۵.

۲- بحارالانوار، ج ۶، ص ۵۸-۱۱۵.

بشری بتواند برخی از اثرات منفی آنها را خنثی سازد چنان که در گوشت خوک چنین می‌گویند. ولی این، دلیل بر «تغییر» حکم شرعی آنها نخواهد شد؛ زیرا تمامی این اثرات، علت «تام» و «نهایی» حکم نیستند تا با برطرف شدن یک علت یا خنثی ساختن یک اثر، حکم آن نیز برداشته شود و تغییر یابد.

ب) برخی از حکمتهایی را که علم و دانش دریافته است «قطعی» و «یقینی» و «حسی» نیستند، بلکه بر «احتمال» و «ظن» و «گمان» و «فرضیه» استوارند، پس همچون خانه عنکبوت تکیه گاه مستحکمی نخواهند بود.

۴. فلسفه های تعبدی: نوع چهارم، بسیاری از احکام و قوانین شرعی هستند که حکمت آنها در ظهور اسلام و زمان بعثت، روشن نبوده است و در آیات و روایات به فلسفه آنها اشاره ای نشده و علم و دانش بشری نیز تاکنون به حکمتشان پی نبرده است، مانند این که چرا نماز صبح دو رکعت، نماز مغرب سه رکعت و نماز ظهر و عصر و عشا چهار رکعت است؟ چرا در وضو باید صورت و دستها را از بالا به پایین شست، ولی در مسح سر هر دو شکل آن جایز است؟ و چرا...؟

آیا علم و دانش و عقل و اندیشه در آینده پاسخ این سؤالات را خواهد داد؟

آیا آنها از اسراری است که نارسایی دانش و خرد بشر، شاید در آینده هم اجازه پرده برداری کامل از روی فلسفه آنها و دریافت حکمتهایشان را ندهد؟

آیا کامل کننده دانش و اندیشه انسانها، یعنی امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - مأمور توضیح و تفسیر و تبیین آنهاست؟

هیچ کدام آشکار و معلوم نیست، ولی یک چیز روشن و مشخص است: به عنوان مثال و نزدیک شدن مطلب به ذهن، اگر پزشک دستوری را می‌دهد و نسخه ای را می‌نویسد و بدون هیچ گونه سؤال و اعتراضی دستورهای او به کار گرفته می‌شود، اگر چه مریض علت آنها را هم نداند، بدین جهت است که طیب در رشته خود «علم و دانش و تخصص» دارد و بر اساس «حکمت و مصلحت»

دستورهای خویش را صادر می‌کند و جز بهبود مریض خود، مقصود دیگری را در نظر نمی‌گیرد.

در رشته‌ها و موضوعات دیگر نیز اگر این دو خصوصیت مذکور، وجود داشته باشند به همین صورت عمل می‌شود؛ چنانکه بسیاری از ما در زندگی روزمره خود بر همین اساس و با توجه به این دو خصوصیت نیازهای خویش را برآورده می‌نماییم ولی کمتر به آن توجه داریم.

احکام اسلام و قوانین الهی نیز دستورهایی است که پیامبران و پیشوایان دین از طرف خداوند متعال برای سعادت و خوشبختی بشر به ارمغان آورده‌اند. و آنان که خداوند - تبارک و تعالی - را «علیم» و «حکیم» می‌دانند و اعتقاد دارند که او امر خدا برای بندگان، مصلحت و نفع و نواهی او برای آنان، مفسده و زیان دارد احکام و قوانین الهی را از روی «تعبد» می‌پذیرند و به آنها عمل می‌نمایند اگر چه حکمت و فلسفه آنها را هم ندانند.

پس «تعبد» به این معنی نیست که قوانین و مقررات الهی خالی از هر گونه مصلحت و حکمت و تنها دستور اختراعی محض هستند؛ بلکه تعبد، یعنی هر حکم و قانونی که ثابت گردد از ناحیه دین و شارع مقدس اسلام صادر شده است باید به آن عمل شود اگر چه حکمت و مصلحت آن برای انسان روشن و آشکار نباشد. بنابراین از نظر مکتب اسلام، تعبد محض به این معنی که احکام و مقررات الهی خالی از هر گونه حکمت و مصلحت باشند، وجود ندارد.

پس تعبد از این ناشی می‌شود که قوانین و احکام الهی از علم بی‌پایان خداوند متعال سرچشمه گرفته‌اند و شخص متعبد به وجود حکمت و مصلحت در احکام و لطف و مهربانی خدای بزرگ ایمان و اعتقاد دارد؛ و آنان که به «علیم بودن» و «حکیم بودن» ذات پروردگار عقیده ندارند باید قبل از پرسش از فلسفه احکام در اصل اعتقاد و ایمان به حاکم بر جهان هستی و صفات کمال او به تحقیق و کُنْد و کاو پردازند.

البته عمل از روی تعبد بدین معنی نیست که در فلسفه احکام نباید به کاوش و تحقیق پرداخت؛ زیرا بدون شک هر فردی از این حق برخوردار است که با تمام وسایل ممکن برای آگاهی از اسرار و فلسفه احکام و قوانین الهی کوشش نماید همان گونه که در برخی از آیات و روایات به پاره ای از فلسفه احکام از قبیل نماز و زکات اشاره شده است: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»؛ و نماز را بپا دار، زیرا نماز بازدارنده (انسان) از بدیها و زشتیهاست.

امام رضا - علیه السلام - فرمود: «إِنَّ عِلَّةَ الزُّكُوتِ مِنْ أَجْلِ قُوتِ الْفُقَرَاءِ وَتَحْصِينِ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ»؛ علت زکات برطرف شدن نیازمندیهای تهیدستان و محفوظ ماندن اموال توانگران است.

ولی هرگز نباید انتظار داشت که با معلومات محدود و ناقص بشری بتوان به تمام جزئیات اسرار و فلسفه احکام دست یافت؛ زیرا هر فردی با داشتن چنین انتظاری ممکن است اشتباه بزرگی را مرتکب شود و با دست نیافتن و پی نبردن به فلسفه احکام، حکمت و مصلحت احکام را نفی کند و در نتیجه به آنها عمل ننماید و حال آن که گفته اند: «نیافتن، دلیل بر نبودن نیست».

با توجه به آنچه گفته شد لازم است نکاتی تذکر داده شود:

۱. علت‌هایی که در برخی از آیات و روایات وارد شده، غالباً به عنوان «یکی» از فلسفه‌ها و فواید و حکمت‌های حکم مذکور است نه «تمامی» آنها.

۲. احکام را باید برای «عبودیت» و «خشنودی» پروردگار و «تسلیم» امر خدا بودن انجام داد نه به خاطر «فلسفه» آنها. شاید یکی از عللی که پیشوایان دین در فلسفه احکام و جزئیات آن کمتر وارد شده اند بدین جهت بوده است که احکام و مقررات اسلامی حالت تعبد و تقدس داشته باشند و به عنوان قوانینی «الهی» و «مقدس» پیروی شوند تا از این راه، روح بندگی و عبودیت و ایمان و اطاعت در

۱- عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۵.

۲- علل الشرائع، ب، ۹۰، ح ۳، ص ۳۶۹.

انسان و جوامع انسانی رشد یابد.

۳. در فلسفه احکام باید کاملاً از فلسفه بافیهای «ذوقی» و «نظریات شخصی» خودداری نمود؛ مثلاً، اذان را وسیله ای برای تقویت تارهای صوتی و روزه را رژیم برای لاغر شدن و رکوع و سجود را دستوری برای بهداشت ستون فقرات و پیشگیری از بیماری سیاتیک ندانیم.

۴. تنها به اندازه اطلاعات و معلومات بشری در هر عصر و زمان می توان «برخی» از حکمتها و اسرار الهی را دانست نه «تمامی» آنها را. پس اطاعت از قوانین دینی و احکام الهی را به درک و فهم فلسفه آنها مشروط نکنیم؛ زیرا بحث و گفتگو از حکمت احکام و کاوش و تحقیق درباره آنها برای آشنایی بیشتر با ارزش و اهمیت و آثار و فواید مختلف آنهاست، نه برای این که آیا به احکام باید عمل کنیم یا خیر؟

۵. در بیان فلسفه احکام فقط به دو اصل می توان تکیه نمود:

الف: بر علتها و حکمتهایی که از طریق «آیات» و «روایات» به ما رسیده است.

ب: بر فلسفه هایی که از نظر علم و دانش و خرد بطور «قطع» و «یقین» ثابت شده است ولی نه به عنوان فلسفه منحصر و تام و نهایی. بنابراین بر علتهایی که در حدّ احتمال یا گمان است نمی توان تکیه کرد و نباید آنها در فلسفه احکام ذکر گردد؛ زیرا همان گونه که احکام دینی، حقایقی صد در صد ثابت است باید علتهایی هم که برای آنها ذکر می شود جنبه قاطعیت و ثبوت داشته باشد. بنابراین تئوریهها و فرضیه هایی که اساس محکمی ندارند و ممکن است به مرور زمان تغییر پیدا کنند نباید از آنها به عنوان فلسفه احکام مورد اعتماد و اطمینان بهره برد.^۱

۱- با اقتباس از: کتاب پرسشها و پاسخهای مذهبی، ج ۳، ص ۳۰-۱۰؛ فلسفه احکام، مؤسسه در راه حق.

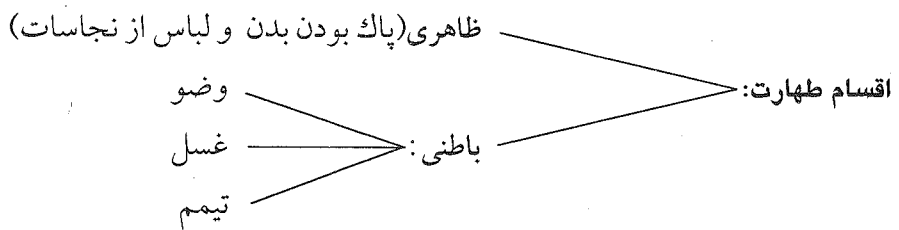
درس ششم

طهارت

طهارت و پاکیزگی از اموری است که اسلام بطور کلی اهمیت فراوانی برای آن قایل شده است: در قرآن مجید آمده است که خداوند پاکیزگان را دوست دارد: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ»^۱

از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود: «الطهور نصف الإيمان؛ پاکیزگی، نصف ایمان است.»^۲

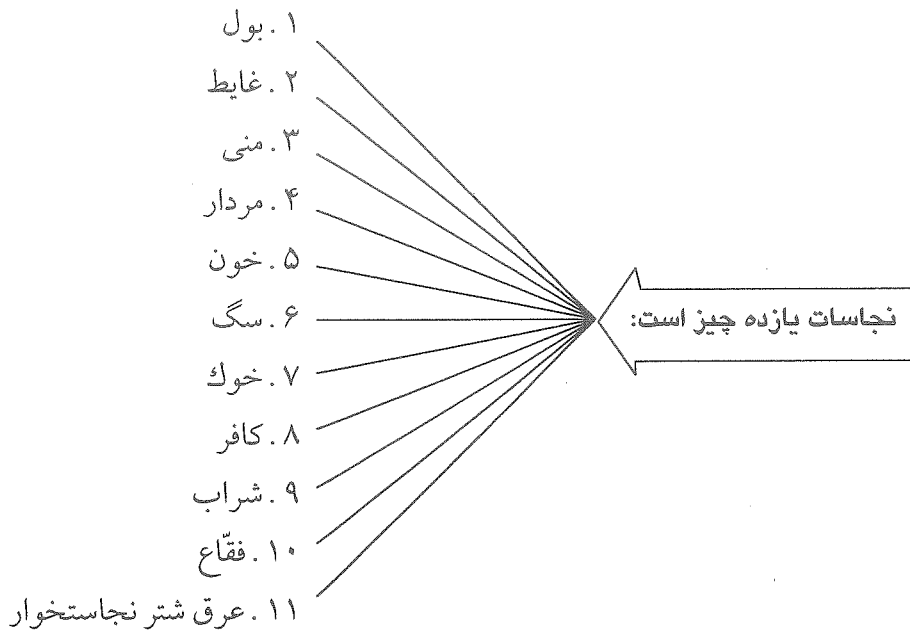
طهارت یکی از مقدمات نماز است و بدون آن نماز گزار نمی تواند وارد نماز شود.



در عالم همه چیز پاك است مگر یازده چیز و آنچه بر اثر برخورد با اینها نجس می شود:

۱- توبه (۹)، آیه ۱۰۸.

۲- جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۴۸.



چگونه چیز پاک نجس می شود؟

چیزهای پاک هم ممکن است با برخورد با ناپاکیها نجس شود، در صورتی که یکی از آن دو (چیز پاک یا نجس) به گونه ای تر باشد که رطوبت یکی از آن دو به دیگری برسد.^۱

و در موارد زیر حکم به پاکی می شود:

- نداند پاک و نجس به هم برخورد کرده اند یا نه .
- نداند چیز پاک و نجس مرطوب بوده اند یا نه .
- نداند رطوبت یکی به دیگری سرایت کرده است یا نه .^۲

۱- توضیح المسائل، م ۱۲۵ .

۲- همان، م ۱۲۶ .

مُطَهَّرَات (پاک کننده ها)

چگونه چیز نجس پاک می شود؟^۱

همه اشیاء نجس پاک می شود؛ و عمده پاک کننده ها عبارتند از:

۱- آب

۲- زمین

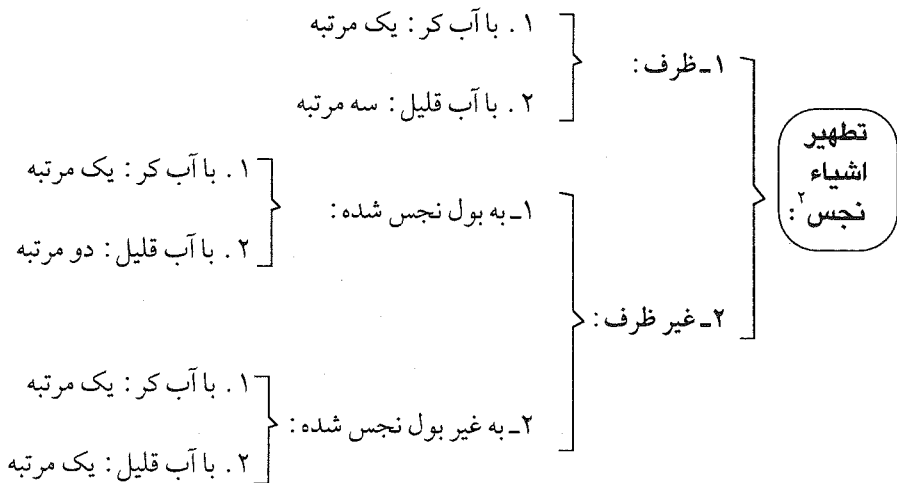
۳- آفتاب

۴- اسلام

۵- برطرف شدن نجاست.

چگونگی تطهیر اشیاء نجس با آب

آب، مایه زندگی و پاک کننده بیشترین نجاسات و از جمله مطهراتی است که همه روزه تمام افراد با آن سر و کار دارند. اینک چگونگی تطهیر چیزهای نجس با آن را فرامی گیریم.



۱- العروة الوثقی، ج ۱، ص ۷۹، ۸۰.

۲- همان، م ۱۵۰-۱۵۹-۱۶۰.

- ۱- در تطهیر فرش، لباس و مانند آن، پس از هر بار شستن باید آن را فشرد، یا به گونه ای دیگر آبهای داخل آن را گرفت.
- ۲- البته همه موارد فوق، بعد از برطرف شدن عین نجاست است.

احکام آبها

- ۱- آب قلیل با برخورد نجاست، نجس می شود.^۱
- ۲- تمام اقسام آبهای مطلق بجز آب قلیل، تا زمانی که بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد، پاك است و هر گاه بر اثر برخورد با نجاست، بو یا رنگ یا مزه نجاست بگیرد نجس می شود.^۲
- ۳- آب لوله های ساختمانها که متصل به کُر می باشد در حکم کر است.^۳
- ۴- اگر باران بر چیز نجسی مثل زمین، فرش، لباس، ظرف و ...، که عین نجس در آن نیست یک بار بیارد به مقداری که آب در آن نفوذ کرده پاك می شود و در فرش و لباس فشار لازم نیست.^۴
- ۵- آبی که پاك بوده و معلوم نیست نجس شده یا نه، پاك است. و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاك شده یا نه؟ نجس است.^۵

معمًا

- س ۱: کدام خونی است که پاك است؟
- س ۲: کدام مرداری است که پاك است؟
- ج: خون غیر جهنده
- ج: حیوانی که خونس جهنده نباشد.

۱- همان، م ۲۶.

۲- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۳، م ۴.

۳- توضیح المسائل، م ۳۵.

۴- همان، م ۳۷.

۵- توضیح المسائل، م ۵۵.

- س ۳: کدام سگ و خوکی است که پاك است؟
ج: دریایی
- س ۴: کدام عرقی است که پاك است؟
ج: عرق نعنا
- س ۵: کدام نجسی است که فقط با استحاله پاك می شود؟
ج: سگ و خوك
- س ۶: کدام نجسی است که با اسلام پاك می شود؟
ج: کفر
- س ۷: کدام نجسی است که با زبان پاك می شود؟
ج: کفر
- س ۸: کدام نجسی است که با انقلاب پاك می شود؟
ج: شراب که تبدیل به سرکه شود
- س ۹: کدام نجسی است که با انتقال پاك می شود؟
ج: خونی که به بدن حشره منتقل شده و جزء بدن او حساب شود.

درس هفتم

وضو

یکی از مقدمات نماز وضو است که قرآن می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا إذا قمتم إلى الصلوة فاغسلوا وجوهکم وأيديکم إلى المرافق وامسحوا برؤسکم وأرجلكم إلى الکعبین؛ ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که برای نماز به پا خاستید صورت و دستها را تا آرنج بشوید و سر و پاها را تا برآمدگی، مسح کنید.»^۱

چرا وضو بگیریم؟

امام رضا(ع) فرمود: «إنما أمر بالوضوء و بدأ به لأن يكون العبد طاهراً إذا قام بين يدي الجبار عند مناجاته إياه مطيعاً له فيما أمره نقياً من الأدناس و النجاسة مع ما فيه من ذهاب الكسل و طرد العاس و تزكية الفؤاد للقيام بين يدي الجبار»؛ برای این دستور وضو داده شده و آغاز عبادت با آن است که، چون بندگان هنگامی که در پیشگاه خدای می ایستند و با او مناجات می کنند پاک باشند، و دستورات او را به کار بندند، از آلودگیها و نجاستها برکنار شوند. علاوه بر این، وضو سبب می شود که آثار خواب و کسالت از انسان برچیده شود و قلب برای قیام در پیشگاه خدا نور و صفا یابد.^۲

۱- مائده(۵)، آیه ۶.

۲- تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۹۲. به نقل از: وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۵۷.

احکام وضو

نمازگزار باید قبل از انجام نماز، وضو گرفته و خود را آماده کند. با توجه به این که معمولاً برادران و خواهران مسلمان با وضو گرفتن آشنا هستند. تنها به بعضی نکات مورد ابتلا بسنده می‌کنیم تا در ضمن اجرای عملی وضو، در کلاس بیان شود:

- ۱- آب وضو باید مضاف نباشد، ولی کلری که در آب می‌ریزند (گاهی موجب شیری رنگ شدن آب می‌شود) باعث مضاف شدن آب نخواهد شد.^۱
- ۲- برطرف کردن موانع: چیزهایی مثل رنگ، جوهر خودکار، ماژیک، چربی، روغن، خمیر شیشه، گچ و ... چنانچه جرم داشته باشد مانع صحت وضو است و باید برطرف شود ولی اگر مجرد رنگ باشد و جرم نداشته باشد و یا مانع رسیدن آب نباشد وضو صحیح است.^۲
- نکته: چیزهایی مثل چسب قطره‌ای اگر پاك نمی‌شود یا پاك کردن آن مشقت زیاد دارد باعث می‌شود وضو، به خودی خود جیره شود.
- ۳- شستن صورت و دستها باید از بالا به پایین باشد، ولی اگر سهواً دستش از پایین به بالا رفت یا احیاناً دست طوری قرار گرفت که آب وضو به طرف آرنج سرازیر شد، اشکال ندارد و ملاک صدق شستن از بالا به پایین است.^۳
- ۴- کسی که پیش از شستن صورت دستهای خود را تا مچ شسته در موقع وضو باید تا سرانگشتان را بشوید و اگر فقط تا مچ را بشوید وضوی او باطل است.^۴
- ۵- بایک وضوی صحیح، خواه واجب باشد یا مستحب، خواه به قصد نماز

۱- استفتائات، ج ۱، ص ۴۰، س ۵۵.

۲- استفتائات، ج ۱، ص ۲۶، س ۴۰ و ۴۲-۴۵.

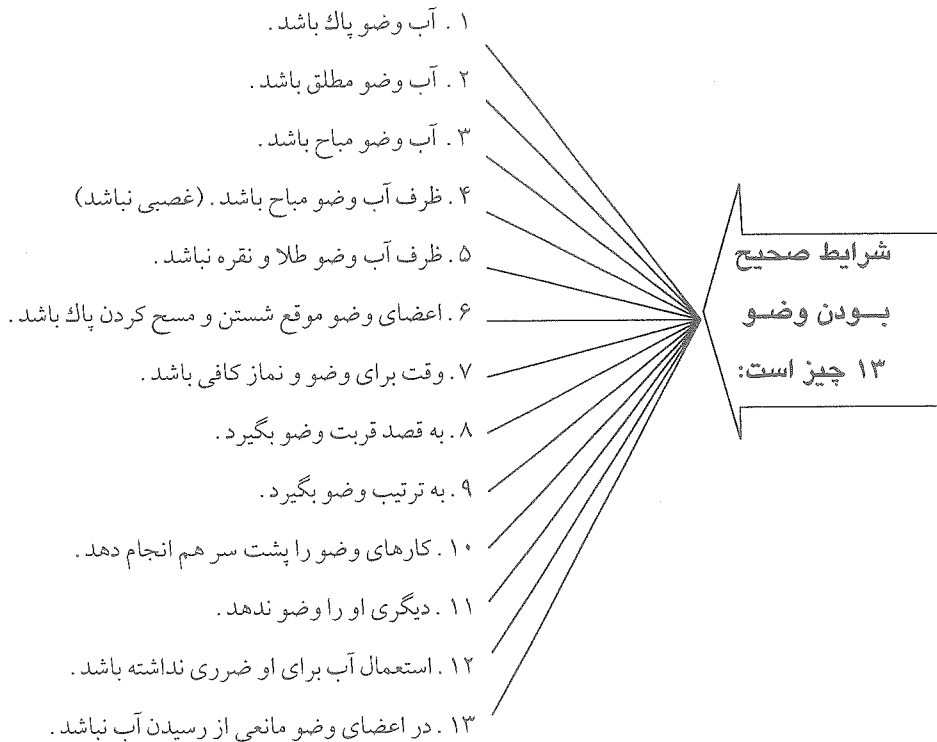
۳- همان، ص ۲۸، س ۱۶-۱۸.

۴- توضیح المسائل، م ۲۴۷.

معین باشد یا مطلق با وضو بودن، می توان تمام کارهایی را که احتیاج به وضو دارد انجام داد.^۱

۶- باید صورت و دستها را از بالا به پایین شست و اگر از پایین به بالا بشوید وضو باطل است.^۲

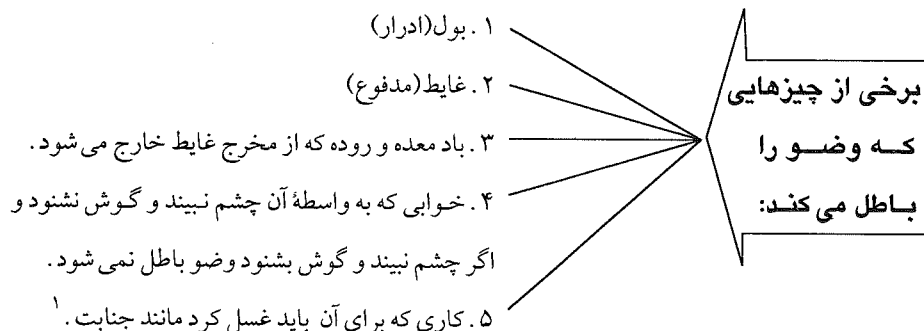
۷- جای مسح باید خشک باشد و اگر به قدری تر باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند مسح باطل است؛ ولی اگر تری آن به قدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می شود بگویند فقط از تری کف دست است، اشکال ندارد.^۳



۱- استفتاآت، ج ۱، ص ۴۵، س ۷۳-۷۸.

۲- توضیح المسائل، م ۲۴۳.

۳- همان، م ۲۵۶.



اگر پیش از وقت نماز، به قصد این که باطهارت باشد وضو بگیرد، یا غسل کند صحیح است و نزدیک وقت نماز هم، اگر به قصد مهیا بودن برای نماز وضو بگیرد اشکال ندارد.^۲

حکایت: نقش وضو

شیخ انصاری (ره) یکی از علمای بزرگی است که کتب فقهی او متن درسی و تحقیقی حوزه های علمیه است به مادرش گفتند: فرزندت به درجات عالی از علم و تقوا رسیده است. مادرش در پاسخ گفت: من در انتظار آن بودم که فرزندم ترقی بیشتری داشته باشد، زیرا من به او شیر ندادم، مگر این که با وضو بودم و حتی در شبهای سرد زمستان هم بدون وضو او را شیر ندادم.^۳

معماً

س: کدام یک از مقدمات نماز از دو طرف خوانده می شود؟ ج: وضو

۱- همان، م ۳۲۳.

۲- همان، م ۳۲۰.

۳- داستانها و پندها، ج ۵، ص ۳۳.

احکام سه بعدی وضو

۱-

- الف) کدام کار وضو را باید از بالا به پایین انجام داد؟ ج: شستن دست و صورت
 ب) کدام کار وضو را باید از پایین به بالا انجام داد؟ ج: مسح پا
 ج) کدام کار وضو از هر طرف (بالا و پایین) بخواهیم، می شود انجام داد؟
 ج: مسح سر

۲-

- الف) کدام شخص است که باید وضو بگیرد؟ ج: شخصی که می خواهد نماز بخواند یا سایر مواردی که لازم است وضو گرفته است.
 ب) کدام شخص است که نباید وضو بگیرد؟ ج: کسی که غسل جنابت کرده است.
 ج) کدام شخص است که مستحب است وضو بگیرد؟ ج: برای کارهای مستحبی مثل خواندن قرآن.

۳-

- الف) در کدام مکان نمی توان وضو گرفت؟ ج: مکان غضبی
 ب) در کدام مکان می توان وضو گرفت؟ ج: مراکز عمومی عام المنفعه
 ج) در کدام مکان افراد خاصی می توانند وضو بگیرند؟ ج: وقف خاص در مدارس و مساجد.

درس هشتم

وضوی جبیره ای

وضوی جبیره وضوی است که قسمتی از اعضای وضو شسته نمی شود و به جای آن از روی پارچه ای که بر روی زخم بسته شده مسح می نمایند.

جبیره چیست؟

دوایی که بر زخم می زنند و چیزی که با آن زخم را می بندند جبیره می گویند.

اگر جبیره تمام اعضای وضو را گرفته باشد باید تیمم کند.^۱
اگر جبیره بیشتر اعضای وضو را گرفته باشد بنا بر احتیاط (واجب)
باید جمع بین وضو جبیره و تیمم کند.^۲
اگر جبیره بعضی از اعضای وضو را گرفته، مثلاً، تمام صورت یا
یکی از دستها وضو جبیره بگیرد.^۳

مقدار
جبیره

چند مسأله

۱- اگر در صورت یا دستها چند جبیره باشد باید بین آنها را بشوید و اگر جبیره، در سر یا روی پاها باشد باید بین آنها را مسح کند و در جاهایی که جبیره است باید

۱- توضیح المسائل، م ۲۳۱.

۲- همان، م ۲۳۰.

۳- همان، م ۲۳۰.

به دستور جبیره عمل کند.^۱

۲- کسی که در کف دست و انگشتها جبیره دارد و در موقع وضو، دست تر روی آن کشیده است، می تواند سر و پا را با همان رطوبت مسح کند، یا از جاهای دیگر وضو رطوبت بگیرد.^۲

۳- اگر در جایی از اعضای وضوی یا غسل چیزی چسبیده که برداشتن آن ممکن نیست یا به قدری مشقت دارد که نمی شود تحمل کرد باید به دستور جبیره عمل کند.^۳

<p>۱- آب برای آن ضرر ندارد ← باید به طور معمول وضو بگیرد. (مسئله ۳۲۴)</p>	<p>۱- روی زخم باز است:</p>	<p>۱- زخم در صورت یا دست باشد ← اطراف زخم را بشوید.</p>
<p>۲- زخم جلو سر یا روی پاهاست (محل مسح) و نمی تواند مسح کند:</p>		
<p>۱. می تواند پارچه روی آن بگذارد ← باید چنین کند و روی آن را مسح کند و بنابر احتیاط واجب تیمم هم بکند. (مسئله ۳۲۶)</p>	<p>کیفیت وضوی جبیره</p>	<p>۲. نمی تواند پارچه پاک روی آن بگذارد: باید به جای وضو تیمم کند. (مسئله ۳۲۶)</p>
<p>۱- زحمت و ضرر ندارد ← باز کند و وضو بگیرد. (مسئله ۳۲۷)</p>		<p>۱. می شود باز کرد:</p>
<p>۱- جبیره پاک است و رساندن آب به زخم ممکن بوده و زحمت ندارد باید آب را به زخم برساند. (مسئله ۳۲۹)</p>	<p>۲- روی زخم بسته است:</p>	<p>۲- زحمت ندارد و رساندن آب ضرر و زحمت ندارد باید آب کشد و آب را به زخم برساند. (مسئله ۳۲۹)</p>
<p>۱. می تواند آن را آب بکشد و رساندن آب ضرر و زحمت ندارد باید آب کشد و آب را به زخم برساند. (مسئله ۳۲۹)</p>		<p>۲. نمی شود باز کرد:</p>
<p>۲. آب ضرر دارد یا رساندن آب به زخم ممکن نیست - باید اطراف زخم را شسته و اگر جبیره پاک است روی آن را مسح کند و اگر نمی شود پارچه پاک گذارده بطوری که جزء جبیره حساب شود و روی آن را مسح کند. (مسئله ۳۲۹)</p>		

۱- همان، م ۲۳۴.

۲- همان، م ۲۳۲.

۳- همان، م ۳۳۸.

در غسل و تیمم، جبیره هم باید مثل وضوی جبیره عمل کند؛ ولی در غسل بنا بر احتیاط واجب باید غسل را ترتیبی انجام دهد (نه ارتماسی).^۱

درس نهم

غسل

یکی از اقسام طهارت، غسل است که با چندین عامل واجب می شود یکی از آن عوامل جنابت است. قرآن در این زمینه می فرماید: «إِن كُنتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا»^۱. جنب در اصل، به معنای دوری است و اگر جنب به این عنوان نامیده می شود برای آن است که باید در آن حال از نماز و توقف در مسجد و مانند آن دوری کند.

س: چرا باید به هنگام جنابت غسل نمود و تمام بدن شسته شود؟

ج: غسل جنابت به سبب خارج شدن منی از انسان است. منی همچون بول نیست که اثر آن تنها بر قسمتی از بدن باشد، بلکه اثر آن در تمام بدن آشکار می گردد و تمام سلولهای تن به دنبال خروج آن در حالت سستی مخصوص فرو می روند و این خود نشانه تأثیر آن روی تمام اجزای بدن است. از امام رضا(ع) نقل شده که فرمودند: «إِنَّ الْجَنَابَةَ خَارِجَةٌ مِنْ كُلِّ جَسَدٍ فَلِذَلِكَ وَجِبَ عَلَيْهِ تَطْهِيرُ جَسَدِهِ كُلِّهِ؛ جنابت (منی) از تمام بدن بیرون می آید و لذا باید تمام بدن را شست.»^۲

علاوه بر آن، غسل جنابت راهی است برای خروج از سستی بدن و خود عبادت و وسیله ای است برای نظافت و بهداشت.^۳

۱- مائده (۵)، آیه ۶.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۶۶.

۳- تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۹۲.

احکام غسل

۱- اگر رطوبتی از انسان خارج شود و نداند منی است یا بول، یا غیر اینها چنانچه با شهوت و جستن بیرون آمده و بعد از بیرون آمدن آن بدن سست شده، آن رطوبت حکم منی دارد.^۱

اگر هیچ یک از این سه نشانه یا بعضی از اینها را نداشته باشد حکم منی ندارد و اگر منی از جای خود حرکت کند، ولی بیرون نیاید سبب جنابت نمی شود.^۲
۲- تا انسان یقین به جنابت پیدا نکرده غسل واجب نیست.^۳

تمام غسلها را بر دو گونه می توان انجام داد:

۱- ترتیبی: الف: نیت، ب: شستن سر و گردن، ج: شستن طرف راست بدن
د: شستن طرف چپ بدن.

۲- ارتقاسی: الف: نیت، ب: قرار دادن کل بدن در آب.^۴

۳- تمام شرطهایی که برای صحیح بودن وضو گفته شد، مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن در صحیح بودن غسل هم شرط است ولی در غسل لازم نیست بدن را از بالا به پایین بشوید و نیز در غسل ترتیبی لازم نیست بعد از شستن هر قسمت فوراً قسمت دیگر را بشوید.^۵

۴- کسی که چند غسل بر او واجب است می تواند به نیت همه آنها یک غسل به جا آورد و یا آنها را جدا جدا انجام دهد.^۶

۱- توضیح المسائل، م ۳۴۶.

۲- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۶، م ۱.

۳- توضیح المسائل، م ۳۵۲.

۴- همان، م ۳۶۷.

۵- همان، م ۳۸۰.

۶- همان، م ۳۸۹.

۵- کسی که غسل جنابت کرده، نباید برای نماز وضو بگیرد، ولی با غسلهای دیگر نمی شود نماز خواند و باید وضو هم گرفت.^۱

۶- اگر در بین غسل، حدث اصغر از او سر بزند؛ مثلاً، بول کند غسل او باطل نمی شود (ولی باید برای نماز وضو بگیرد).^۲

۷- در غسل باید بدن پاک باشد و اگر ترتیبی است لا اقل هر قسمت را قبل از غسل پاک کند.^۳

چیزهایی که بر جنب حرام است

پنج چیز بر جنب حرام است:

اول: رساندن جایی از بدن به خط قرآن یا به اسم خدا و هم چنین بنابر احتیاط واجب اسم پیامبران و امامان و حضرت زهرا - علیهم السلام - .

دوم: رفتن در مسجد الحرام و مسجد النبی (ص) اگر چه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود.

سوم: توقف در مساجد دیگر ولی اگر از یک در داخل و از در دیگر خارج شود. یا برای برداشتن چیزی برود مانعی ندارد و احتیاط واجب آن است که در حرم امامان هم توقف نکند.

چهارم: گذاشتن چیزی در مسجد.

پنجم: خواندن سوره ای که سجده واجب دارد.^۴

۱- همان، م ۳۹۱.

۲- همان، م ۳۸۶.

۳- همان، م ۳۷۲.

۴- همان، م ۳۵۵.

لطیفه:

از عالمی پرسیدند: در صحرا به کدام سمت باید غسل نمود؟ او در پاسخ گفت: به سمتی که لباسهایشان را دزد نبرد.

معما

س: کدام طهارتی است که اگر حرف اول آن را برداریم یکی از بیماریهای خطرناک می شود؟
ج: غسل

احکام سه بعدی غسل

س ۱: کدام غسل اگر بر انسان واجب باشد تا آن را انجام ندهد نماز و روزه او صحیح نیست؟
ج: جنابت

س ۲: کدام غسل اگر بر انسان واجب باشد تا آن را انجام ندهد فقط نماز او صحیح نیست؟
ج: مس میت

س ۳: کدام غسل اگر بر انسان واجب باشد اگر چه آن را انجام ندهد هم نماز و هم روزه اش صحیح است؟
ج: نذر، عهد و قسم.

سؤالات معمايي

س ۱: کدام غسلی است که به واسطه تماس بدن مرده بر انسان واجب می شود؟
ج: مس میت

س ۲: کدام غسلی است که به واسطه نوعی قرارداد بر انسان واجب می شود؟
ج: نذر و عهد و قسم

س ۳: کدام غسلی است که کل بدن یک دفعه در میان آب قرار می گیرد؟
ج: ارتماسی

درس دهم

تیمم

تیمم یکی از اقسام طهارت است که در چند مورد به جای وضو یا غسل از آن استفاده می شود:

در تیمم چهار چیز واجب است:

۱. نیت
۲. زدن کف دو دست با هم بر چیزی که تیمم به آن صحیح است.
۳. کشیدن کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن.
۴. کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست و بعد از آن کشیدن کف دست راست به تمام پشت دست چپ.^۱

احکام تیمم

- ۱- در تیمم باید پیشانی و کف دستها و پشت دستها پاک باشد.^۲
- ۲- باید هنگام تیمم انگشتر را از دست بیرون آورد.^۳
- ۳- اگر تیمم بدل از غسل جنابت باشد وضو لازم نیست ولی اگر بدل از

۱- همان، م، ۷۰۰.

۲- همان، م، ۷۰۶.

۳- همان، م، ۷۰۷.

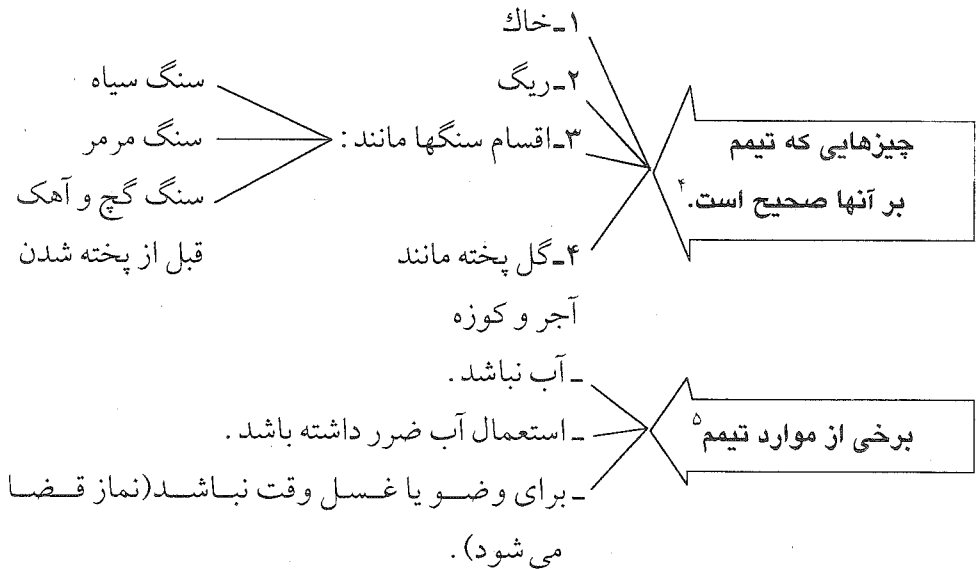
غسلهای دیگر تیمم کند باید وضو بگیرد و اگر نتواند وضو هم بگیرد باید تیمم دیگری بدل از وضو بگیرد.^۱

۴- تیممی که به جای وضو است با تیممی که به جای غسل است جز در نیت فرقی ندارد.^۲

۵- چیزهایی که وضو را باطل می کند تیمم بدل از وضو را نیز باطل می کند و آنچه سبب غسل می شود تیمم بدل از غسل را باطل می کند.^۳

یادآوری:

در صورت امکان این درس برای شاگردان به صورت عملی انجام گیرد.



۱- همان، م ۷۲۳.

۲- همان، م ۷۰۱.

۳- همان، م ۷۲۰.

۴- همان، م ۶۸۴-۶۸۵.

۵- همان، تیمم.

معما

س: طهارتی که در مواقع اضطراری و ناچاری انجام می‌شود، چه نام دارد؟

ج: تیمم

س: یکی از اقسام طهارت است که اگر حرفی از آن بردارند یک واژه ورزشی

ج: تیمم

می‌شود؟

احکام سه بعدی

س: در کجا باید وضو گرفت؟ ج: در اوضاع عادی فردی که سالم است.

س: در کجا باید تیمم نمود؟ ج: فردی که یا آب ندارد یا آب برای او ضرر

دارد.

س: در کجا باید هر دو را انجام داد؟ ج: کسی که نمی‌داند وظیفه اش

چیست.^۱

خاطره

در شهری کلاس احکام داشتیم از یکی از شاگردان پرسیدم: اگر آب نبود برای

نماز چکار می‌کنید؟

او گفت: با خاک وضو می‌گیریم.

- چگونه؟

- : دو بار خاک بر روی صورت می‌ریزیم و بعد دو بار با دست چپ روی

دست راست خاک می‌ریزیم و سپس دوباره با دست راست روی دست چپ خاک

می‌ریزیم و در آخر کار با دو دست مقداری خاک بر سر می‌ریزیم!

درس یازدهم

برخی از احکام مقدمات نماز

الف - وقت شناسی

اولین سؤالی که درباره نمازهای روزانه مطرح می شود این است که این نمازها باید در چه وقتی خوانده شود.

وقت نماز صبح:

وقت نماز صبح از اذان صبح تا طلوع آفتاب است. نزدیک اذان صبح از طرف مشرق سفیده ای رو به بالا حرکت می کند که آن را «فجر اول» می گویند و هنگامی که آن سفیده پهن شد «فجر دوم» و ابتدای وقت نماز صبح است.^۱

وقت نماز ظهر و عصر:

وقت این دو نماز از ظهر شرعی تا مغرب است. اگر چوبی یا چیزی مانند آن را عمود بر زمین قرار دهیم وقتی که سایه آن به کمترین مقدار رسید و بعد رو به افزایش گذاشت، ظهر شرعی و ابتدای وقت نماز ظهر است.^۲

۱- توضیح المسائل، م ۷۴۱.

۲- همان، م ۷۲۹.

سؤال: فرق بین غروب و مغرب چیست؟

جواب: غروب زمانی است که خورشید از دیده‌ها پنهان می‌شود و به اصطلاح غروب می‌کند؛ اما مغرب وقتی است که سرخی طرف مشرق، که بعد از غروب آفتاب پیدا می‌شود، از بین برود.^۱ و شاید بیش از یک ربع (بستگی به فصول مختلف سال دارد) بین غروب خورشید و مغرب شرعی تفاوت باشد.

وقت نماز مغرب و عشاء:

وقت نماز مغرب و عشاء از مغرب تا نصف شب است.

سؤال: نصف شب چه موقع است؟

جواب: اگر فاصله بین غروب آفتاب تا اذان صبح را نصف کنیم^۲ و وسط آن نصف شب و آخر وقت نماز عشاءست. بنابراین، نصف شب ممکن است ساعت دوازده نباشد؛ مثلاً، اگر غروب آفتاب، شش بعد از ظهر و اذان صبح، پنج صبح باشد، تمام شب یازده ساعت می‌شود و در نتیجه با تقسیم یازده به دو قسمت، نصف شب ۱۱/۳۰ خواهد بود.

$$۶ + ۵ = ۱۱ \quad ۱۱ \div ۲ = ۵/۳۰ \quad ۶ + ۵/۳۰ = ۱۱/۳۰$$

طریقه دیگر: تقریباً یازده ساعت و ربع بعد از ظهر شرعی نصف شب خواهد بود.

مسئله: اگر وقت نماز تنگ باشد بطوری که اگر بخواهد مستحبات نماز را به جا آورد بخشی از نماز بعد از وقت خوانده می‌شود باید مستحبات را ترك کند؛ مثلاً، اگر بخواهد قنوت بخواند وقت نماز می‌گذرد، لذا باید قنوت نخواند.^۳

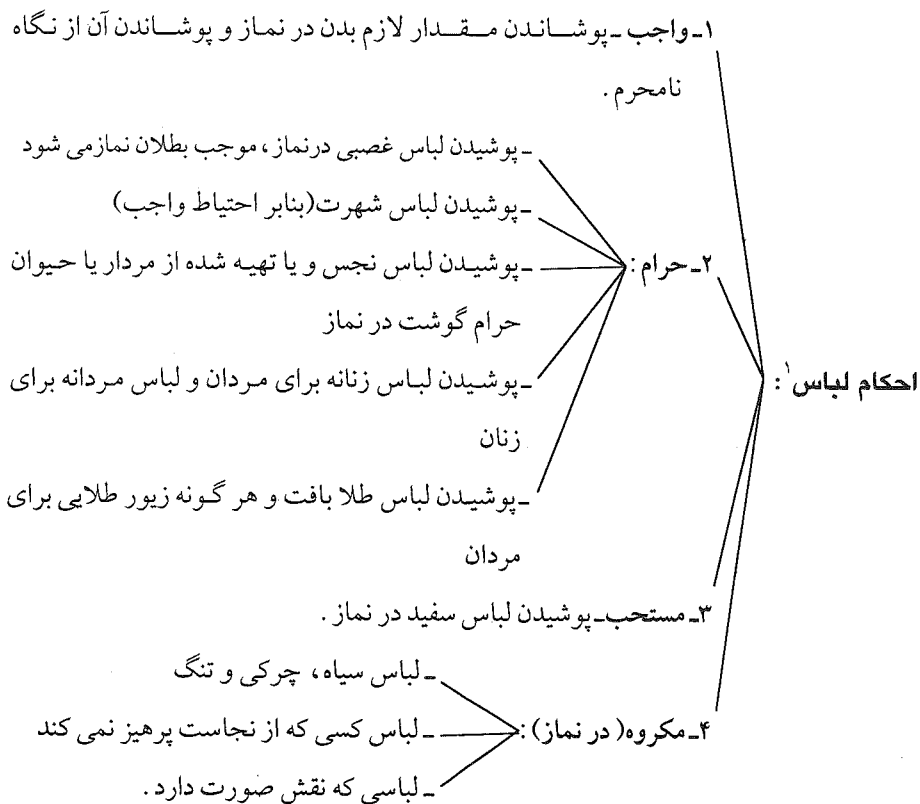
۱- همان، م ۷۳۵.

۲- برای تعیین پایان وقت نماز عشاء بنا بر احتیاط واجب شب را از اول غروب تا اذان صبح باید حساب کرد.

۳- همان، م ۱۷۴۷.

ب: لباس نمازگزار

برخی از احکام لباس نمازگزار عبارتند از:



پاکی بدن و لباس نمازگزار یکی از شرایط نماز است. بنابراین، در موارد ذیل نماز باطل است:

۱. عمدتاً با لباس یا بدن نجس نماز بخواند.^۲
۲. نداند با لباس و بدن نجس نماز باطل است و در مورد حکم مسأله جاهل

۱- همان، م ۷۸۹، ۷۹۸، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۶۴، ۸۶۵.

۲- همان، م ۷۹۹.

مقصر باشد.^۱

۳. نجس بودن بدن یا لباس را فراموش کرده و بین نماز یا پس از آن یادش

بیاید.^۲

بعضی از مواردی که نماز صحیح است اگر چه با بدن یا لباس نجس نماز

بخواند:

۱- نداند بدن یا لباسش نجس باشد و بعد از نماز بفهمد نجس بوده است.^۳

۲- در پاك بودن بدن یا لباس خود شک کند و بعد از نماز بفهمد که بدن یا

لباسش نجس بوده است.^۴

۳- لباس یا بدن نمازگزار به خون کمتر از درهم آلوده شده؛ باشد.^۵

۴- در حال ناچاری.^۶

۵- نجس بودن لباسهای کوچک مانند جوراب و عرقچین.^۷

۶- به سبب زخمی که در بدن اوست، لباسش نجس شده و آب کشیدن یا

عوض کردن آن برای بیشتر مردم یا خصوص او دشوار است.^۸

۱- همان، م، ۸۰۰.

۲- همان، م، ۸۰۳.

۳- همان، م، ۸۰۲.

۴- همان، م، ۸۰۷.

۵- همان، م، ۸۴۸.

۶- همان، م، ۸۴۸.

۷- همان، م، ۸۶۱.

۸- همان، م، ۸۴۹.

درس دوازدهم و سیزدهم

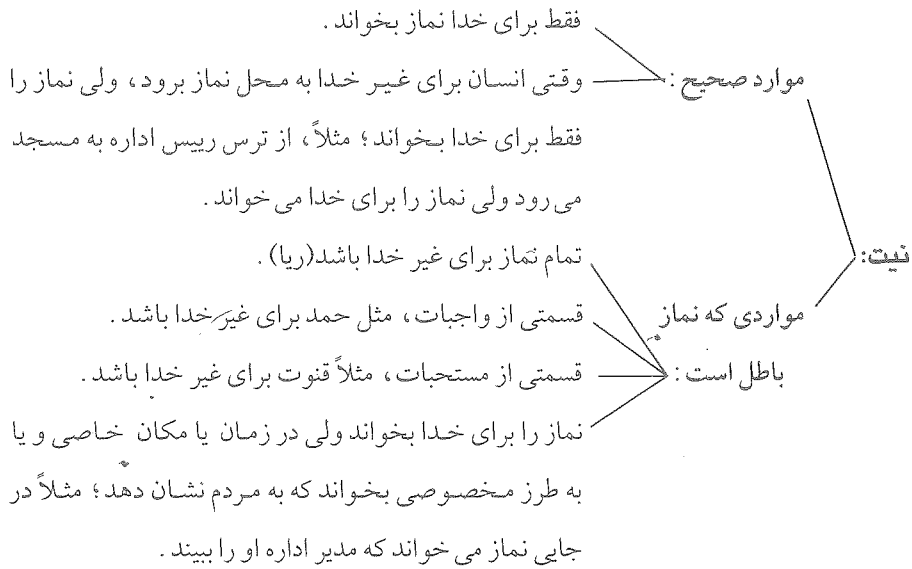
برخی از احکام نماز

ابتدا در کلاس، واجبات نماز با کمک شاگردان نوشته و آن گاه گفته شود که اکنون به بیان برخی از مسائل آنها می پردازیم:

نیت

مسئله: انسان باید نماز را به نیت قربت، یعنی برای اجرای فرمان خداوند عالم به جا آورد و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند یا مثلاً به زبان بگوید: «چهار رکعت نماز ظهر می خوانم قربهً الی الله» و چنانچه به زبان هم بگوید اشکال ندارد.^۱

مثال: انسان هیچ کاری را بدون نیت انجام نمی دهد؛ مثلاً، اگر لباس می پوشد حتماً نیت دارد ولی لازم نیست به زبان بگوید یا به قلب بگذراند که، لباس مشکی خود را می پوشم برای این که گرم بشوم و دیگر موارد؛ اما اگر او پرسند چه می کنی یا چرا چنین می کنی؟ به کار خویش آگاه است و پاسخ می دهد.

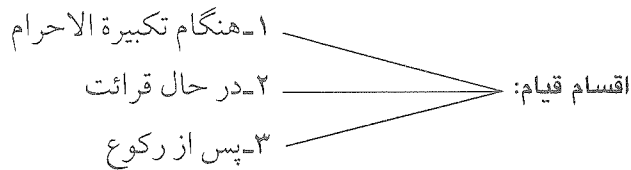


مسئله: در باطل بودن نماز برای ریا فرقی نیست که فقط برای مردم باشد یا خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد.^۱

معماً

س: کدام آیه قرآن درباره کسانى است که در نماز ریا می‌کنند.
ج: آیه «فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون الذین هم یراؤون و یمنعون الماعون».^۲

قیام



۱- همان، م ۹۴۶.

۲- ماعون (۱۰۷)، آیات ۴-۷.

توضیح: تکبیره الاحرام و قیام نماز باید در حالت ایستاده به جا آورده شود، بنابراین اگر قبل از تمام شدن قرائت به رکوع برود نماز باطل است، حتی اگر یک کلمه آن در حال حرکت به رکوع باشد.

پس از رکوع، نمازگزار باید بطور کامل بایستد، آن گاه به سجده برود. بنابراین اگر به صورت نیم خیز سر از رکوع بردارد و به سجده برود نماز باطل است.

قرائت

در رکعت اول و دوم نمازهای واجب یومیه، انسان باید حمد و بعد از آن یک سوره تمام بخواند.

در نماز ظهر و عصر - بر مرد و زن واجب است حمد و سوره را آهسته بخواند.

قرائت^۱:

بر مرد واجب است حمد و سوره، حتی حرف آخر آنها را بلند بخواند.

در نماز صبح و مغرب و عشا: زن می تواند حمد و سوره را بلند یا آهسته بخواند ولی اگر نامحرم صدایش را بشنود بنا بر احتیاط واجب باید آهسته بخواند.

مسئله: بر مرد و زن واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز، حمد یا تسبیحات اربعه را آهسته بخوانند.^۲

سجده

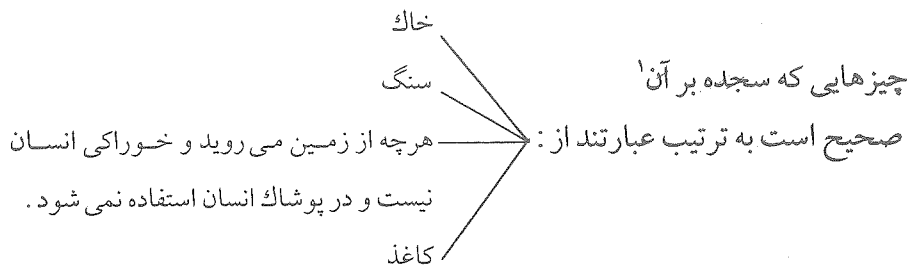
سجده بهترین و کاملترین حالات عبادت انسان در پیشگاه خداوند است انسان ساجد، نزدیکترین حالت را به خدا دارد. در روایت آمده است: یکی از یاران

۱- همان، م ۹۹۲-۹۹۳ و ۹۹۴.

۲- همان، م ۱۰۰۷.

رسول خدا(ص) از او خواهش کرد برایش دعا کند تا در بهشت همنشین پیامبر باشد. حضرت قبول کرد ولی فرمود: برای استجابت دعایم مرا با سجدهٔ بمیبار، کمک کن.

بر چه چیزهایی سجده کنیم؟



س: بوسیدن و سجده در مقابل قبور ائمه - علیهم السلام - چه حکمی دارد؟
ج: جواب مفصل این سؤال در بحثهای کلامی مطرح می‌شود، ولی در این جا از نظر فقهی آن را مورد بحث مختصر قرار می‌دهیم.

تذکر: بوسیدن قبر یا زمین، سجده نیست و حرمتی ندارد و جایز است؛ بلکه چون از احترام به اولیای الهی حکایت می‌کند عملی پسندیده نیز هست؛ و این سجده اگر سجدهٔ شکر و سپاس از خدا باشد جایز است و البته نمی‌توان برای صاحب قبر، هر چند امام معصوم باشد، سجده کرد.

مسئله: اگر موقعی که ذکر سجده را می‌گویید یکی از هفت عضو را عمداً از زمین بردارد نماز باطل می‌شود ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست اگر غیر از پیشانی، جاهای دیگر را از زمین بردارد و دوباره بگذارد اشکال ندارد.^۲

۱- همان، م ۱۰۸۳ و ۱۰۷۶.

۲- همان، م ۱۰۵۴.

درس چهاردهم و پانزدهم

نماز جمعه و جماعت

آیین اسلام، از بعد اجتماعی مهمی برخوردار است و با عنایت به برکات آثار و حدت و یکپارچگی، در بسیاری از برنامه هایش بر این بعد، تکیه و تأکید کرده است. برگزاری نمازهای روزانه واجب نیز به صورت جماعت و گروهی، یکی از این برنامه هاست.

اهمیت نماز جماعت

نماز جماعت در اسلام از اهمیت ویژه ای برخوردار است. رسول خدا (ص) درباره اهمیت جماعت فرمود: «صَلَاةُ الرَّجُلِ فِي جَمَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاتِهِ فِي بَيْتِهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، صَلَاةٌ يَوْمٌ؟ فَقَالَ (ص): صَلَاةٌ وَاحِدَةٌ؛ يَكُ نَمَازٌ بِاِجْمَاعٍ، بَهْتَرُ مِنْ اِجْمَاعِ اَرْبَعِينَ سَنَةً»^۱

مسئله: در روایتی وارد شده است که اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند هر رکعت از نماز آنان ثواب صد و پنجاه نماز دارد و اگر دو نفر اقتدا کنند هر رکعتی ثواب ششصد نماز دارد و هر چه بیشتر شوند ثواب نمازشان بیشتر می شود تا به ده نفر برسد. [وقتی] عده آنان از ده گذشت اگر تمام آسمانها کاغذ، دریاها مرکب،

۱- مستدرک، ج ۱، ص ۴۸۸.

درختان قلم و جن و انس و ملائکه نویسنده شوند نمی توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند.^۱

مسئله: حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی‌اعتنایی جایز نیست و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترك کند.^۲

احکام جماعت

موقعی که مأموم نیت می کند باید امام را معین نماید؛ ولی دانستن اسم او لازم نیست، مثلاً اگر نیت کند اقتدا می کنم به امام حاضر نمازش صحیح است.^۳

- وظایف مأموم:**
- ۱- جلوتر از امام نایستد و بنابر احتیاط واجب قدری عقبتر از امام بایستد.^۴
 - ۲- غیر از حمد و سوره همه چیز نمازش را خودش بخواند؛ ولی اگر رکعت اول یا دوم او و رکعت سوم یا چهارم امام باشد باید حمد و سوره را بخواند.^۵
 - ۳- در رکعت اول و دوم نماز صبح، مغرب و عشا اگر صدای حمد و سوره امام را بشنود اگر چه کلمات را تشخیص ندهد باید حمد و سوره را نخواند و اگر نشود مستحب است آهسته بخواند.^۶
 - ۴- در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر باید حمد و سوره را نخواند و مستحب است به جای آن ذکر بگوید.^۷
 - ۵- تکبیرة الاحرام را نباید پیش از امام بگوید و احتیاط واجب آن است که تا تکبیر امام تمام نشده تکبیر نگوید.^۸

۱- همان، م ۱۴۰۰.

۲- همان، م ۱۴۰۱.

۳- همان، م ۱۴۶۰.

۴- همان، م ۱۴۳۲.

۵- همان، م ۱۴۶۱.

۶- همان، م ۱۴۶۲.

۷- همان، م ۱۴۶۶.

۸- همان، م ۱۴۶۷.

۱- از اول نماز: اگر در صف جلو ایستاده بعد از تکبیر امام جماعت تکبیر می گوید و اگر در صفهای بعد ایستاده در صورتی که صف جلو آماده نماز و تکبیر گفتن آنان نزدیک باشد می تواند تکبیر بگوید؛ ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا تکبیر صف جلو تمام شود. (قسمتی از مسأله ۱۴۱۸)

۲- بین حمد و سوره' رکعت اول: بعد از نیت تکبیر می گوید و نماز را می خواند. البته اگر اول نماز یا بین حمد و سوره اقتدا کند و پیش از آنکه برکوع رود امام سر از رکوع بردارد نماز او بطور جماعت صحیح است و باید رکوع رود و خود را به امام برساند. (قسمتی از مسأله ۱۴۳۰)

۱. به رکوع امام برسد اگر چه ذکر امام تمام شده باشد نمازش بطور جماعت

صحیح است و یک رکعت حساب می شود. (مسأله ۱۴۲۷)

۲. به مقدار رکوع ۱- و به رکوع امام نرسد نمازش بطور فردای صحیح می باشد

ختم شود: و باید آن را تمام نماید. (مسأله ۱۴۲۷)

۲- شک کند که به رکوع امام رسیده یا نه نمازش صحیح است

و فردای می شود. (مسأله ۱۴۲۸)

۳. پیش از آن که به اندازه ۱- می تواند نیت فردای کند

رکوع ختم شود امام ۲- یا صبر کند تا امام برای رکعت بعد برخیزد و آن

سر از رکوع بردارد: را رکعت اول نماز حساب کند. (مسأله ۱۴۲۹)

۴. در رکعت دوم امام: قنوت و تشهد را با امام می خواند و احتیاط آن است که موقع خواندن تشهد انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند کند و باید بعد از تشهد با امام برخیزد و حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت ندارد حمد را تمام کند و در رکوع یا سجده خود را به امام برساند یا نیت فردای کند نمازش صحیح است؛ ولی اگر در سجده به امام برسد بهتر است که احتیاطاً نماز را دوباره بخواند. (مسأله ۱۴۳۹)

۵. در رکعت سوم یا چهارم: مأموم بداند که اگر اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی رسد بنا بر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود بعد اقتدا نماید. (مسأله ۱۴۴۱)

۶- در تشهد آخر نماز: چنانچه بخواند به ثواب جماعت برسد باید بعد از نیت و گفتن تکبیر الاحرام بنشیند و تشهد را با امام بخواند ولی سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد بعد بایستد و بدون آنکه دوباره نیت کند و تکبیر بگوید حمد و سوره را بخواند و آن را رکعت اول نماز خود حساب کند. (مسأله ۱۴۳۱)

۷- اگر امام ایستاده و مأموم نداند در کدام رکعت است، می تواند اقتدا کند؛ ولی باید حمد و سوره را به قصد قربت بخواند [که در این صورت] نمازش به جماعت صحیح است اگر چه بعد بفهمد که امام در رکعت اول یا دوم بوده و زیاد شدن حمد و سوره ضرر ندارد. (مسأله ۱۴۴۶)

کسی که یک رکعت از امام عقب مانده وقتی امام تشهد رکعت آخر را می خواند می تواند برخیزد و نماز را تمام کند و یا انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند نگهدارد و تشهد بخواند و صبر کند تا امام سلام نماز را بگوید و بعد برخیزد. (مسأله ۱۴۵۲)

مواردی که
انسان اقتدا
می کند:

- ۱- تکبیرة الاحرام: مأوم نباید پیش از امام بگوید. (مسأله ۱۴۶۷)
- ۲- سلام: اگر مأوم پیش از امام عمداً هم سلام دهد نمازش صحیح است. (مسأله ۱۴۶۸)
- ۳- رکوع و سجود: مأوم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می شود کارهای دیگر آن مانند رکوع و سجود را با امام یا کمی بعد از امام به جا آورد و اگر عمداً پیش از امام یا مدتی بعد از امام انجام دهد معصیت کرده ولی نمازش صحیح است؛ اما اگر در دو رکن پشت سرهم از امام جلو یا عقب بیفتد بنا بر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و دو باره بخواند اگر چه بعید نیست نمازش صحیح باشد و فرادی شود. (مسأله ۱۴۷۰)
- * اگر اشتباهاً سر از رکوع یا سجده بردارد و سهواً یا به خیال این که به امام نمی رسد به رکوع یا سجده نرود نمازش صحیح است. (مسأله ۱۴۷۴)
۱. چنانچه امام در رکوع باشد باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد.
۲. ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از آن که به رکوع برسد امام سر بردارد نمازش باطل است. (مسأله ۱۴۷۱)
۱. و طوری باشد که اگر سر بردارد بمقداری از قرائت امام می رسد چنانچه سر بردارد و با امام به رکوع رود نمازش صحیح است.
۲. و طوری باشد که اگر برگردد به چیزی از قرائت نمی رسد واجب است سر بردارد و با امام نماز را تمام کند و نمازش صحیح است و اگر سر بردارد تا امام برسد نمازش صحیح است. (مسأله ۱۴۷۷)
- ۴- رکوع: اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع بردارد: ۱. چنانچه امام در رکوع باشد باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد. ۲. ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از آن که به رکوع برسد امام سر بردارد نمازش باطل است. (مسأله ۱۴۷۱)
- ۵- رکوع: اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود: ۱. و طوری باشد که اگر سر بردارد و با امام نماز را تمام کند و نمازش صحیح است. ۲. و طوری باشد که اگر برگردد به چیزی از قرائت نمی رسد واجب است سر بردارد و با امام نماز را تمام کند و نمازش صحیح است. (مسأله ۱۴۷۷)
- ۶- سجده: اگر اشتباهاً سر بردارد و بیند امام در سجده است باید به سجده برگردد. (مسأله ۱۴۷۲)
- ۷- سجده: اگر پیش از امام به سجده رود واجب است که سر بردارد و با امام به سجده رود و اگر بر نداشت نمازش صحیح است. (مسأله ۱۴۷۸)

احکام تقدیم یا تأخیر کارهای نماز جماعت:

اجتماع در مسجد

«شیخ الرئیس ابوعلی سینا» برای «ابوسعید ابوالخیر»، که عارفی وارسته بود، نامه نوشت که، چه لزومی دارد همه مردم در مسجد اجتماع کنند با این که خداوند از رگ گردن به انسان نزدیکتر است، هر جا که باشی اگر رابطه ات را با خدا برقرار سازی، نتیجه خواهی گرفت. ابوسعید جواب نامه بوعلی سینا را نوشت و در آن نامه چنین مثال زد:

اگر چند چراغ در یک جا روشن باشد یا هر کدام در اطافی در بسته باشد، در صورت اول اگر یکی از آنها خاموش شد چراغهای دیگر روشن است، ولی در حالت دوم اگر یکی از چراغها خاموش شد آن جاتاریک می گردد. انسانها نیز همین گونه هستند: بعضی گنهگار هستند که اگر تنها باشند، شاید موفق به فیوضات و برکات نور الهی نشوند، ولی اگر در اجتماع باشند شاید خداوند به برکت وجود بعضی از افراد دیگر اجتماع، آنها را نیز مشمول فیوضات و برکاتش قرار دهد. البته این مطلب مبین یک بُعد از ابعاد بسیار زیاد جماعت است؛ اما فایده های دیگر سیاسی، اجتماعی و عبادی اجتماع در مسجد و مکانهای مذهبی، بسیار است.

لطیفه:

به شخصی گفتند: چرا نمازت را به جماعت نمی خوانی؟ پاسخ داد: چون قرآن می فرماید: «إن الصلاة تنهى!»

سؤالهای سه بعدی

- ۱- الف) کدام نماز را می توان به جماعت خواند؟ ج: یومیه
- ب) کدام نماز است که باید به جماعت خواند؟ ج: جمعه

- ج) کدام نماز را نباید به جماعت خواند؟
ج: مستحبی، بجز نماز طلب باران
- ۲- الف) کدام نماز نه قنوت دارد؟
ج: عید فطر و قربان
- ب) کدام نماز ۲ قنوت دارد؟
ج: جمعه
- ج) کدام نمازی است که قنوت ندارد؟
ج: میت

نماز جمعه

در مراسم اجتماعی مسلمین که هر هفته برپا می شود «نماز جمعه» رکن اساسی است جایگاه والایی دارد و نه تنها عبادت، بلکه مظهر وحدت مسلمین و شکوه و عظمت اسلام است، آگاهی پیروان قرآن را بالا می برد و «نماز عبادی - سیاسی» محسوب می گردد.

قرآن کریم، درباره نماز جمعه، می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ؛ ای ایمان آوردگان! وقتی به نماز روز جمعه ندا داده می شود، به سوی یاد خدا بشتابید و داد و ستد را رها کنید.»^۱

اهمیت نماز جمعه

نماز جمعه نمایش وحدت و قدرت مسلمانان و میعادگاه نماز گزاران مؤمن است. رسول خدا(ص) نماز جمعه را «حج مساکین»^۲ و باعث «آمزش گناهان» دانسته است.^۳

رسول خدا(ص) در آغاز هجرت وقتی به مدینه رسیدند اولین نماز جمعه را برای مردم به پا داشت و این اجتماع شکوهمند و سازنده را پایه گذاری کردند. این

۱- جمعه، آیه ۹.

۲- بحار، ج ۸۹، ص ۱۹۹.

۳- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳.

نماز بعد سیاسی و حکومتی دارد و خطیب و امام جمعه، یا حاکم مسلمین است و یا منصوب او.^۱

کیفیت نماز جمعه

نماز جمعه در عصر غیبت، واجب تخییری است و انسان می تواند نماز جمعه بخواند یا نماز ظهر. نماز جمعه دو رکعت است و حتماً باید به صورت جماعت خوانده شود. پیش از نماز، دو خطبه واجب است که خطیب، در آنها علاوه بر دعوت به تقوا، مسائل اجتماعی - سیاسی مسلمانان را هم باید مطرح کند. وقت آن، از آغاز ظهر تا حدود یک ساعت پس از اذان است و از آن دیرتر روا نیست. حداقل افرادی که با حضور آنان نماز جمعه تشکیل می شود، پنج نفر است. فاصله دو نماز جمعه، نباید کمتر از یک فرسخ باشد.

گوشه ای از آثار سازنده ترتیبی و اجتماعی نماز جمعه:

- ۱- تقویت روحیه اخوت و برادری
- ۲- بسیج و تشکل نیروهای مسلمان
- ۳- رشد فکری و سیاسی مسلمانان
- ۴- تقویت روحیه اجتماعی و دوری از انزواگرایی
- ۵- حل بیان مشکلات اجتماعی و یافتن راه حل آنها و یاری رسانی به دیگران و ...

سیره اولیای دین

روش رسول خدا(ص) و پیشوایان معصوم درباره نماز جمعه^۲، بیانگر

۱- محسن قرائتی، پرتوی از اسرار نماز، ص ۲۳۲.

۲- درباره نماز جمعه، جزوه «نماز شکوهمند جمعه ...» از انتشارات در راه حق، برای مطالعه مفید است.

اهمیت آن و ضرورت اهتمام به این فریضه است. در روایت است که علی (ع) فرمود: روز پنجشنبه، دواهای (ضعیف کننده) نخورید، برسیدند: چرا؟ فرمود: برای آن که شما را از حضور در نماز جمعه باز ندارد.^۱

امام صادق (ع) می فرماید:

«وَكَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ يَتَّجِهُونَ لِلْجُمُعَةِ يَوْمَ الْخَمِيسِ، لِضَيْقِ الْوَقْتِ^۲؛ یاران پیامبر، به جهت تنگی وقت (چون اشتغال در روز جمعه زیاد است) از روز پنجشنبه برای جمعه آماده می شدند.

امیرالمؤمنین (ع) زندانیان و متهمان پرونده های بدهکاری، تهمت و ... را برای نماز جمعه بیرون می آورد، تا در نماز جمعه حضور داشته باشند و اولیای آنان ضمانت می کردند که برگردند. فاسقان زندانی را هم برای شرکت در نماز جمعه، با کنترل و مراقبت بیرون می فرستاد.^۳

۱- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۷.

۲- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۸.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۷.

درس شانزدهم:

خمس

یکی از تکالیف اقتصادی مسلمانان پرداختن «خمس» است که قرآن در سوره انفال، آیه ۴۱ به آن دستور داده است: «واعلموا أنما غنمتم من شیء فأن لله خمسهُ وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل...»^۱؛ بدانید هر گونه بهره‌ای به شما برسد یک پنجم آن برای خدا، رسول، خویشاوندان، یتیمان، مساکین و وامانندگان در راه است. توضیح: خمس یکی از منابع اقتصادی حکومت اسلامی و پشتوانه مالی شیعه است که توانسته در طول قرن‌ها بعد از پیامبر (ص) حوزه‌های دینی شیعه را از وابستگی به نظام‌های طاغوتی حفظ نماید. درباره خمس سؤالی مطرح است که به برخی از آنها پاسخ می‌دهیم.

س ۱: چه اموالی خمس دارد؟

- در هفت چیز
خمس واجب
می‌شود:
- ۱- منفعت کسب
 - ۲- معدن
 - ۳- گنج
 - ۴- مال حلال مخلوط به حرام
 - ۵- جواهری که به واسطه غواصی، یعنی فرو رفتن در دریا به دست می‌آید.
 - ۶- غنیمت جنگی
 - ۷- زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد. (مسأله ۱۷۵)

۱- انفال (۸)، آیه ۴۱.

هر گاه انسان از تجارت یا صنعت و یا کسبهای دیگر مالی به دست آورد و اگر از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید باید خمس آن را بدهد.^۱

س ۲: چه اموالی خمس ندارد؟

۱- اگر از غیر کسب مالی به دست آورد؛ مثلاً، چیزی به او بیخشند. (مسأله ۱۷۵۳)

۲- مهری را که زن می گیرد. (مسأله ۱۷۵۴)

۳- ارثی که به انسان می رسد. (مسأله ۱۷۵۴)

۴- مالی که از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد به دست انسان آید. (مسأله ۱۷۶۴)

۵- قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و آن را فروشد و در بین سال قیمتش پایین آید مقدار بالا رفته خمس ندارد. (مسأله ۱۷۶۸)

خوراك

پوشاك

اثاثیه

خرید منزل

ازدواج

جهیزیه دختر

زیارت و مانند اینها برسد. در صورتی که :-

از شأن او زیاد نباشد. - و زیاده روی هم

نکرده باشد. (مسأله ۱۷۷۵)

۷- مالی را که فقیر بابت: خمس و زکات و صدقه مستحبی گرفته و

از مخارج سالش زیاد بیاید (مسأله ۱۷۵۹)

چیزهایی
که خمس
ندارد:

۶- آنچه از منافع

کسب در بین

سال به مصرف:

س ۳: خمس را به چه مصرفی باید رساند؟

- خمس را باید دو قسمت کرد:**
- ۱- سهم امام: که در این زمان باید به: - مجتهد جامع شرایط بدهند یا به مصرفی که او اجازه می دهد برسانند.
 - ۲- سهم سادات: بنابر احتیاط واجب باید با اذن مجتهد جامع شرایط به سید فقیر یا سید یتیم، که فقیر باشد، یا به سیدی که در سفر درمانده باشد بدهند.^۱

احکام خمس

انسان تا خمس مال را ندهد نمی تواند در آن مال تصرف کند اگر چه قصد دادن خمس را داشته باشد.^۲

وظیفه کسی که از اول تکلیف خمس نداده:

- اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یک سال از خرید آن گذشته باید خمس آن را بدهد.
- و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که بآنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده (در این صورت دو حالت پیدا میکند).
- الف- اگر بداند سالی که در آن سال فائده برده آنها را خریده (لازم نیست خمس آنها را بدهد).
- ب- و اگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال (بنابر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند). (مسأله ۱۷۹۷)

۱- همان، م ۱۸۳۴.

۲- همان، م ۱۷۹۵.

معماً

س: کدام یک از فروع دین است که اگر حرف اول آنرا برداریم یکی از فلزات می شود؟
ج: خمس

س: کدام یک موارد خمس است که اگر حرف اول آن را برداریم نام پایتخت یکی از کشورهای اسلامی می شود؟
ج: معدن که اگر اول آن را برداریم، عدن پایتخت یمن می شود.

احکام سه بعدی

س: کدام مال خمس ندارد؟
ج: ارث، هبه و مال خمس داده شده.

س: کدام مالی است که خمس دارد؟
ج: زاید بر درآمد سال و سایر مواردی که خمس دارد.

س: کدام مالی است که هم خمس دارد و هم زکات؟
ج: غلات تولید شده که به حد نصاب رسیده و نیز زاید بر مخارج سال است.

درس هفدهم:

زکات

یکی دیگر از وظایف مهم اقتصادی مسلمانان، پرداخت زکات است. از اهمیت زکات همین بس که در قرآن مجید، پس از نماز آمده و نشانه ایمان و عامل رستگاری شمرده شده است.

در روایات متعددی که از معصومین - علیهم السلام - نقل شده، آمده است: «کسی که از پرداخت زکات جلوگیری کند، از دین خارج است». زکات هم مانند خمس موارد معینی دارد، یک قسم از آن مالیات بدن و حیات است که هر سال یک مرتبه در روز عید فطر پرداخت می شود و تنها بر کسانی که قدرت مالی پرداخت آن را دارند واجب است. قسم دیگر، زکات اموال است؛ ولی چنین نیست که تمام اموال مردم مشمول این قانون باشد و تنها نه چیز است که زکات دارد که می توان آنها را به سه دسته تقسیم کرد:

- موارد وجوب زکات:
- ۱- غلات: گندم - جو - خرما - کشمش
 - ۲- دامها: شتر - گاو - گوسفند
 - ۳- سکه ها: طلا - نقره

حدّ نصاب

زکات این اشیا در صورتی که به مقدار مشخصی برسد واجب می شود که به آن مقدار «حدّ نصاب» می گویند؛ یعنی، اگر محصول به دست آمده و یا تعداد دام از حدّ نصاب کمتر باشد، زکات ندارد.

نصاب غلات

تمام غلات چهارگانه، یک نصاب دارد که حدود ۸۵۰ کیلوگرم است^۱، بنابراین اگر محصول به دست آمده از این مقدار کمتر باشد، زکات ندارد.^۲

مقدار زکات غلات

چنانچه یکی از این محصول ها به حدّ نصاب برسد، باید مقداری از آن به عنوان زکات پرداخت شود؛ ولی مقدار زکات غلات بستگی به چگونگی آبیاری آنها دارد و از این نظر می توان آنها را به سه دسته تقسیم کرد:

* مقدار زکات محصولی که با آب باران و رودخانه آبیاری می شود و یا دیمی باشد $\frac{۱}{۱۰}$ است.

* مقدار زکات محصولی که با دلو و یا موتور پمپ، آبیاری می شود $\frac{۱}{۳}$ است.

* محصولی که به هر دو طریق، هم از آب باران یا رودخانه و هم آب دستی آبیاری شده زکات نصف آن $\frac{۱}{۱۰}$ و نصف دیگر $\frac{۱}{۳}$ می باشد.^۳

۱- نصاب غلات بطور دقیق ۸۴۷/۲۰۷ کیلوگرم است.

۲- همان، م ۱۸۶۴.

۳- همان، م ۱۸۷۵- ۱۸۷۹.

نصاب دامها**گوسفند:**

اولین نصاب گوسفند، چهل عدد است و زکات آن یک گوسفند می باشد و گوسفند تا به چهل نرسد، زکات ندارد.^۱

گاو:

اولین نصاب گاو، سی عدد است و زکات آن یک گوساله می باشد که یک سال تمام شده و وارد سال دوم شده است.^۲

شتر:

اولین نصاب شتر پنج عدد است و زکات آن یک گوسفند است و تا زمانی که تعداد شترها به ۲۶ عدد نرسیده است، هر پنج شتر یک گوسفند زکات دارد؛ ولی آن گاه که تعداد آنها به ۲۶ رسید، زکاتش یک شتر است.^۳

نصاب طلا و نقره

نصاب طلا ۱۵ مثقال و نصاب نقره ۱۰۵ مثقال است و زکات هر دو یک چهلم می باشد.^۴

۱- همان، م ۱۹۱۳.

۲- همان، م ۱۹۱۲.

۳- همان، م ۱۹۱۰.

جدول نصاب اموال:

مقدار زکات	نصاب	نوع مال	شماره
* $\frac{1}{10}$ - در صورتی که با باران و آب رودخانه آبیاری شده است.	{ ۸۴۷/۲۰۷ کیلوگرم }	گندم	۱
* $\frac{1}{20}$ - در صورتی که با آب دستی و دلو و موتور پمپ آبیاری شده است.		جو	۲
* $\frac{3}{40}$ - در صورتی که با هر دو آبیاری شده است.		خرما	۳
		کشمش	۴
یک گوسفند هر ۵ شتر یک گوسفند تا ۲۵ شتر	اولین نصاب ۵ شتر	شتر	۵
یک شتر	۲۶ شتر		
یک گوساله یک ساله	۳۰ گاو	گاو	۶
یک گوسفند	۴۰ گوسفند	گوسفند	۷
$\frac{1}{40}$	۱۵ مثقال	طلا	۸
$\frac{1}{40}$	۱۰۵ مثقال	نقره	۹

احکام زکات

۱- مخارجی را که برای گندم، جو، خرما و انگور کرده است؛ مانند: قیمت بذر، مزد کارگر مزد تراکتور و ... می تواند از حاصل کسر کند؛ ولی مقدار نصاب قبل از کم کردن این مخارج محاسبه می شود و اگر قبل از کسر مخارج به حد نصاب برسد، پرداخت زکات واجب شده است ولی زکات باقیمانده را

۱- همان، م ۱۸۹۶-۱۸۹۷.

می پردازد.^۱

۲- زکات دامها در صورتی واجب می شود که،

* یک سال مالک آنها باشد بنابراین اگر مثلاً ۱۰۰ عدد گاو را خریداری کند و

پس از ۹ ماه بفروشد؛ زکات واجب نیست.^۲

* حیوان در تمام سال بیکار باشد، بنابراین گاو یا شتری که در کار مزرعه یا

حمل بار از آن استفاده می شود زکات ندارد.^۳

* حیوان در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر در تمام سال یا مقداری از

آن، از علف چیده شده یا کاشته شده بخورد، زکات ندارد.^۴

۳- زکات طلا و نقره در صورتی واجب است که به صورت سگه ای باشد که

معامله با آن رواج دارد، بنابراین آنچه امروزه بانوان به عنوان زیور استفاده

می کنند، زکات ندارد.^۵

۴- پرداخت زکات از عبادات است و باید آنچه می پردازد به نیت زکات و با

قصد قربت باشد.^۶

مصرف زکات:

مصرف زکات هشت مورد است که می توان آن را در تمام یا برخی از این موارد

مصرف کرد:

۱- فقیر، آن کسی است که درآمد یا موجودی وی کمتر از خرج سالانه خود و

خانواده اش باشد.

۱- همان، م ۱۸۸۰.

۲- همان، م ۱۸۵۶.

۳- همان، م ۱۹۰۸.

۴- همان مدرک.

۵- همان، م ۱۸۹۹.

۶- همان، م ۱۹۵۷.

- ۲- مسکین، آن که بکلی درمانده و بینواست.
- ۳- کسی که از طرف امام(ع) یا نایب او مأمور جمع آوری و نگهداری و توزیع زکات است.
- ۴- برای الفت دادن دلها به اسلام و مسلمانان، مانند غیر مسلمانان که اگر به آنها کمکی بشود، به دین اسلام مایل می شوند یا در جنگ به مسلمانان کمک می کنند.
- ۵- آزاد کردن بردگان.
- ۶- بدهکاری که نمی تواند قرض خود را بدهد.
- ۷- در راه خدا، یعنی در کارهایی که نفع آن به عموم می رسد و مورد رضایت خداست؛ مانند: ساختن جاده، پل و مسجد.
- ۸- مسافری که در سفر درمانده است و خرج برگشت به وطن را ندارد، هر چند در وطن خود فقیر نباشد.^۱

درس هیجدهم

امر به معروف و نهی از منکر

هر انسانی در مورد کارهای ناپسندی که در جامعه انجام می‌پذیرد و کارهای نیک و پسندیده‌ای که ترک می‌شود مسؤولیت دارد؛ بنابراین اگر کار واجبی ترک شود و یا حرامی اتفاق بیفتد، سکوت و بی‌تفاوتی در مقابل آن جایز نیست و تمام افراد جامعه باید برای برپایی «واجب» و جلوگیری از «حرام» اقدام کنند که این عمل، «امر به معروف و نهی از منکر» است.

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر از ضروریات دین است و همه انبیا و کتب آسمانی، پیروان خود را به این دو اصل دعوت می‌کردند. قرآن می‌فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ؛ شما بهترین گروهی هستید که در میان مردم قیام کرده‌اید، امر به خوبی می‌کنید و از بدی باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید.»^۱

امام صادق(ع) می‌فرماید: «وَيْلٌ لِّلْقَوْمِ لَا يَدِينُونَ اللَّهَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ وای بر گروهی که با امر به معروف و نهی از منکر، دین خدا را ادا نمی‌کنند.»^۲

۱- آل عمران(۳)، آیه ۱۱۰.

۲- محجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۰۳.

کنی دعوت از خلق بر راه راست
 ترا بهترین شیوه این است و بس
 به نیکی گرای چوبی کم و کاست
 نگردد گرفتار بد چون تو کس.

امر به معروف از دیدگاه مقام معظم رهبری:

مسأله امر به معروف، تکلیف همیشگی مسلمانهاست. جامعه اسلامی با امر به معروف و نهی از منکر زنده می ماند. قوام حکومت اسلامی به امر به معروف و نهی از منکر است. اگر این کار نشود آنوقت است که، «لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ شِرَارٌ كُمْ فَيَدْعُوا خِيَارُكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ». قوام حکومت اسلامی و بقای حاکمیت آخیر، به این است که در جامعه امر به معروف و نهی از منکر زنده باشد. امر به معروف و نهی از منکر فقط این نیست که ما برای اسقاط تکلیف دو کلمه بگوییم آنهم در مقابل منکراتی که معلوم نیست مهمترین منکرات باشند. وقتی همه آحاد یک جامعه را موظف به امر به معروف و نهی از منکر می کنند، این به چه معناست؟ چه وقت ممکن است همه آحاد یک ملت، امر به معروف و خیر و ناهی از منکر باشند؟ آن وقت که همه در متن مسائل کشور به معنای واقعی حضور داشته باشند. همه باید به کارهای جامعه کار داشته باشند و اهتمام بورزند. همه باید آگاه باشند. همه باید معروف شناس و منکر شناس باشند. این نه معنای نظارت، حضور و همکاری عمومی است، به معنای معرفت بالا در همه است.^۱

تعریف معروف و منکر

در احکام دین، به تمام واجبات و مستحبات «معروف» و به تمام محرّمات و مکروهات «منکر» گفته می شود. بنابراین واداشتن افراد جامعه به انجام کارهای واجب و مستحب «امر به معروف» و بازداشتن آنها از کارهای حرام و مکروه «نهی

۱- کتاب انذار - رهنمودهای مقام معظم رهبری پیرامون عبرت عاشورا.

از منکر» است.

امر به معروف و نهی از منکر، واجب کفایی است که اگر به قدر کفایت به انجام آن اقدام کنند، از دیگران ساقط می شود و اگر همه کس آن را ترك کرده باشند، چنانچه شرایط آن موجود باشد، همه آنها ترك واجب کرده اند.^۱

شرایط امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر با وجود برخی شرایط، واجب می باشد و در صورت نبود آنها، تکلیف ساقط است. آن شرایط عبارت است از:

۱- کسی که امر یا نهی می کند باید بداند آنچه را دیگری انجام می دهد حرام است و آنچه را ترك کرده واجب است؛ پس هر کسی که نمی داند این عمل که او انجام می دهد حرام است یا نه؟ جلوگیری واجب نیست.

۲- احتمال بدهد امر یا نهی او تأثیر دارد، بنابراین اگر می داند تأثیر ندارد یا شک دارد، امر و نهی واجب نیست.

۳- شخص گناهکار اصرار بر ادامه کار خود داشته باشد، پس اگر معلوم شود گناهکار بنای ترك عمل را دارد و دوباره تکرار نمی کند و یا موفق به تکرار نمی شود، امر و نهی واجب نیست.

۴- امر و نهی، سبب ضرر جانی یا آبرویی یا ضرر مالی قابل توجه، به خودش یا نزدیکان و یاران و همراهان و یا سایر مؤمنان نباشد.^۲

مراتب امر به معروف و نهی از منکر

برای امر به معروف و نهی از منکر، مراتبی است که اگر با عمل به مرتبه پایین تر مقصود حاصل می شود، عمل به مرتبه بعدی جایز نیست و آن مراتب چنین

۱- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۶۳، م ۲.

۲- همان، ص ۴۶۵ و ص ۴۷۲، م ۱.

است:

* **اوّل:** با گناهکار طوری عمل شود که بفهمد به سبب انجام آن گناه، با او این گونه عمل می شود؛ مثل این که از او رو برگرداند یا با چهره عبوس با او برخورد کند و یا با او رفت و آمد نکند.

* **دوّم:** امر و نهی با زبان، یعنی به کسی که واجبی را ترك کرده است دستور دهد که واجب را به جا آورد و به گناهکار دستور دهد که گناه را ترك کند.

* **سوّم:** استفاده از زور، برای جلوگیری از منکر و برپایی واجب، یعنی زدن گناهکار.^۱

احکام امر به معروف و نهی از منکر

۱- فراگیری شرایط امر به معروف و نهی از منکر و موارد آن واجب است، تا در امر و نهی مرتکب خلاف نشود.^۲

۲- اگر بداند امر و نهی، بدون تقاضا و نصیحت و موعظه اثر نمی کند، واجب است که امر و نهی را با نصیحت و موعظه و تقاضا همراه کند و اگر بداند که درخواست و موعظه به تنهایی (بدون امر و نهی) مؤثر است، واجب است به همین گونه عمل کند.^۳

۳- اگر بداند یا احتمال بدهد که امر و نهی اش با تکرار مؤثر است، واجب است تکرار کند.^۴

۴- مراد از اصرار بر گناه، مداومت بر انجام کار نیست، بلکه ارتکاب آن عمل است، هر چند یک بار دیگر باشد، پس اگر یک بار نماز را ترك کرد و بار دیگر هم

۱- همان، ص ۴۷۶.

۲- همان، ۸م.

۳- همان، ص ۴۶۷، ۳م.

۴- همان، ص ۴۶۸، ۵م.

بنای ترك دارد، امر به معروف و اجب است.^۱

۵- در امر به معروف و نهی از منکر، زخمی کردن و کشتن گناهکار بدون اجازه حاکم شرع جایز نیست؛ مگر منکر از اموری است که در اسلام اهمیت بسیار زیادی دارد؛ مثل آن که شخصی بخواهد انسان بی گناهی را بکشد و جلوگیری از او بدون مجروح کردن وی ممکن نباشد.^۲

شیوه های امر به معروف

برای این که امر به معروف مؤثر واقع شود لازم است موارد زیر رعایت شود.

۱- با نرمی باشد: قرآن درباره دعوت حضرت موسی (ع) و هارون (ع) می فرماید: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا»^۳

۲- همراه عمل باشد: امام صادق علیه السلام فرمود: «كونوا دعاة الناس بغير الستكم»^۴

اگر آمر به معروف، به گفته خود عمل ننماید امر به معروفش مؤثر نیست. قرآن می فرماید: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»^۵

می گویند: مردی از راه تشویق و نیز تنبیه، بسیار کوشید تا زنش نماز بخواند؛ ولی مؤثر واقع نشد ناچار او را نزد عالمی برد تا او را نصیحت کند عالم از او پرسید: چرا نماز نمی خوانی؟ او گفت: همسر من خودش نماز نمی خواند و از من می خواهد که نماز بخوانم. راستی اگر نماز خوب است چرا خودش نماز نمی خواند!؟

۱- همان، ج ۱، ص ۴۷۰، م ۴.

۲- همان، ج ۱، ص ۴۸۱، م ۱۲ و ۱۱.

۳- طه (۲۰)، آیه ۴۴.

۴- بحار، ج ۷۰، ص ۳۰۸، حدیث ۳۸.

۵- بقره (۲)، آیه ۴۴.

۳- با علاقه و محبت همراه باشد: نقل شده: آیه الله شیخ عبدالکریم حائری، استاد امام خمینی (ره) به شخصی برخورد کرد که ریشش را تراشیده بود. ایشان صورت آن شخص را بوسید و او از این اظهار محبت، سخت تحت تأثیر قرار گرفت. مرحوم آیه الله حائری در همان لحظه از وی تقاضا کردند که این جایی را که من بوسیدم دیگر از ته نتراش.

۴- با اخلاق خوش برخورد کند: اخلاق نیک بیشترین نقش را در تأثیر امر به معروف دارد. همان طوری که مهمترین عامل موفقیت پیامبر (ص) در دعوتش از دیدگاه قرآن «خُلُقٍ عَظِيمٍ» او بود.

۵- به اندازه فهم مخاطب سخن بگوید: پیامبر (ص) فرمود: «أنا معاشر الأنبياء أمرنا أن نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ»^۱

۶- تشویق در جایی که با این شیوه می توان امر به معروف کرد.

۷- به افراد، شخصیت داده شود.

شقرانی در عصر حضرت امام صادق - علیه السلام - زندگی می کرد. او با آن که خود را از دوستان و پیروان اهل بیت - علیهم السلام - می دانست، شراب می خورد و به این گناه آلوده بود. روزی امام - علیه السلام - در راهی، تنها با وی برخورد کرد. برای آن که از عملش انتقاد کند و از شرب خمر بازش دارد آهسته به او فرمود: «ان الحسن من كل أحدٍ حسن و إنه منك أحسن لمكانك منّا؛ و إن القبيح من كل أحدٍ قبيح و إنه منك أفبح»^۲؛ عمل خوب از هر کس خوب است و از تو بهتر؛ زیرا وابسته به مایی؛ و عمل بد از هر کس بد است و از تو بدتر و ناپسندتر است.^۳

۸- با نظارت و توجه: امر به معروف و نهی از منکر، بی توجه و نظارت چندان

نقشی در جامعه نمی تواند داشته باشد.

۱- المیزان، ج ۶، ص ۶.

۲- داستانها و پندها، ج ۱، ص ۱۱۸.

۳- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۰۲.

۹- توجه به موقعیت زمانی و مکانی: در هر جا و هر زمان نمی توان امر به معروف کرد. چه بسا در موقعیت خاصی، امر به معروف ابداً نتیجه نبخشد؛ بلکه مضر هم باشد.

۱۰- شخصیت افراد را در نظر بگیریم.

پیرمرد و کودکان

امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - بر پیرمردی که داشت وضو می گرفت؛ اما آن را درست انجام نمی داد، گذر کردند. آن دو بزرگوار به جای آن که او را مورد انتقاد قرار دهند با هم به درباره وضوی خودشان گفتگو و بحث کردند و به پیرمرد گفتند: ما دو نفر وضو می گیریم و تو حکم باشد و بگو: کدام یک از ما وضوی خوب گرفته است. سپس وضو گرفتند و هر کدام از وضوی خود پرسش نمودند. پیرمرد، که مطلب را فهمیده بود، گفت: شما هر دو خوب وضو گرفتید، این پیر نادان است که وضوی خود را نمی دانست و هم اکنون از شما دو نفر آموخت، به دست شما توبه کرده و از برکت و شفقتی که بر امت جدّ خود دارید، برخوردار گردید.

سؤالهای سه بعدی

س: در چه صورت:

- الف: باید امر به معروف کرد؟
ج: در صورتی که شرایط امر به معروف وجود داشته باشد.
- ب: نباید امر به معروف کرد؟
ج: در صورتی که از ضرر جانی یا مالی برخوردار باشد، مگر آن که معروف یا منکر از امور بسیار مهم باشد.
- ج: مستحب است امر به معروف کرد؟
ج: در مستحبات

س: در چه صورت:

- الف: امر به معروف حالی و رفتاری است؟ ج: در مرتبه اول امر به معروف
 ب: امر به معروف قولی و زبانی است؟ ج: در مرتبه دوم امر به معروف
 ج: امر به معروف عملی و اجرائی است؟ ج: اگر مراتب فوق مؤثر واقع نشود با
 اذن حاکم شرع از قدرت اجرایی و زور
 استفاده می شود.

آیا می توانید

- آیا می توانید برای هر یک از معروف و منکر سه مثال بزنید؟
 آیا می توانید دو ایه برای امر به معروف و نهی از منکر بگوئید؟
 آیا می توانید دو روایت برای امر به معروف و نهی از منکر بیاورید؟
 آیا می توانید خاطره ای زیبا در زمینه امر به معروف بگوئید؟
 آیا می توانید سه کتاب در زمینه امر به معروف و نهی از منکر معرفی کنید؟

یادآوری:

حضرت یحیی، امام حسین، مؤمن آل فرعون، از شهدای امر به معروف
 می باشند، مناسب است اساتید محترم به این مطلب اشاره کرده و داستان زندگی
 یکی از این بزرگواران را برای شاگردان بازگو کنند.

درس نوزدهم

احکام غضب و اشیای پیداشده

تعریف غضب

غضب آن است که انسان، به ناحق و از روی ظلم و ستم، بر اموال دیگران یا حقوق آنان مسلط شود. غضب از گناهان بزرگ است و انجام دهنده آن در قیامت به عذاب سخت گرفتار می شود.

- شخصی: مانند برداشتن قلم و دفتر دیگران و شکستن شیشه منزل مردم - عمومی: مانند برداشتن لوازم مدرسه، چیدن گلهای خیابان، پرداختن خمس و زکات	} اموال:	} اقسام غضب:
- شخصی: مانند نشستن در صندلی دیگران در مدرسه یا نماز خواندن در محلی که دیگران در مسجد برای خود گرفته اند. - عمومی: مانند جلوگیری از استفاده از مسجد، پل و خیابان با سدّ معبر و ...	} حقوقی:	

* تمام اقسام غضب حرام و از گناهان بزرگ به شمار می رود.
 * اگر انسان چیزی را غضب کند علاوه بر آن که کار حرامی کرده است باید آن را به صاحبش برگرداند. و اگر آن چیز از بین برود باید عوض آن را به او بدهد.^۱

اشیای پیداشده

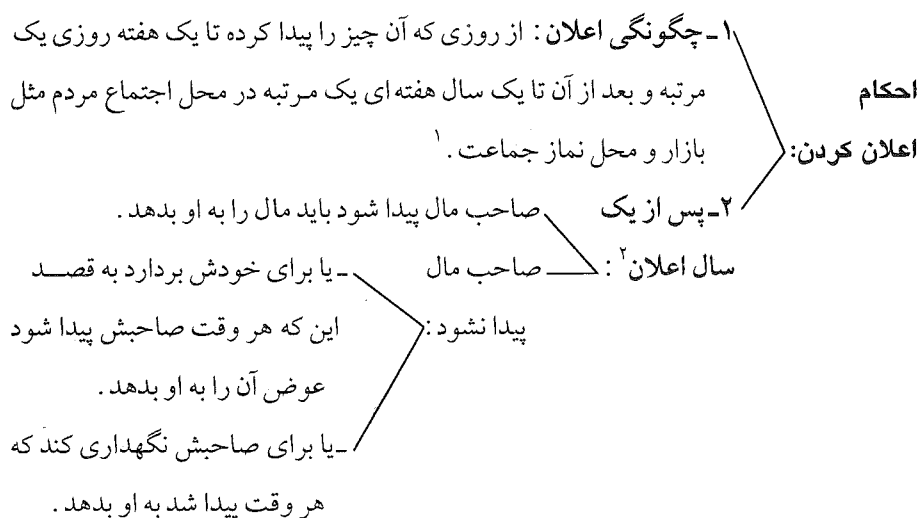
۱- اگر چیزی پیدا کند ولی بر ندارد وظیفه ای بر عهده اش نمی آید.
 ۲- برداشتن چیزی که پیدا شده مکروه است.^۲
 ۳- اگر چیزی پیدا کند و بر دارد احکام خاصی به این شرح دارد:
الف) اگر نشانه ای نداشته که به واسطه آن صاحبش معلوم شود احتیاط واجب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد.^۳

ب) اگر نشانه دارد:

۱- قیمت آن از ۱۲/۶ نخود - صاحبش معلوم باشد، باید به او بدهد.
 نقره سکه^۴ دار کمتر است.^۵ - صاحبش معلوم نباشد، می تواند برای خودش بردارد.

۲- قیمت آن به ۱۲/۶ نخود - به واسطه اعلان می تواند صاحبش را پیدا کند باید اعلان کند.
 نقره سکه دار می رسد.^۶ - معلوم است به واسطه اعلان صاحبش پیدا نمی شود، می تواند در روز اول از طرف صاحبش صدقه بدهد.

۱- مدرک تمام مسائل غضب: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۷۳.
 ۲- تصویر الوسیله، ج ۲، ص ۲۲۵، م ۵.
 ۳- توضیح المسائل، م ۲۵۶۴.
 ۴- ۱۲/۶ نخود نقره سکه دار اکنون در حدود ۱۸۰۰ ریال است.
 ۵- توضیح المسائل، م ۲۵۶۵.
 ۶- همان، م ۲۵۶۶ و ۲۵۷۴.



اگر بچه نابالغ چیزی پیدا کند ولی^۲ او^۳ باید اعلان کند.^۴

گم کردن کفش:

اگر کفش انسان را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذراند مسأله چند صورت دارد:

۱- می داند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده، اگر از پیدا شدن صاحبش نا امید شود و یا پیدا کردن او برایش سخت باشد، می تواند آن را به جای کفش خود بردارد، ولی اگر قیمت آن بیشتر از قیمت کفش خودش باشد و از پیدا شدن صاحبش نا امید شود باید با اجازه حاکم شرع، زیادی قیمت را از طرف او صدقه بدهد.

۱- همان، م ۲۵۶۶.

۲- همان، م ۲۵۶۸.

۳- همان، م ۲۵۷۱.

۴- پدر یا جد پدری.

۲- احتمال می دهد کفشی که مانده، مال کسی نیست که کفش او را برده اگر بر دارد باید صاحبش را پیدا کند و اگر از پیدا شدن او نا امید شود از طرف وی به فقیر صدقه بدهد.^۱

۱- همان، م ۲۵۸۱.

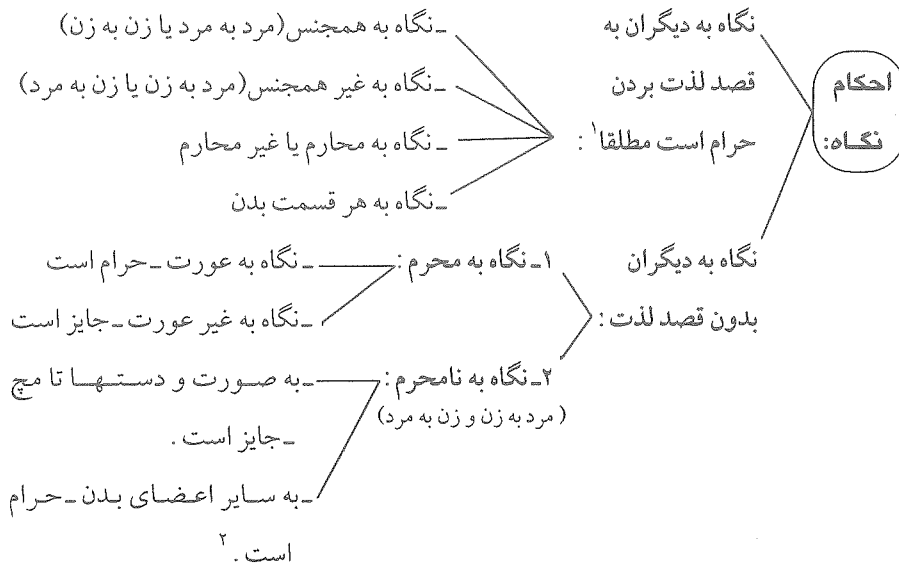
درس بیستم

نگاه کردن

یکی از نعمت‌های الهی، قدرت بینایی است. انسان باید از این نعمت بزرگ در راه کمال و ترقی خود و هم‌نوعان استفاده کند و آن را از نگاه به نامحرمان باز دارد، گرچه نگاه به طبیعت و زیباییهای آن، اگر تجاوز به حقوق دیگران نباشد، اشکال ندارد؛ ولی حفظ دیده از نگاه به دیگران و حفظ خود از نگاه نامحرمان، احکام خاصی دارد که در این بخش به برخی از آنها می‌پردازیم.

مَحْرَم و نامَحْرَم

مَحْرَم کسی است که ازدواج با او حرام باشد و در نگاه به او محدودیتی که در مورد سایر افراد هست نباشد.



چند مسأله:

- ۱- نگاه کردن به عکس نامحرم، چه مرد و چه زن، که حد واجب پوشش را در عکس رعایت ننموده در صورتی جایز است که اولاً: صاحب عکس را شناسد ثانیاً: مفسده ای نداشته باشد.^۳
- ۲- اگر زن نامحرمی را بشناسد در صورتی که آن زن متهتک نباشد^۴ نباید به عکس او نگاه کند.^۵
- ۳- نگاه به فیلم نامحرم بدون پوشش اسلامی، حکم عکس را دارد که بدون ریه و با عدم شناخت، اشکال ندارد و اما در مورد پنخس مستقیم علی الاحوط

۱- همان، م ۲۴۳۳ و ۲۴۳۸.

۲- همان، م ۲۴۳۳.

احکام فوق مربوط به غیر زن و شوهر است.

۳- احکام بانوان، ص ۲۰۹.

۴- آبرو دار باشد.

۵- همان، م ۲۴۳۹.

نگاه حرام است .

۴- بنا بر اقوال شنیدن صدای زن نامحرم تا هنگامی که تلذذ و ریبه در آن نباشد جایز است ... ولی احتیاط آن است که در غیر موارد ضروری، بخصوص گفتگوی با زن جوان را ترك نمایند ... البته اگر گفتگوی زنان با مردان تحریک کننده باشد حرام است.^۱

نگاه به نامحرم

جوانی از انصار در مسیر خود با زن جوانی رو به رو شد. در آن زمان، زنان مقنعه خود را پشت گوشها قرار می دادند و طبعاً گردن و مقداری از سینه آنها نمایان بود. چهره آن زن، نظر جوان را به خود جلب کرد و چشم خود را به او دوخت. هنگامی که زن از کنار جوان گذشت، جوان همچنان با چشمان خود او را بدرقه می کرد، در حالی که به راه خود ادامه می داد تا این که وارد کوچه تنگی شد و چون همچنان به پشت سر خود نگاه می کرد ناگهان صورتش به دیوار خورد و تیزی استخوان یا قطعه تیزی، که در دیوار بود، صورتش را شکافت. جوان به خود آمد و دید خون از صورتش جاری و به لباس و سینه اش ریخته است. با خود گفت: بخدا سوگند، من خدمت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می روم و این ماجرا را بازگو می کنم. هنگامی که پیامبر او را دید فرمود: چه شده است؟ جوان ماجرا را تعریف کرد در این هنگام جبرئیل آیه نهی از نگاه به نامحرم را نازل کرد.^۲

۱- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۴۵، م ۲۹.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۳۵.

درس بیست و یکم

احکام قرآن و اسماء مقدسه

قرآن، کلام خدا و معجزه پیامبر اسلام است که همیشه مورد احترام مسلمانان بوده و در فقه اسلامی به احکامی بر می خوریم که حکایت از این احترام دارد، در این قسمت به نمونه هایی از احکام نام خدا، کتاب خدا و اولیای خدا اشاره می کنیم:

۱- احکام نام خدا

- الف) لمس نام خدا به هر زبانی که باشد بدون وضو جایز نیست.^۱
- ب) بعضی از اجزاء اسم خدا، هم حکم اسم خدا را دارد و مسح آن بدون وضو جایز نیست.^۲
- ج) مسح آرم جمهوری اسلامی بدون وضو جایز نیست و حکم نام خدا را دارد.^۳
- د) در کلماتی مثل حبيب الله و فتح الله و ... فقط لمس لفظ الله بدون وضو حرام است.^۴

۱- توضیح المسائل، م ۳۱۹.

۲- استفتاآت، ج ۱، ص ۴۷، س ۷۹.

۳- همان، ص ۴۷، س ۸۰.

۴- همان، ص ۴۱، س ۸۲.

۲- احکام قرآن

- (الف) لمس متن عربی قرآن بدون وضو جایز نیست.^۱
- (ب) لمس ترجمه قرآن بدون وضو اشکال ندارد.^۲
- (ج) همراه داشتن، نوشتن و خواندن قرآن بدون وضو کراهت دارد.^۳
- (د) لمس جلد و کاغذ و حواشی قرآن بدون وضو کراهت دارد.
- (هـ) لمس قرآن و اسماء اللّٰه از پشت شیشه، کاغذ نازک و یا پلاستیک حرام نیست.^۴
- (و) نجس کردن خط و ورق قرآن حرام است و اگر نجس شود باید فوراً آن را آب بکشند.
- (ز) خواندن سوره ای که سجده واجب دارد برای جنب حرام است و اگر یک حرف از این چهار سوره را هم بخواند حرام است.^۵
- (ح) در کلماتی مثل شیطان، ابولهب، هر کلام دیگر که بین قرآن و غیر قرآن مشترك است ملاک و معیار قصد نویسنده است (اگر به قصد قرآن نوشته باشد لمس بدون وضو جایز نیست).^۶

۳- نام پیامبر و ائمه معصومین - سلام اللّٰه علیهم اجمعین -

- (الف) لمس نام معصومین - علیهم السلام - بدون وضو جایز نیست.^۷

۱- مسأله ۳۱۷.

۲- العروة الوثقی، ج ۱، ص ۱۹۲، م ۱۷.

۳- مسأله ۳۵۶.

۴- العروة الوثقی، ج ۱، ص ۱۹۱، م ۱۷.

۵- با استفاده از، م ۳۵۵.

۶- العروة الوثقی، ج ۱، ص ۱۹۰، م ۱۰.

۷- م ۳۱۹.

ب) لمس نام افرادی که نام ائمه را بر خود گذاشته اند: ظاهراً مناط، قصد کاتب است؛ یعنی، اگر الفاظی مثل محمد، علی، فاطمه را به عنوان نام ائمه نوشته لمس آن بدون وضو حرام است، ولی اگر به عنوان نام افراد عادی است لمس آن بدون وضو حرام نیست.^۱

ج) عکس منسوب به معصومین: اسناد ندهند ولی احترام لازم است.^۲

نکته مهم:

۱- از بین بردن نام خدا و معصومین (علیهم السلام) و آیات قرآن با جوهر و پاره کردن و ... در صورتی که موجب هتک آن نشود اشکال ندارد؛ ولی بنابر احتیاط باید از سوزاندن آن اجتناب نمایند و نیز انداختن آن در جاهاتی که موجب هتک آن شود جایز نیست.^۳

لطیفه:

ابوالعیناء، که از فصحا و بلغای عرب است وقتی ناشناس به اصفهان درآمد اطفال اصفهان به طرف یکدیگر سنگ پرتاب می کردند و سنگی بر سرش آمد، آن را شکست، جامه اش خون آلود شد و ملول گشت.

در آن شهر دوستی داشت. همه روزه می گشت و او را می جست تا بعد از نماز خفتن یافت و به غایت، گرسنه به وی درآمد. اتفاقاً آن شب در خانه دوست او هیچ خوردنی نبود و دکانهای بازار نیز بسته بود. او گرسنه بود تا روز شد. صبح بر مذهب وزیر درآمد. مذهب از او پرسید که به این شهر کدام روز درآمدی؟ گفت: «فی یوم نحس مستمر». گفت: در کدام ساعت؟ گفت: «فی

۱- العروة الوثقی، ج ۱، ص ۱۹۰، م ۹.

۲- استفتائات، ج ۱، ص ۱۱۶، س ۳۱۳.

۳- استفتائات، ج ۱۱۳، ص ۳۰۵-۳۱۲؛ ص ۴۷، س ۷۹.

ساعة العسرة». گفت: کجا نزول کرده بودی؟ گفت «بواد غیر ذی ذرع». مهذب بخندید و او را به احسان وافر ممنون ساخت.

لطیفه:

عربی در عقب قاری نماز می گذارد و قاری این آیه را خواند: «الأعراب أشدّ كفراً و نفاقاً». عرب در قهر شد و قطع نماز کرد و عصایی چند بر پهلوی قاری زد و برفت. اتفاقاً روز دیگر در عقب همان قاری نماز گذارد. قاری بعد از فاتحه خواند: «من الأعراب من يؤمن بالله». عرب خوشدل شد و گفت: «أبها القاری نفعك العصا؛ یعنی، آن ضربه که دیروز تو را زدم نافع بود.»

معما

س: در چه صورت لمس نام شیطان وضو لازم دارد؟ ج: وقتی جزء قرآن باشد.

درس بیست و دوم

احکام ورزشی و هنری

ورزش

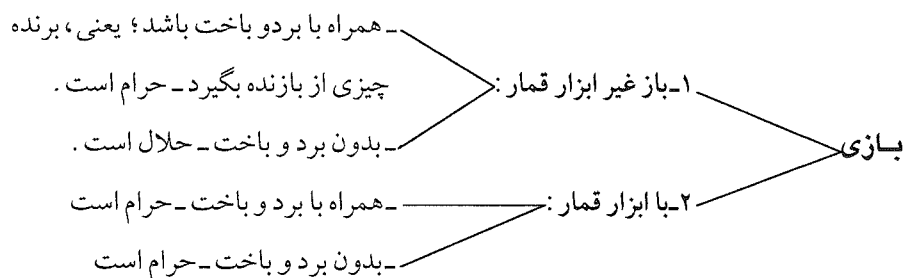
انسان موجودی است مختار که می تواند در سرنوشت خود دخالت کند و خود را بسازد چه زندگی روحی و چه سازندگی جسمی، و ورزشی راهی است برای سازندگی روحی و جسمی وی. امام خمینی (ره) فرمودند: بشر وقتی دارای تن سالم بود دارای روحیه سالم هم می شود. در کلام دیگر فرمودند:

ورزش را برای سلامت زن و مرد لازم می دانم^۱.

مقام معظم رهبری - مدظله العالی - در کلامی فرمودند: مسأله ورزش از مسائل اصلی جامعه محسوب می شود و نباید از آن غافل ماند^۲.

در کلامی دیگر فرمودند: ورزش و ورزشگاه، قمار و قمارخانه نیستند که در آن برد و باخت اصالت داشته باشد آرمان نهایی ورزش، تقویت و نشاط بخشیدن به جسم است تا بتواند با پرواز روح اوج بگیرد.

ورزش همچون مسائل دیگر دارای احکامی است که در این جا به گوشه ای از احکام آن اشاره می نمایم:



بازیهای سرگرم کننده با آلات قمار مطلقاً حرام است ولو این که برد و باختی در آن نباشد.^۱

حکم بازی کردن با پاسورها، یعنی کارتهای بازی که در آن اطلاعات عمومی چاپ شده، اگر با پول برد و باخت می شود حرام است و اگر بدون پول است و محرز نیست که از آلات قمار است مانع ندارد اگر چه احتیاط، مطلوب است.^۲

احکام ورزش

ورزشی که در آن برد و باخت مطرح است مثل مسابقات فوتبال و والیبال و کشتی اگر برای برنده چیزی مقرر کنند حرام است.^۳

بازی فوتبال دستی یا پینگ پنگ (تنیس روی میز) در صورت برد یا باخت، ولو بر سر چیز کم مثل یک نوشابه و یا یک بستنی باشد قمار محسوب می شود و جایز نیست.^۴

شتر دوانی^۵

مسلمانان به مسابقات اسب دوانی و شتر دوانی و تیراندازی و امثال اینها خیلی

۱- استتفآت، ج ۲، ص ۹، س ۱۸.

۲- همان، ص ۱۱، س ۲۲.

۳- همان، ص ۹، س ۱۹.

۴- همانجا، س ۱۶ و ۱۷.

۵- شیهده مرتضی مطهری، داستان راستان، ج ۲، صص ۸۱-۸۳.

علاقه نشان می دادند، زیرا اسلام تمرین کارهایی را که دانستن و مهارت در آنها برای سربازان ضرورت دارد سنت کرده است. به علاوه خود رسول اکرم، که رهبر جامعه اسلامی بود، عملاً در این گونه مسابقات شرکت می کرد. و این بهترین تشویق مسلمانان خصوصاً جوانان برای یادگرفتن فنون سربازی بود. تا وقتی که این سنت معمول بود و پیشوایان اسلام عملاً مسلمانان را در این امور تشویق می کردند، روح شهامت و شجاعت و سربازی در جامعه اسلام محفوظ بود. رسول اکرم گاهی اسب و گاهی شتر سوار می شد و شخصاً با مسابقه دهندگان مسابقه می داد.

رسول اکرم شتری داشت که به دوندگی معروف بود، با هر شتری که مسابقه داده بود برنده شده بود. کم کم این فکر در برخی ساده لوحان پیدا شد که شاید این شتر، از آن جهت که به رسول اکرم تعلق دارد از همه جلو می زند. بنابراین ممکن نیست در دنیا شتری پیدا شود که با این شتر برابری کند.

تا آن که روزی یک اعرابی بادیه نشین با شترش به مدینه آمد، و مدعی شد حاضریم با شتر پیغمبر مسابقه بدهم. اصحاب پیغمبر با اطمینان کامل برای تماشای این مسابقه جالب، مخصوصاً از آن جهت که رسول اکرم شخصاً متعهد سواری شتر خویش شد، از شهر بیرون دویدند. رسول اکرم و اعرابی روانه شدند، و از نقطه ای که قرار بود مسابقه از آن جا شروع شود، شتران را به طرف تماشاچیان به حرکت درآوردند. هیجان عجیبی در تماشاچیان پیدا شده بود. اما برخلاف انتظار مردم، شتر اعرابی شتر پیغمبر را پشت سر گذاشت.

آن دسته از مسلمانان، که درباره شتر پیغمبر عقاید خاصی پیدا کرده بودند، از این پیشامد بسیار ناراحت شدند. خیلی خلاف انتظارشان بود. قیافه هاشان درهم شد. رسول اکرم به آنها فرمود: «این که ناراحتی ندارد، شتر من از همه شتران جلو می افتاد، به خود بالید و مغرور شد، پیش خودگفت: من بالا دست ندارم. اما سنت الهی است که روی هر دستی دستی دیگر پیدا شود، و پس از هر فرازی نشیبی برسد، و هر غروری درهم شکسته شود.»

به این ترتیب رسول اکرم، ضمن بیان حکمتی آموزنده، آنها را به اشتباهشان واقف ساخت.

غنا

- ۱- انجام دادن غنا و شنیدن آن و کسب کردن با آن حرام است.
- ۲- «غنا» تنها زیبا کردن صدا نیست، بلکه عبارت است از: کشیدن و برگرداندن صدا با کیفیت خاصی که طرب آور و مناسب مجالس لهو و طرب و با آلات و ادوات موسیقی است.^۱

فلسفهٔ تحریم غنا

- ۱- تشویق به فساد اخلاق: مجلس غنا معمولاً مرکز انواع مفسد است. غنا به مفسد دامن می‌زند و اگر در روایات آمده که غنا، روح نفاق را در قلب انسان پرورش می‌دهد؛ اشاره به همین حقیقت است. روح نفاق همان روح آلودگی به فساد و کناره‌گیری از تقواست.
- ۲- غافل شدن از یاد خدا: تعبیر به لهو که در تفسیر غنا در روایات آمده اشاره به این حقیقت است که غنا انسان را آنچنان مست شهوات می‌کند که انسان را از یاد خدا غافل می‌سازد.
- ۳- آثار زیانبار آن بر اعصاب: موسیقی یکی از عوامل مهم تخدیر اعصاب است.
- ۴- غنا یکی از ابزار کار استعمار: استعمارگران همیشه از بیداری مردم خصوصاً نسل جوان وحشت داشته‌اند و به همین دلیل، بخشی از برنامه‌های گستردهٔ آنها برای ادامهٔ استعمار فرو بردن جامعه‌ها در غفلت، بیخبری، ناآگاهی و سرگرمیهای ناسالم؛ چون مواد مخدر و موسیقی است.^۲

۱- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۹۷، ۱۳.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۳.

احکام غنا

- ۱- شنیدن و نواختن موسیقی مطرب حرام است و صداهای مشکوک مانعی ندارد.^۱
- ۲- آموزش موسیقی مطرب حرام است.^۲
- ۳- زدن ساز در عروسی هم اشکال دارد.^۳
- ۴- خرید و فروش ابزار موسیقی، در صورتی که این آلات و ابزار در غیر لهو هم مورد استفاده قرار می‌گیرد مانعی ندارد و ابزاری که صرفاً در موسیقی لهوی استفاده می‌شود جایز نیست.^۴
- ۵- تشخیص موسیقی مطرب و مشکوک با عرف است.^۵
- ۶- خواندن سرودهای اسلامی اگر همراه با موسیقی مطرب باشد جایز نیست.^۶
- ۷- ننگه داشتن آلات لهوی جایز نیست و باید از بین برود.^۷
- ۸- سرودهای جمعی که خانمها در حضور مردها اجرا می‌کنند اشکال ندارد، مگر این که محرز باشد که موسیقی مطرب است و همچنین اگر مفسده دیگری داشته باشد از آن جهت هم حرام است.^۸

موارد استثنا:

- ۱- آواز (غنا) زنهای خواننده در عروسیها استثنا شده و این بعید نیست، و

- ۱- استفتائات، ج ۲، ص ۱۱، س ۲۵.
- ۲- همانجا، س ۲۶.
- ۳- همان، ص ۶، س ۳۷.
- ۴- همان، ص ۲۵، س ۱۲.
- ۵- همان، ص ۱۴، س ۳۱.
- ۶- همان، ص ۱۴، س ۳۲.
- ۷- همان، ص ۱۷، س ۴۱.
- ۸- همان، ص ۱۸، س ۴۴.

احتیاط واجب آن است که به هنگام بردن عروس به خانه شوهر و مجلسی که برای قبل و بعد آن مهیا شده است اکتفا شود، نه هر مجلسی؛ بلکه احتیاط آن است که از مطلق غنا پرهیز شود.^۱

احکام نقاشی و مجسمه

- ۱- ساختن مجسمه انسان و حیوان حرام است.^۲
- ۲- نقاشی و ترسیم چهره اشخاص و حیوانات اگر برجستگی نداشته باشد مانعی ندارد.^۳
- ۳- ساختن عروسک جایز نیست.^۴
- ۴- خرید و فروش عروسک مانعی ندارد.^۵
- ۵- ساختن مجسمه انسان و حیوان حرام است؛ ولی نگهداری آن حرام نیست.
- ۶- ساختن مجسمه انسان و حیوان، ولو به صورت کاریکاتور و غیر واقعی، حرام است.^۶

احکام رقص، نمایش و تعزیه خوانی

تعزیه و شبیه خوانی اگر مشتمل بر حرام نباشد و موجب وهن مذهب نشود اشکال ندارد، ولی بهتر است به جای آن، مجالس روضه خوانی بر پا کنند. رقصیدن زن در مجالس عروسی در نزد خانمها و یا آقایان محرم، اگر موجب تهییج شهوت و مستلزم ارتکاب حرام باشد جایز نیست.^۷

۱- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۹۷، س ۱۳.

۲- همانجا، ص ۴۹۶، س ۱۲.

۳- همانجا، س ۱۳.

۴- مجله تبلیغ، ۲۷ شهریور ۱۳۷۳.

درس بیست و سوم

احکام گوناگون

برخی از احکام قرض

- ۱- اهمیت ادای قرض در اسلام به حدی است که اگر انسان در وسعت وقت مشغول نماز باشد و طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه نتواند بدون شکستن نماز، طلب او را بدهد باید نماز را بشکند و طلب او را بدهد، بعد نماز بخواند (در صورتی که شکستن نماز در حالت عادی حرام است).^۱
- ۲- اگر در قرض شرط کند که پس از مدتی، مثلاً یک سال دیگر زیادتر بگیرد، ربا و حرام است.^۲ البته اگر قرض دهنده شرط زیادی نکند و قرض گیرنده مقداری زیادتر بده اشکال ندارد، بلکه مستحب است.^۳

برخی از احکام اخلاقی

تعریف غیبت؛

غیبت، چنان که از اسمش پیداست، این است که در غیاب کسی سخنی از عیوب او گفته شود.

۱- توضیح المسائل، م ۱۱۶۱.

۲- همان، ۲۲۸۸.

۳- تحریر الوسیله، ج ۱، باب «قرض»، م ۱۱.

احکام غیبت؛

- ۱- غیبت، هم برای گوینده حرام است و هم برای شنونده، حتی اگر غیبت شونده راضی باشد^۱.
- ۲- غیبت کردن از افراد نامشخص و مجهول مانعی ندارد^۲.
- ۳- اگر کسی غیبت کرده، برای آن که گناهش بخشیده شود باید توبه کند و لی جلب رضایت کسی که غیبت او شده، لازم نیست^۳.

برخی احکام سلام کردن

- ۱- انسان باید جواب سلام را، در نماز یا غیر نماز، فوراً بگوید^۴.
- ۲- اگر زن یا مرد نامحرم یا بچه ممیز، یعنی بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد، به نمازگزار سلام کند، نمازگزار باید جواب او را بدهد^۵.
- ۳- اگر کسی به نمازگزار غلط سلام کند، به طوری که سلام حساب نشود، جواب او واجب نیست^۶.
- ۴- احتیاط واجب آن است که در جواب سلام مرده؛ زن غیر مسلمان بگوید: «سلام» یا فقط «علیک»^۷.
- ۵- اگر دو نفر باهم به یکدیگر سلام کنند، بر هر یک واجب است جواب سلام دیگری را بدهد^۸.

۱- استفتاآت، ج ۲، ص ۶۱۹، ص ۱۳.

۲- همان، س ۱۰.

۳- همان، س ۱۵ و س ۱۶ و س ۱۷.

۴- توضیح المسائل، م ۱۱۳۸.

۵- همان، م ۱۱۴۱.

۶- همان، م ۱۱۴۳.

۷- همان، م ۱۱۴۴.

۸- همان، م ۱۱۴۹.

شرایط ذبح حیوانات

- ۱- بریدن چهار رگ بزرگ گردن آن را از پایین برآمدگی زیر گلو به طور کامل است.^۱
- ۲- ذبح کننده مسلمان باشد و اظهار دشمنی با اهل بیت نکند و اگر بچه است ممیز باشد.^۲
- ۳- با آهن باشد.^۳
- ۴- هنگام سربریدن، جلو بدن حیوان رو به قبله باشد.^۴
- ۵- هنگام بریدن سر حیوان بسم الله بگوید.^۵
- ۶- بعد از سربریدن، حیوان حرکتی کند که معلوم شود زنده بوده.^۶

صلهٔ رحم

- س: آیا صلهٔ رحم با خویشاوندی که کافر یا مرتد محسوب می شود، واجب است؟
- ج: صلهٔ رحم مطلقاً واجب است.^۷

ازدواج

- کسی که به سبب نداشتن همسر به حرام می افتد، واجب است ازدواج کند.^۸

۱- همان، م ۲۵۹۱ و ۲۵۹۲.

۲- همان، م ۲۵۹۴.

۷- استفتاءات، ج ۱، ص ۴۸۷، س ۱۷.

۸- توضیح السائل، م ۲۴۴۳.

خوردن میوه درختان مردم

س: [آیا راست است که می گویند: خوردن یک شکم سیر و بردن دو جیب از میوه هرباغی حلال است؟] این که می گویند: به اندازه خوردن حلال است و برای بردن حلال نیست چگونه است؟

ج: اگر درخت میوه در «سراه» رهگذر قرار داشته باشد می تواند در حال عبور از خیابان از میوه آن درخت برای خوردن در همان جا استفاده کند به شرط آن که از حد سیری و احتیاج تجاوز نکند^۱.

نکته: میوه هایی را که بعضی از کودکان از داخل باغ مردم بدون اجازه می چینند، حکم وضعی دارد؛ یعنی، باید بعد از بلوغ وجه آن را به صاحب باغ بدهند یا صاحبش را راضی کنند.

انضباط اجتماعی

حضرت امام - قدس سره - از ابتدای پیروزی انقلاب در جواب بسیاری از استفتائات نظیر حکم خرید سهمیه و کوپن اضافی، خرید و فروش ارز، استفاده از گذرنامه دیگران در سفر و غیر آن، می نوشتند: «تخلف از مقررات دولت اسلامی جایز نیست»^۲.

وجدان کاری

مقام معظم رهبری: «این که من عرض کردم وجدان کاری، یک تعارف نیست، این را همه، از مسؤولان و مردم بدانند؛ باید برنامه ریزی بکنند تا «وجدان کاری» فرهنگ عمومی بشود»:

۱- استفتائات، ج ۲، ص ۵۱۰، س ۱۹.

۲- یا استفاد از استفتائات، ج ۲، ص ۴۸، س ۱۳۲ و س ۱۶۱ و س ۱۳۶.

۱- هرکس در هر شغلی که به او پیشنهاد می شود، اگر شایستگی ندارد برای آن شغل، جایز نیست که وارد بشود؛ و اگر شایستگی دارد، برای آن شغل، صحیح نیست شانه خالی کند^۱.

۲- کارمند یا کارگری که استخدام می شود که طی مدت تعیین شده تنها برای استخدام کننده کار کند، جایز نیست در آن مدت برای خود یا دیگران کار کند، مگر در کارهایی که منافات با قرارداد استخدامش ندارد^۲.

والحمد لله اولاً و آخراً

۱- فراهوان رهبری، ص ۹۶.

۲- رساله نرین. از استفتائات. ج ۲، ص ۴۸، س ۱۳۳ و ۱۳۶.

